

خاطرات کلنل کاساکوفسکی

ترجمہ عبادی جلی

۱۱۶





خاطرات گلنل کاساکوفسکی

خاطرات
کلنل کاسا کوفسکی

ترجمہ
عباسقلی جلی





خاطرات کلنل کاساکوفسکی

ترجمه عباسقلی جلی

چاپ اول: ۱۳۴۴

چاپ دوم: ۲۵۳۵ شاهنشاهی

چاپ: چاپخانه کاویان، تهران

شماره ثبت کتابخانه ملی: ۱۷۹۱-۲۳۶۵۰۲۵۳

حق چاپ محفوظ است.

این کتاب :

مجموعه خاطرات کلدل کاساکوفسکی
فرمانده پریگاد قراقروسیه تزاری است.
در این یادداشت‌ها که برای اولین مرتبه در
ایران بصورت کتابی منتشر می‌شود سایه
روشنایی از تاریخ ایران در دوره
قاجاریه بچشم می‌خورد.

چند کلمه برای معرفی کتاب

کتابی که اینک در دسترس خوانندگان قرار گرفته، چاپ جدیدی از ترجمه کتاب «حاطرات کاساکوفسکی» است که به صورت بهتری در دسترس قرار گرفته و سعی شده که عاری از غلط‌های چاپی و نقص‌هایی باشد که احیاناً ممکن است در چاپ پیشین وجود داشته.

چاپ اول این کتاب ارزشمند، در سال ۱۲۴۴ شمسی، جزو (کتاب‌های سیمرغ) به قطع جیبی انتشار یافته است. در چاپ فعلی یک فهرست جامع راهنمای، برای تسهیل مراجعته خواننده نیز به آخر کتاب افزوده شده است. شما در این کتاب، حاطرات کلتل کاساکوفسکی فرمانده بربیگاد قزاق روسيه تزاری در ایران را مطالعه می‌فرمائید. در این یادداشت‌ها که برای اولین بار در ایران به صورت مجموعه کاملی منتشر می‌شود، حقایقی تلخ و شیرین از تاریخ دوره قاجار گردآوری شده که دانستن آنها بر نسل معاصر ایرانی نهایت لذوم را دارد.

این حاطرات از روی نسخه موجود در بیانی «انستیتوی خاورشناسی اکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی» از دفتر یادداشت‌های روزانه کاساکوفسکی است که حاوی مطالب بسیار جالی درباره اوضاع کشور ایران در اوایل قرن نوزده میلادی می‌باشد و مدت چهل سال در بوته فراموشی افتاده و منتشر نشده بود، که به سال ۱۹۳۳ در مجله «شق‌نوین» «مجله تاریخی» به سال ۱۹۴۱ و نشریه «مندرجات علمی انستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم» به سال ۱۹۵۳ میلادی توسط آقای گ. م. پتروف به چاپ رسید.

مؤلف و نویسنده یادداشت‌ها

نویسنده حاطرات و. ا. کاساکوفسکی، در ۱۴ نوامبر سال ۱۸۵۷ متولد شده در استان زنجیریان نظام مسکو، «دانشکده سوار نظام نیکلایفسکی و آکادمی ستاد راتمام‌کرده و از دانشجویان ممتاز بوده است. خدمت نظامی را در سال ۱۸۷۴ در سال ۱۸۹۴ به درجه سرهنگی ارتقا یافته و برای تعلیم سواره نظام در ایران مأموریت یافته و تا سال ۱۹۰۳ در بربیگاد قزاق ایران خدمت نموده و با احراز مقام ریاست دیویزیون به درجه سرتیپی نایل شد. (مراجعة شود ب کتاب تحولات سیاسی نظام ایران، تألیف جهانگیر قائم مقامی).

فوای بربیگاد قزاق

یکی از نتایج رقابت سیاست روس و انگلیس در قرن نوزدهم و دوران پیغمبری ایران تشکیل قزاقخانه تحت ریاست افسران روسی بود که به درخواست ناصر الدین شاه در ایران تأسیس یافت. و یکی از توفیق‌های سیاسی مهم و بزرگ روس‌های تزاری بود که خوشبختانه بعد از انقلاب اکتبر، دولت

شوری کلیه قراردادهای استعماری را با ایران ملغی و باطل اعلام کرد.
(برای آشنائی با مادنگین این قرارداد مراجعه شود به کتاب «تاریخ امتیازات
ایران» تالیف دکتر ابراهیم تیموری، چاپ کتابخانه اقبال).

فایده‌های این کتاب

اصولاً سفرنامه‌ها و خاطرات بیگانگانی که به ایران سفرکرده و یا
مأموریت‌هایی داشته‌اند این فایده را دارد که چون آنچه را دیده‌اند به‌آزادی
و بدون بیم و هراس نوشته و بازگوکرده‌اند بسیاری از آنچه که مورخان از یم
بازخواست حکومت‌ها نمی‌توانستند به قلم بیاورند، یادداشت‌کرده و ما را
به دانستن بسیاری از حقایق رهنمون بوده‌اند.

در دفتر خاطرات کاساکوفسکی مخصوصاً آن قسمت از یادداشت‌های دی
که حاوی توصیف وضع اقتصادی و سیاسی ایران در ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ می‌باشد
بسیار جالب است. هم‌چنین تحقیق و بررسی مهمترین وقایع این دوره برای
دروغ علل و ریشه انقلاب مشروطیت ایران (۱۹۰۵ تا ۱۹۱۱) بسیار مفید
می‌باشد.

روش‌های غارتگرانه فتووال‌ها و دستگاه‌های دولتی و رشوه‌خواری و
تقلب و اخاذی درباریان قاجار و شاهزادگان و وزیران و حکام و سایر
دست اندکاران در نهایت وضوح بیان شده و نشان می‌دهد که ارش و پلیس
و کارمندان دولت چگونه سال به سال بدون حقوق مانده و خزانه همیشه
تمی بود.

کاساکوفسکی، قتل ناصرالدین‌شاه را که یکی از مهمترین وقایع سال
۱۸۹۶ در ایران بود، به تفصیل نوشت و جلوس مظفرالدین‌شاه نیز به طور
مشروح در یادداشت‌های او درج شده و هم‌چنین اطلاعات ارزشمندی درباره «بابیان»
به دست می‌دهد که بسیار جالب است. بطوری‌که خواننده خود متوجه می‌شود،
ترجمه این کتاب شیوا و سلیس و به فارسی روان و شیرین است و علاقه‌مندان
راغل‌ویز را هنمانی به مطالب جالب دست اول، آنان را بسیار راضی و سرگرم
خواهد کرد.

تجددی چاپ این کتاب به صورت حاضر یکی دیگر از خدمات ارزشنا
« مؤسسه انتشارات امیرکبیر» است و تویستنده این سطور توفیق بیشتری را
برای جناب آقای جعفری و سایر خدمتگزاران صمیمی و کارمندان محترم آن
مؤسسه در انجام خدمات فرهنگی خواستارم.

«محمد مشیری»

تهران . اسفندماه ۱۳۹۵



جنیس آن تا بایز اند راه مکرال کانکو نجیگان



مقدمه

G. M. Petrov

بقلم: گ. م. پتروف

در جزو نسخ خطی انسستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم اتحاد جماهیر شوروی، نسخه دفتر خاطرات سرهنگ و ۱. کاساکوفسکی فرمانده سابق بريگاد قزاق در ایران یافت شده که حاوی مطالب بسیار جالبی درباره اوضاع کشور ایران در اوایل قرن نوزده میباشد. کاساکوفسکی در نظر داشته است شخصاً «دارک زیاد پیرا جمیع آوری نموده، تنظیم و منتشر سازد.

بیش از چهل سال این دفتر خاطرات روزانه در بوته فراموشی افتاده و منتشر نشده بود. باستانی بعضی قسمت‌های آن درباره قتل ناصرالدین‌شاه و جلوس مظفرالدین‌شاه و همچنین مدارکی درباره قتل ا. س. گریبايدوف که اینجانب در سال ۱۹۴۱ و ۱۹۵۳ باانتشار آن موفق گردیدم.^۱

بعلوریکه و. کریاژین در سال ۱۹۲۳ اشاره می‌نماید (در سحله «شرق نوین»)، انجمن علمی خاورشناسی شوروی

۱. این ثابت‌ها در مجله «شرق نوین» بسال ۱۹۲۲ و «مجله تاریخی» بسال ۱۹۶۱ نشریه «سندرجات علمی انسستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم» سال ۱۹۵۳ در کشور شوروی بچاپ رسید.

در نظر داشته است دفتر خاطرات کاساکوفسکی را مجموعاً منتشر نماید ولی این تصمیم بمرحله عمل در نیامد. در این دفتر وقایع از سال ۱۸۹۶ تا ۱۸۹۸ مندرج است. ولی گمان می‌رود از سال ۱۸۹۴ تا ۱۸۹۶ و همچنین بعد از ۱۸۹۸ نیز نویسنده یادداشت روزاته داشته است که متأسفانه در انتستیتوی خاورشناسی بدست نیامد. اطلاعاتی که درباره و. ا. کاساکوفسکی داریم از این قرار است:

در ۱۴ نوامبر ۱۸۵۷ متولد شده، در بیرونیستان نظام مسکو، مدرسه سواره نظام نیکلایفسکی و آکادمی ستاد را تمام کرده و از شاگردان ممتاز بوده است. خدمت نظامی را در سال ۱۸۷۴ شروع و در سال ۱۸۹۴ به درجه سرهنگی نایل و برای تعلیم سواره نظام در ایران مأموریت یافته و تا سال ۱۹۰۳ در ایران خدمت نموده است.

کلتل کاساکوفسکی یکی از عمال استعمار روسیه تزاری بوده معاذلک دفتر خاطرات روزانه وی با تألیفات سایر افسران و مأمورین دوران تزاری درباره ایران تفاوت فاحشی دارد. در این دفتر صفحاتی می‌توان یافت که وضع توده‌های زحمت‌کش را در ایران در اوایل قرن نوزده روشن مینماید علاوه بر آن نظر باین که کاساکوفسکی بمتندزترین شخصیت‌های زمان حتی شخص شاه دسترس داشته است اطلاعات جالبی درباره اوضاع دربار و رجال کشور زمان خود درین دارد.

دفتر خاطرات کاساکوفسکی، تصویری است از اوضاع داخلی ایران هنگامیکه دوران استعمار ایران توسط انگلستان

و روسیه تزاری شروع گردیده و این دولت بر قایق همدیگر سعی می کردند مهمترین پایگاه های اقتصادی و سیاسی را در ایران بچنگ آورند.

یکی از مراحل این مبارزه مربوط است بتأسیس بانک انگلیس و بانک روس در ایران و تشکیل بریگاد قراق تحت فرماندهی افسران روس.

در سال ۱۸۸۹ انگلستان بانک شاهنشاهی را با امتیاز نشر اسکناس در کلیه نقاط ایران تأسیس نمود. این بانک به چوجه تابع دولت ایران نبود. و حال آنکه عملکار یک مؤسسه دولتی ایران را انجام میداد. در سال ۱۸۹۰ یکی از سوداگران روسی بنام پالیاکوف امتیاز تأسیس بانک استقراری را در ایران بدست آورد. این بانک با دولت روسیه تزاری ارتباط مستقیم داشته و طبق تعليمات آن دولت عمل می نمود. قبل از آنهم در سال ۱۸۷۹ بتقادی پادشاه ایران بریگاد قراق توسط افسران روس در ایران تشکیل یافته بود. و مطایف بریگاد قراق نه فقط حراست مقر شاه بود بلکه خواباندن اغتشاشات و برقراری امنیت آن، امنیتی که مورد نیاز طبیعت حاکمه کشور است بعده آن متحول بود. بریگاد قراق قرار بود یک مدرسه عملی باشد برای تربیت کادر افسران ارتش ایران. مطابق آنین نامه های نظامی روسی. بسیاری از امراء بر حسته نظامی ایران در قراقخانه خدمت مینموده اند.

با این دولت تزاری تشکیل بریگاد قراق امکان آنرا فراهم اورده که تمامی دانش و مستقیم با دربار و خود شاه داشته همواره در جریان امور دولت بوده ولدی الاقتضا آن دولت را تحت

فشار قرار دهد.

بعد از انقلاب سوسیالیستی اکتبر، دولت شوروی کلیه قراردادهای توهینآور با دولت ایران را که توسط حکومت تزاری منعقد شده بود باطل، حقوق امتیاز داران روس را در ایران ملغی، کلیه اموال متعلق به آنان را بدولت ایران واگذار و رژیم کاپیتولاسیون را لغو نمود.

مخصوصاً آن قسمت از یادداشت‌های کاساکوفسکی که حاوی توصیف وضعیت اقتصادی و سیاسی ایران در سال‌های ۱۸۹۶-۱۸۹۸ میباشد بسیار جالب است. تحقیق و مطالعه مهمترین وقایع این دوره برای درک علل و ریشه انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ در ایران بسیار مفید میباشد (مقصود انقلاب مشروطیت است. مترجم).

در آن سال‌های رقابت سرمایه‌داران انگلیسی و روسی برای بدست آوردن مواد خام وضعیت مساعدی برای فروش فرآورده‌های کشاورزی ایران و رشد توسعه دهداری و کشاورزی در ایران فراهم آورد. تجار و روحانیون و رجال دولتی در صدد تحصیل و خرید املاک برآمدند.

فیووالها دهداری خود را با احتیاجات بازارهای خارجی منطبق مینمودند. ملاکین سی می‌کنند محصول کشاورزی خود را افزایش دهند ولی نه بوسیله تکمیل تکنیک کشت و زراعت بلکه بوسیله استثمار شدیدتر کشاورزان که حال و وضعیان روز بروز بدتر میشند.

بزرگترین ملاک فیووال شخص شاه بود و تمام دستگاههای دولتی عبارت بود از ماشین عظیم زور و ستم. دستگاهی که بر

اسام سیستم مقاطعه‌کاری^۲ تشکیل یافته و وسیله‌ای شده بود در دست رجال و همه طبقات کارمندان برای استفاده شخصی و کسب ثروت.

رشوه‌خواری و تقلب و اخاذی و سرقت از حد و خصوصی خارج و گوی سبقت رانیز عزیز کرده‌های درباری — شاهزادگان وزراء و لیعتمدها و حکام میر بودند. در عین حال کمبود پول هم دائمی بود. حتی بعد از آن هم که معمول شد سالی دوبار حکام را تغییر می‌دادند تا وجه بیشتری بایت اجاره مالیات‌ها بدست آورند وضع مالی دولت بهبودی حاصل ننمود بلکه فقط فشار بر کشاورزان شدت یافت و مالیات سنوات بعد را هم از آنها دریافت می‌نمودند.

در دفتر خاطرات کاساکوفسکی روش‌های غارتگرانه فئودال‌ها و دستگاه‌های دولتی در نهایت وضوح بیان شده است غارتگرانها سبب شده بود ارتش و پلیس و کارمندان دولت سال بسال بدون حقوق مانده و خزانه نیز همیشه تهی باشد.

بعثت خرابی اوضاع مالی در اواخر قرن ۱۹ دولت بدرآمدگاه روحانیون نیز شروع بدست اندازی کرد (از قبیل عوائد تنظیم قبالجات و اسناد خرید و فروش و گواهی اسناد و غیره) و بدین وسیله در میان روحانیون نیز ایجاد عدم رضایت و مخالفت نمود. روحانیون از عوایدی معروف

۲— مقصود از سیستم مقاطعه‌کاری، بمقاطعه دادن مالیات‌ها و گمرک و هر نوع مسر درآمد دولت میباشد که در دوره قاجاریه مرسوم بوده است.

گردیدند که در حقیقت بحکومت اختصاص دارد.^۳ ولی روحانیون بزرگ و ضعشان طور دیگر بود. آنها عواید سرشاری از موقوفات داشتند و از شاه مستمری دریافت مینمودند. در ضمن انجام معاملات بیع و شرعی اموالی را به تصرف در می آوردند و از املاک شخصی خود نیز درآمد هایی برداشت میکردند. روحانیون بزرگ در حقیقت از همان ملاکین بودند.

جاه و تجمل فُودالها در برابر فقر و بینوائی توده های زحمت کش قرار گرفته بود، و حرص کسب و ثروت ملاکین و تجار و مأمورین دولت در مقابل خشم و نفرت روزافزون مردم واقع شده بود و قدرت فُودالهای نیرومند قدرت حکومت مرکزی را محدود نموده بود.

علاوه عدم رضایت توده های زحمتکش از رژیم فُودالیته که شخص شاه در رأس آن قرار گرفته و کشور را قطعه قطعه در معرض حراج گذاشته و مملکت را بزیر رقیت سرمایه های خارجی میکشاند، — روز بروز آشکارتر بروز می کرد. دوره ای بود که مبارزه آشکار با قدرت سلاطین قاجار که پشتیبان استعمارگران بیگانه بودند. نصیح میگرفت ایران بسوی انقلاب ۱۹۰۵-۱۹۱۱ (انقلاب مشروطیت) میرفت.

یکی از مهمترین وقایع سیاسی سال ۱۸۹۶ در ایران قتل ناصرالدین شاه بود. کاساکوفسکی آنرا بتفصیل نوشه

۳— در آن تاریخ چنین زمزمه ای آغاز شده بود ولی بعلت ضعف دولت عملی نگردید. تاسیس اداره ثبت اسناد در سلطنت رضا شاه پهلوی صورت گرفت.

و در عین حال اطلاعاتی در خصوص میرزا رضا کرمانی
قاتل شاه جمع‌آوری نموده است.

میرزا رضا کرمانی و همدستان او که صمیمانه مایل
بودند مملکت را از مظالم فئودالیسم نجات دهنده طرق مبارزه
دیگری جز ترور افراد نمیدانستند. قضیه ترور شاه گرچه
نشانه نفرت مردم نسبت به دستگاه موجود بود، ولی در عین
حال دلیل ضعف و غیرمتسلک بودن نهضت بود. علاوه بر آن
ناتوانی مبارزات انفرادی را ثابت می‌نمود که می‌خواستند
با ترور افراد حکومت فئودالی و مظالم آنرا از بین ببرند.
به صورت بعد از بلوای توتوون و تنباقو که کاساکوفسکی
بان هم اشاره می‌کند، قتل شاه مهمترین واقعه و نشانه لبریز
شدن کاسه صبر ملت بود.

جلوس مظفر الدین شاه مفصل در کتاب خاطرات کاسا-
کوفسکی درج گردیده. دیپلوماتیای تزاری با نهایت تعجب
دریافتند که شاه جدید آنطورها که تصور می‌کردند تحت تأثیر
قرار نمی‌گیرد. و در این کارهم البته فرمانفرما نزدیکترین
شخص بشاه تأثیر فراوان داشت. چنانچه موفق شد امین‌السلطان
را که طرفدار روسیه بود از کار برکنار کند. طرز رفتار شاه
جدید و گلله درباریان که فرمانفرما در رأس آنها قرار گرفته
بود خشم کاساکوفسکی را برانگیخته است.

همچنین اطلاعاتی که درباره بابیان بدست میدهد و تا
اندازه تشکیلات آنها را روشن مینماید بسیار جالب است.
جالب اینست که فعالیت آنها بطوریکه از نامه‌های خصوصی
دمینسکی رئیس پلیس سابق بادکوبه بر می‌آید در بادکوبه

تمرکز داشته است. در اوآخر قرن نوزدهم از میان پیر وان باب که در سالهای ۱۸۴۲-۱۸۵۲ اهمیت یافته بودند بهائیها منشعب گردیدند که نماینده منافع سرمایه‌های خارجی گردیدند و در عین حال پیر وان باب نیز بنام ازلی باقی ماندند.

کاساکوفسکی وقتی از تعداد بابیان صحبت می‌کند ظاهرا عموم مخالفین سلطنت قاجاریه را در نظر می‌گیرد. نهضت بابیه در اواسط قرن نوزده که با زحمت زیاد قلع و قمع گردید، ظاهرا در اوآخر قرن کلیه کسانی را که علیه دولت قیام می‌کردند بر حسب تداعی بابی می‌نامیده‌اند. ضمن تشریح توسعه نهضت‌های دمکراتیک در ایران کاساکوفسکی اشتباه‌آیین جنبش‌ها را جنبش بابیه مینامد. در اوآخر قرن نوزده در ایران جمعیت آزادی خواه وجود داشت که قسمت اعظم آن از روشن‌فکران و روحانیون کوچک ترکیب یافته ولی مشکل نبودند. اعضاء این جمعیت مریدان جمال‌الدین افغانی بودند که خارج از ایران زندگی می‌کرد.

این جمعیت به تبلیغات ناسیونالیستی پرداخته و سعی می‌کرد که افکار انقلابی اروپائی را وارد سرزمین ایران نماید. با در نظر گرفتن مقتضیات و شرایط محلی این افکار خواهی نخواهی رنگ مذهبی پیدا نمی‌نمود. معاذالک روشن‌فکران و روحانیون آزادی‌خواه ایران هدفی نداشتند جزاً اینکه قدرت سلطنت را بدست سلطان «عادل‌تری» بسپارند.

از لحاظ معتقدات سیاسی کاساکوفسکی سلطنت طلب بوده و این نکته‌ای است که در حین مطالعه خاطرات وی

مخصوصاً درباره توصیف بعضی رجال دولتی باید در نظر داشته باشیم . تمایلات سیاسی مؤلف مانع از آن بوده است که درباره فعالیت اشخاص بر جسته‌ای مانند امین‌السلطان و مشیر‌الدوله بیطریقانه قضاوت نماید . امین‌السلطان را کاسا-کوفسکی شخص منزه و مورد علاقه ملت معرفی مینماید . ولی در حقیقت امین‌السلطان شهرت خوبی در میان مردم نداشته و متهم بوده است باین که منافع کشور را به بیگانگان می-فروشد . اما مشیر‌الدوله از آزادیخواهان بوده و چند مدتی در میان ملیون شهروند داشته و در انقلاب (۱۹۰۶) بسمت نخست‌وزیر انتخاب گردیده بود .

علاوه بر آن در موارد بسیار متبع اطلاعات کاسا-کوفسکی سخن‌چینی‌های درباری نقل قول اشخاصی که شاهد قضایا بوده‌اند و روایات اشخاص ثالث بوده است . بنابراین بعضی مطالب و بعضی ارقام مندرجه در دفتر خاطرات را باید با احتیاط تلقی نمود .

علاوه بر دفتر خاطرات کاسا-کوفسکی که در انسستیتوی خاورشناسی آکادمی علوم جماهیر شوری میباشد در بایگانی مرکزی دولتی نظامی و تاریخی اتحاد جماهیر شوری مقدار زیادی مدارک شخصی عبارت از ۵۲۱ پرونده موجود می‌باشد .

دفتر خاطرات تهران عبارت از چهل کارتون است :
اول - از ۶ فوریه ۱۸۹۶ تا ۱۲ نوامبر ۱۸۹۶ که حاوی مهمترین استناد است .
دوم - از ۱۳ نوامبر تا ۲۸ دسامبر ۱۸۹۶ . این قسمت

حاوی شرح عزل امین‌السلطان از منصب صدارت مسافرت او بقم طرز رفتار فرمانفرما وزیر جنگ نسبت به کاساکوفسکی و بریگاد قزاق و تعقیب منسویان امین‌السلطان از طرف فرمانفرما می‌باشد.

سوم - مربوط بسنة ۱۸۹۷ این کارتون حاوی یادداشت‌های ارانوفسکی و مارتیروسخان نیز می‌باشد و همچنین شرح راه شوسمه انزلی تا تهران.

کارتون چهارم مربوط به سال ۱۸۹۸ دارای عنوان «متفرقه و خاطرات» می‌باشد.

مجموعاً در این کارتون‌ها ۳۶۸۴ ورق بزرگ (۲۲×۳۴) سانتیمتر، بخط مؤلف و ۱۸۸ نامه می‌باشد که ۱۳۷ برگ از آنها بزبان روسی و ۴۲ برگ بزبان فارسی و ۹ برگ بزبان فرانسه نوشته شده است. همچنین ۴۲۲ برگ اسناد مختلف در کارتون‌ها وجود دارد.

از مجموع این مدارک زیاد ما فقط آنچه از نظر تشریح اوضاع اقتصادی و اجتماعی ایران در سنت ۹۸/۱۸۹۶ دارای اهمیت می‌باشد انتخاب نمودیم.

در متن یادداشت‌ها تغییری داده نشده مگر بعضی اصلاحات جزئی در املای بعضی اسمی اشخاص و نامهای ایرانی یا اشتباهات املائی تصادفی مؤلف.

مؤلف برای بعضی قسمت‌ها از دفتر خاطرات خود سرفصل یا عنوانی نوشته از اینtro برای سایر قسمت‌ها نیز لازم آمد

عنوانی اضافه نماییم. تبصره‌های مؤلف پزیر صفحه‌ها انتقال داده شده و بوسیله شماره مشخص گردیده تبصره‌های هیئت تحریریه بوسیله ستاره (*) علامت‌گذاری شده است.

مقدمهٔ مترجم

بطوری‌که در مقدمه ناشر ذکر شده این کتاب فقط حاوی قسمتی از دفتر خاطرات کلنل کاساکوفسکی میباشد که از نظر هیئت تحریریه حائز اهمیت‌شناخته شده. بقیه یادداشت‌ها که احتمالاً ممکن است، مطالب جالبی از نظر تاریخ ایران در برداشته باشد متأسفانه بچاپ نرسیده است.

در چندین جا فصول کتاب با علامت سه نقطه (...) شروع می‌شود و نشانه آنست که قسمت‌مقدم یادداشت مر بوط بفلان تاریخ حذف شده فقط دنباله مطلب را منتشر نموده‌اند. بنابراین لازم آمد در بعضی جاها توضیحاتی از طرف مترجم اضافه شود تا بریدگی مطلب باعث ابهام زیاده‌از حد نشود. کلیه توضیحات مترجم بادگر (کلمه) (مترجم) مشخص گردیده است. تاریخ وقایع و یادداشت‌های روزانه مؤلف مطابق تقویم گریگورین که در دوره تزاری مرسوم بوده تعیین شده و تاریخ هجری شمسی از طرف مترجم در پرانتز افزوده شده. بعضی از توضیحات مؤلف یا ناشر نسبت ببعضی کلمات فارسی که مثلاً کلمه (فرمان) یا (سلام) یا (فوج) را تشریح و معنی نموده و برای فارسی زبانان حاجت به آن توضیحات، نیست، ترجمه نشده است.

سنه ۱۸۹۶

برابر ۱۴ ربيع الاول ۱۳۷۴ هجری شمسی.
۱۶ فوریه ۱۴ رمضان ۱۳۹۲ هـ قمری

بدیدار صدراعظم رفتم* و با وجود قدغن اکید که کسی را راه
ندهد وارد منزل شهری وی شدم و قریب چهار ساعت در انتظار
گذراندم. در اینجا خوشبختانه (برای من) عباسخان چناره‌ای
مشهور ترین راهزن ایرانی را که اتفاقاً در آنجا بود ملاقات
نمودم. این شخص بمناسبت ملکی که بدین نام در چهل و رستی^۱
همدان دارد بنام چناره‌ای مشهور گردیده و کلیه سر بازانی را
که برای گرفتار ساختن او اعزام شده شکست داده و نه فقط
دستنجات اعزمی را تارومار بلکه دو عراده توب نیز بگنیمت
گرفته است. باوی بصحبت مشغول شدم و ساعات انتظار
براحتی سپری شد.

Abbasxan چناره‌ای یکی از سران ایل افشار ایالت همدان
است. ابتدای امر از دوره وزارت وزیر چنگ ساقی جزو

* این ا Sultan میرزا علی اصغر خان.
^۱ بحسب متنی اس طول روسی است معادل (یک و یک پانزدهم) کیلومتر (مترجم)

سواران اشاری صادقانه خدمت می نموده.. هنگامیکه نایب‌السلطنه^۰ وزارت چنگک را در دست گرفت چناره‌ای را به تهران احضار نمودند باین قصدکه دهات تیول او را در حومه همدان ازدست وی بگیرند. در آنوقت از تهران فرار نموده و دستجات قشونی را که برای گرفتن وی از طرف دولت اعزام میشد یکی پس از دیگری تارومار نمود.

امیر نظام حاکم همدان بوی امان و وعده خدمت داد بشرطی که چناره‌ای از راه‌هنی دست بکشد. چناره‌ای رضایت داد واقعاً هم ویرا بریاست قره‌سوران‌های^۱ همدان منصوب و حقوقی برقرار نمودند. ولیکن حقوق را فقط سه‌ماه مرتب پرداختند سپس کم‌کم عقب انداختند و بالاخره بکلی قطع گردید.

در این وقت چناره‌ای بدیدار پسر امیر نظام بکردستان رفته و همه مأوقع را مفصل و صادقانه نزد وی حکایت نمود. در همین موقع چناره‌ای اطلاع حاصل نمود که امیر نظام توطئه‌های دهشتناکی علیه وی چیده است. یعنی چناره‌ای یاغی شناخته شده و به همان قره‌سوران‌هائی که بر آنها ریاست داشت امر گردیده که ویرا دستگیر و مقید بزنجیر به تهران اعزام دارند. چناره‌ای از کردستان بعجله خارج و مخفیانه خودرا بسفارت انگلیس رسانده در آنجا یوسیله ... مترجم سفارت به سرموری تمددوراند سفیر

۶- قره سوران عبارت از دسته‌های سواری بود که برای حراست و امنیت جاده‌ها گماشته میشدند.

انگلیس پیغام فرستاده استفسار نمود که آیا می‌تواند خود را در سفارتخانه در امان بداند یا نه. در صورت مثبت بودن پاسخ سفیر انگلیس حضور ویرا بعرض شاه برساند و در غیراینصورت از همانراه‌که آمده برمیگردد. پس از سه ساعت تفکر سفیر انگلیس بوی قول داده و محل سکنائی در اختیار وی قرار داده بحضور شاه شتافت.

بالاخره شاه چنین تصمیم گرفت که چناره‌ای باخانواده اش در تهران اقامت گزیند، املاک متعلق بوی در حوالی همدان به خالصه منتقل گردد، و در عوض بوی دو پارچه ده (؟) نزدیک تهران واگذار می‌گردد. عباس‌خان چناره‌ای بالاخره به تنگه آمده و رضایت می‌دهد. اینک همه روزه بحضور صدراعظم می‌آید و از بامداد تا شامگاه انتظار می‌کشد تا فرمان امان و واگذاری املاک موعد از طرف شاه صادر و بوی اعطای گردد.

سلام در حضور شاه
۱۴۷۵ هجری شمسی

۸ مارس

ساعت ۷ صبح بمعیت مارتیروس‌خان^۷ بسلام روز نوروز حرکت نمودم که روز اول سال نو ایرانیان است.

ارتشیان در لباس فرم سفید اتریشی واعیان در جبهه‌های

۷. مارتیروس‌خان رئیس سمتاد فراخانه، یکی از افسران قدیمی قراچخانه بوده است. وزارت تحصیل استیتویی السنه شرقی (موسوم به لازارفسکی آسپنیو^۸) در مسکو بوده است.

اعطائی شاه با تکمه‌های بر لیانت . در این سلام در حقیقت پیروان ادیان دیگر حق حضور ندارند فقط بسای دوشه نفری منجمله من بعلامت احترام و لطف خاصی استشنا قائل شده بودند ... سلام در تالار بزرگ موزه برگزار میگردید . پائین تخت سلطنتی در طرفین روحانیان و سادات قرار گرفته بودند . پائین‌تر از آن فرزندان و برادران و نزدیکترین خویشاوندان شاه پس از آن قجرها و صاحبان مناصب و پائین‌تر از آن نظامیان که نایب‌السلطنه در رأس آنها قرار داشت ، قرار گرفته بودند .

ساعت ده صبح شاه واردشد . منجم باشی با صدائی ناهنجار و نفس زنان بقرائت آیاتی چند از قرآن پرداخت و برای تعیین ساعت سال تحويل شروع بمحاسبه نمود « ساعتی که گاؤنر کر زمین را از یک شاخ بشاخن دیگر میاندازد ». حتی بیدینان در ضمن این تشریفات ادایا و ریختک‌های قدس مآب بخود می‌بستند و راعتماد‌السلطنه آن دهری بنام وعده‌ای دیگر خاک تربت بدرا آورده یکبار مسح نموده و پقیه را بصورت و چشم و پشت گوش می‌مالیدند *

شاه از پیش روی حاضرین (تقریباً همه حاضران) عبور نموده سپس بر روی صندلی زدین که در پائین تخت سلطنتی قرار داشت جلوس نمود . منجم باشی بار دیگر مانند

* عین عبارت مؤلف است (چون جمله زبان روسی در اینجا اندکی نامعلوم است، چنین یادداشتی از طرف ناشر در ذیل صفحه نوشته شده، ظاهراً منتظر تولیدنده اینست که اندکی از خاک تربت را چشیده و پقیه را بصورت می‌مالیده‌اند.

جنیان فریاد و ادای کلماتی را آغاز نمود، هیجان و از خود بیخود شدنش آنچنان بود که خود مسلمانان نیز بخنده درست میآمدند. وقتیکه بالاخره منجم باشی حلول سال نو را اعلام کرد، همگان شروع بروبوسی نمودند و هر دو طرف گونه را میبوسیدند. مرئوسین ابتدا دست رؤسای ارشد (سردارها و حتی امیر تومانها را) میبوسیدند و سپس روبوسی میکردند.

همگی جوراب بپا داشتند (حتی مارتیروس خان) باستثنای پنج شش نفر اروپائی که با چکمه و شیبلت^۸ حضور یافته بودند.

پس از اتمام روبوسی‌ها شاه شروع بدادن عیدی نمود. در سالهای گذشته سکه طلا توزیع می‌شد.^۹ بعدها نقره و طلا مخلوط و اکنون فقط پول نقره بصورت سکه‌های پنج شاهی نو در کیسه‌های ابریشمین بمیزان دو تومان و نیم تا سه تومان. کیسه‌ها در سینی طلای بزرگی گذارده شده و شاه بادست خود بکسانیکه تک تک چلو می‌ایند تسلیم مینمایند. ابتدا بروحانیان سپس به افراد خاندان سلطنتی بعد باعیان بعد بنظامیان.

۸- شیبلت یک نوع پوتین بود که در دو طرف ساقه آن دو قطعه پارچه‌کشی بشکل مثلث دوخته می‌شد که پس از پوشیدن دهانه آن جمع و بمحابا می‌چسبید. تا پنجاه و شصت سال قبل مرسوم بود. (متوجه).

۹- در دوره فتحعلیشاه

جشن پنجاهمین سال سلطنت

مارس
۱۳۷۵ هجری شمسی

در ۲۴ آوریل امسال ۱۲۷۵/۲/۱۷ شاه پنجاهمین سال سلطنت خود را جشن میگیرد. * ملت که در زیر بار مظالم حکومت فعلی رمقی برایش نمانده بی نهایت ناراضی است. تنها امید شاه بقشون است که آنهم دو سه سال مواجبش پرداخته نشده است. اینست که شاه برای احتراز از آشوب و جنجالی در حین برگزاری جشن تصمیم گرفته است قشون را با پرداخت حقوق پس افت تا روز جشن راضی نماید. بدین منظور یکصد و سی هزار تومان معجلًا مورد نیاز است که میخواهد از رابینو** (بانک انگلیسی) قرض کند.

کمیابی نان

۵ آوریل
۱۳۷۵ هجری شمسی

نان کمیاب است. از ترس راهزنان در جاده‌های اطراف تهران حمل آذوقه قطع گردیده. حسام‌لشکر برای دستگیری آقا حسین از ایل زرگر که از مهمترین راهزنان است گسیل

* در حقیقت پنجاهمین سال سلطنت سنه ۱۸۹۸ میباشد ولی شاه برقراری جشن را دو سال جلو انداخت. این تذکر از ناشر است که تفاوت سال شمسی و قمری را در نظر نباورده. (متترجم)
** رابینو مدیر بانک شاهنشاهی مقیم تهران.

گردیده. اورا در لنجاری توقيف نموده‌اند. احتمالاً پس از بازگشت شاه اعدام خواهند نمود...

آوريل
اردی بهشت ۱۳۷۵

ضرب مسکوکات

پس از شور و کنکاش بسیار تصمیم براین گرفته شده است که ضرب مسکوک نقره در ضرایخانه بکلی متوقف گردد.
(گرچه در خفا ضرب سکه ادامه داشت.)

اجاره داران^{۱۰} مدعی هستند که چون شاه از مبلغ مال— الاجاره که در سال از صد و پنجاه به دویست هزار تومان افزایش یافته صرف نظر نماید صرف نظر از وجه تقدیمی که در حین واگذاری بمیزان شصت هزار الى یکصد هزار تومان پرداخته شده است، باید پانها اجازه داده شود که لااقل ضرب سکه مسین ادامه دهند. بالاخره ضرب پول مسین بمیزان غیر محدود پانها اجازه داده شد.

بديهی است که از همان ساعت هم تنزل پول مسین آغاز شد تا آنکه در ۱۴ مارس ۱۸۹۶ برابر ۱۲۷۵/۱/۷ شمسی هجری يك قران پول سفید با ۲۵ شاهی پول سیاه برابر شده بود.

۱۰— در دوره سلاطین قاجار تا قبل از مشروطیت، تمام منابع درآمد دولت از تبییل مالیاتها و گمرکات و ضرایخانه وغیره بحکام و اشخاص مختلف اجاره داده سی شد آنها هم حتی الامکان سعی مینمودند هرچه بیشتر از آن مسرها وصول نمایند و از هرگونه اجحاف و تعدی خودداری نمی‌گردند.
(مترجم)

نقره در ایران پول سفید و مس پول سیاه نامیده میشود. مالیات را ملت باید بپول سیاه ولی بجای پول سفید بپردازد. مثلا اگر مالیات سرانه هر خانواده در تهران برابر دو تومان است از دو تومان بایستی بپول سیاه تأديه شود نه پول سفید ولی بنرخ جاری آن (صحیح آنکه بگوئیم بنرخیکه شاه معین مینماید).

شاه در بازار تنزل مصنوعی ایجاد و اعلان میکند که قران نقره، دیگر بیست شاهی که در موقع ضرب اعلام شده، نمیباشد. بلکه برابر چهل شاهی است، و بنا بر این ملت که مجبور است مالیات را بپول سیاه بپردازد بجای یک قران نقره بایستی دو قران پول سیاه یا بجای ده ملیون بیست ملیون بپردازد.

در عین حال که این بازی بورسی بعمل میآید، دربار به تعجیل ضرب پول مسین اقدام مینماید. یعنی همان مسکوک وزن با هر سکه دیگری تجدید ضرب شده دوباره بقیمت رسمی بیست شاهی برابر یک قران بدست مردم داده میشود. در اول کار نرخ بازار با نرخ رسمی تا یکچندی برابری میکند. ولی پس از چند ماهی دوباره تنزل آغاز و هنگامیکه بهای آن به نصف میرسد شاه آنرا بصورت مالیات به نیم بها مأخذ و دوباره تمام قیمت سکه میزند. وقس علیهذا.

تا سال ۱۸۷۰ (۱۲۹۶ هجری) که هنوز ضرابخانه دولتی ایران ماشینی نشده بود، ضرب مسکوک اعم از طلا و نقره و مس در شهرهای مهم بتوسط معیران که در تحت

ریاست معیرالممالک رئیس معیران در دربار شاهی قرار داشتند، بعمل میآمد.

چند سال قبل از رواج مسکوک ماشینی قبل از ورود پشان استادکار سکه‌زن پروسی در سالهای قبل از ۱۸۷۰ (۱۲۹۴ شمسی هجری)، همین حقه‌ها را نسبت به پول نقره در همدان اعمال نموده بودند. یعنی آنقدر بار بنقره افزودند که ارزش آن از بیست شاهی به شانزده شاهی تنزل نمود.

بمناسبت این سوءاستفاده‌ها دوستعلی‌خان معیرالممالک را معزول و وزارت ضرابخانه بدست شاهزاده علیقلی‌خان— میرزا اعتضادالسلطنه وزیر معارف و تلگراف سپرده شد که همه قرانهای ضرب همدان را جمع‌آوری و در ضرابخانه مرکزی تجدید ضرب نماید.

ولی حضرت والا سرمشق همدان را بسیار آموختنده دید. لذا از جمع‌آوری قرانهای همدان صرف نظر نموده خودش در تهران شروع بضرب مسکوک فرم جدید بنام شیر و خورشید (تصور بشیر و خورشید) نمود که نرخ آن در مدت یکسال به چهارده شاهی رسید یعنی دو شاهی پا دو درصد هم پائین‌تر از قرانهای تقلیبی کم عیار همدان.

آنجا بود، که شاه پشان *Pechan* آلمانی^{۱۱} را بکار دعوت نمود که مردی بود بسیار وارد. ولی متأسفانه بسیار پاکدامن. دولت ایران از پشان خواست که قران را با همان

ارزش سابق سکه بصورت ماشینی درآورد. این دستور در حقیقت بدان نتیجه منتری میشد که پشان قرانهای موجود را تجدید کرده و سکه فقط بصورت جدید و زیبا و یکنواخت درآورد.

ولی پشان جدا اعلام داشت که یا بکشور خود مراجعت میکند و یا اینکه مسکوکات را اعم از طلا و نقره و مس به سیستم اعشاری سکه خواهد زد.

ولیکن دولت ایران با این امر موافقت ننمود... پشان مراجعت کرد و ایرانیان هم با استفاده از ماشینهای دایر شده توسط وی، ضرایغانه را به امین‌السلطان^{۱۲} (پدر صدر اعظم فعلی) باجاره داد و سکه‌های جدید بنام امین‌السلطان مشهور گردید.

امین‌السلطان شخص پاکی بود و اجازه سوء استفاده نمیداد. ولی چند سالی پس از وفات وی، دیگران با افزودن نرخ اجاره مجبور شدند چاله آنرا بوسائل مختلف جبران نمایند. چه بوسیله افزودن بیش از حد مجاز و چه بوسیله ضرب مسکوک مسین.

مخصوصاً با پیش آمد بعران نقره این سکه‌زنی بسیار شدت یافت.

در سال ۱۸۹۴-۱۸۹۵ برای ۷۷۵-۱۲۷۵ هجری شمسی که بهای نقره در بازارهای امریکا ناگهان تنزل نمود، این بعران در بازار ایران بسیار محسوس‌تر از بازارهای اروپا

^{۱۲}- آقامحمدابراهیم آبداربashi منقب بامین‌السلطان پدر میرزا علی اصغرخان امین‌السلطان که بعدها لقب اتابک اعظم گرفت. (مترجم)

بود . چرا که پول ایران تقریباً منحصراً نقره است . بنحوی که نرخ فرانک که صد فرانک برابر ۱۳۰ الی ۱۴۰ قران بود در ظرف چند روز قلیل بمبلغ ۲۲۷ قران رسید .

بایت ضرب پول سیاه معیرها بطور معمومانه سهم معین بشاه تقدیم مینمودند ... از آنجائیکه ضرب پول مس برای معیرها صرفه داشت آنها سعی میکردند هرچه بیشتر پول سیاه سکه کنند . بهر صورت خیلی بیشتر از مقدار پول نقره که در مبادلات وجود داشت . طبیعی است که با این شرایط نرخ پول سیاه (که ارزش مس محتوی آنسه بار کمتر از ارزش اسماً خود مسکوک بود) بسرعت تنزل مینمود و قتنی کار بافتضاح میکشید آنگاه با صوابدید شاه (صحیح‌تر آنکه در برابر مبلغی رشوه) اجازه باصطلاح شکستن پول سیاه را بدست میآوردند که بعای بیست شاهی برابر یکقران قیمت را به سی شاهی و چهل شاهی میرسانند ^{۱۳} .

۱۸۹۶ مارس ۱۸
۱۳۷۵ مرداد ۱۰

ناگهان در بازار از قبول اسکناس‌بانک انگلیسی خودداری نمودند و تجار بهای کالا را بپول نقره مطالبه کردند . میگویند که در ۱۹ مارس ۱۱/۱/۱۲۷۵ قیمت پول سیاه در بازار بالا رفته و با پول نقره برابر گردید .

۱۲ - برای ضرب مسکوک مس ورق حتی قرص‌های منگته شده و آماده شده برای سکه از رو سیه وارد میکردند .

۱۰ آوریل

۱۳۷۵، ۱۳۱

تنزل نرخ مس در سراسر ایران هیجان وحشتناکی ایجاد کرده است. در اصفهان ۸۰ شاهی برابر یکقران شده، حتی چند روزی پول سیاه منی معامله میشد، دو من پول سیاه بشانزده قران یعنی تقریباً نود شاهی هر یک قران. در اثر آن تمام معاملات و صناعت را کندگردید. تجار و صنعتگران دکان‌ها را تخته نموده بخانه رفته و زنان خود را بحضور ظل‌السلطان فرستادند.^{۱۴} ظل‌السلطان بهیچ اقدامی مبادرت نکرده، بلکه در باطن‌ازاین پیش‌آمد خورستند بود، چراکه پول سیاه بوسیله حاج محمدحسن، اجاره‌دار ضرابخانه پضریب رسیده بود. آنوقت جمعیت انبوه زنان بتلگرافخانه انگلیسی و بکنسولگری انگلیس هجوم آوردند. وی نیز مراتب را بسفیر انگلیسی در تهران مخابره نمود. سفیر انگلیسی مراتب را بشاه اطلاع داده وی نیز تلگرافی با اصفهان فرستادکه یکقران چهل شاهی حساب شود. در تهران بمنظور تسکین مردم، شاه با یانک انگلیس

۱۴ - زنان ایرانی که قادر بسر میکنند او لا شناخته نمیشوند بنابراین بی‌معابا میتوانند جار و جنجال راه بیندازنند و در رانی زدن آنها قانوناً ممنوع بعلاوه گناه شمرده میشود. بنابراین در تمام دموستراتیوں‌ها جسوزتر از مردانند و نقش اسامی بعده‌آتمه است. ظل‌السلطان برادر ناصر الدین‌شاه، در آن تاریخ حکمران اصفهان بود.

وارد معامله شد . بانک هم تقبل نمود که تا بمبلغ هشتاد هزار تومان از قراره ۲۵ شاهی یکقران پول سیاه دریافت و پول نقره تسليم نماید و اکنون چند روز است که بانک انگلیسی در عمارت بانک و کاروانسرای امیر چند مرکز تبدیل پول دایر نموده است . جمعیت هزار هزار هجوم نموده و تا هشتم آوریل (۱۲۷۵/۱/۱۹) این مبادله بی- حساب صورت میگرفت . در هشتم آوریل (۱۲۷۵/۱/۱۹) اعلام نمودند که بهر یکنفر بیش از بیست تومان داده نخواهد شد کلیه این مانورها بقضاوت افکار عامه بدان منظور است که افکار عامه را برای این مدت بیست سی روز چشم پنجه این سال سلطنت مشغول بدارند واز آن پس باحتمال قوی بیپروائی از سر گرفته اعلام خواهند نمود که چهل شاهی پول سیاه برابر یکقران است . و پس از آن بطوریکه در پیش اشاره شد شروع بضرب سکه جدید خواهند نمود .

منظف الدین شاه خرافاتی
و مذهبی

۱۹ آوریل

(۱۲۷۵مر ۳۰)

- (۱) پیش از آنکه بر اسب سوار شود و حرکت نماید با انجشت دعائی بر گردن اسب بینویسد .
- (۲) در بحرانی ترین ساعت پس از مرگ ناصر الدین شاه برای انجام بعضی از مراسم دینی مخابرۀ تلگراف را متوقف

مینماید^{۱۵} و در ابام عاشر را بدعا و زاری مشغول میشود و بهیچوجه بکارهای دولتی نمیپردازد.

قتل ناصر الدین شاه

(مستخرجه از گزارش کلنل و.ا. کاساکوفسکی مورخ ۲۷ آوریل ۱۸۹۶ برابر با ۱۲۷۵/۲/۲۰ (شماره ۹) به مقام ریاست ستاد ارتش حوزه قفقاز)

۱۸۹۶ آوریل ۴۹
۱۳۹۵ ربیع‌الثانی ۱۷ هجری برابر ۱۳۹۳ ذی‌قعده

ساعت دو وربع بعد از ظهر پیشخدمت اعلیحضرت - غلامحسین خان جنرال در نهایت پریشانی حال و گردآلوه با لبهای خشکیده از اسب بپائین جسته دوان دوان وارد دفتر قزاقخانه شد. درها را محکم بسته با صدای بریده بریده اظهار داشت که بدستور صدراعظم از شاه عبدالعظیم تا اینجا تاخته‌ام. امروز اعلیحضرت بقصد زیارت (بمناسبت یوم جمعه) بشاه عبدالعظیم رفتند. درین انجام نماز در مسجد، کنار مرقد آنحضرت بجان اعلیحضرت سوء قصد شد. گلوله بران (?) اصابت نموده، بحمد الله خطیر متوجه نیست. الساعه مشغول هستند که اعلیحضرت را بهوش آورده خون-

۱۵ - ظاهراً مقصود نویسنده استخاره میباشد. (مترجم)

ریزی را متوقف سازند. پس از آنکه شاه به تهران مراجعت خواهد نمود. فعلاً تا مراجعت اعلیحضرت، بطور خیلی محروم‌انه امر فرمودند که برای جلوگیری از اغتشاشات و اشاعه اخبار هراس‌انگیز، حفظ نظم و آرامش شهر را سه نفر : ۱- سردار اکرم^{۱۶} ۲- نظام‌الدوله^{۱۷} ۳- پالکونیک روس یعنی شما بعهده گیرند.

ضمناً بنرال با وحشت و صمیمیت تمام اظهار می‌داشت که کلیه پیشخدمت‌ها که شاهد و ناظر افتادن شاه بوده‌اند بلاfacله پس از صدای شلیک فرار اختیار کرده و شاه را روی دست صدراعظم و برادر وی صاحب جمع^{۱۸} و دو سه نفر از اعیان و فادار بجای گذاشتند.

پس از ادائی این کلمات پیشخدمت آماده شد که برای رساندن پیغام بسردار اکرم و نظام‌الدوله سابق‌الذکر اسب بتازد. ولی در همان دم قاصدی از طرف صاحب جمع سرسید و دستخط صدر اعظم را بمضمون زیر بدستم داد.

مقرب‌السلطان پالکونیک قراق‌خانه

«به عهده شما محوّل می‌شود که قزاقها را احضار و در شهر به گشت بگمارید که از بروز اغتشاش جلوگیری بعمل آید. انشاء‌الله عصر بشهر می‌آئیم. بحمد‌الله طوری نشده

۱۶- سردار اکرم - ارشد سرداران در ایران و منتقدترین آنها، زیرا که فرماندهی افواج دهگانه و مطمئن‌ترین افواج آذربایجانی در عهده او است، مورد معیت خاص شاه و داماد صدراعظم می‌باشد.

۱۷- نظام‌الدوله - فرمانده کل توپخانه، بسیار مورد اعتماد ولی بسیار فرتوت می‌باشد. در جنگ هرات فرمانده فوج بوده است.

۱۸- صاحب‌جمع - وزیر دولت و اموال دولتی، برادر صدراعظم.

و ذات شهریاری کاملاً سلامت میباشد.» در ضمن قاصد مزبور پیغام شفاهی صاحبجمع را نیز ابلاغ نمود که بدستور صدراعظم باید بلا فاصله بدربار حضور یابم تا دستخط شاه بخود من داده شود. مأمورین را در پی افسران قسمت‌ها فرستاده برای احتراز از اغتشاش و چلوگیری از اشاعه شایعات مخاطره. آمیز در این ساعت بحرانی که در تهران نه شاه بود و نه صدر اعظم و نه اکثر وزرا (که عده‌ای به مراد شاه بودند و عده‌ای بمناسبت روز جمعه برای زیارت اماکن مقدسه یا بمنظور گردش از شهر بیرون رفته بودند، امریه زیر را صادر نمودم:

«باطلاع عامه برسانید که سفیرکبیر دولت عثمانی که قرار بود چند روز دیگر به تهران وارد گردد برخلاف انتظار ساعتی بعد به تهران وارد خواهد شد.

نظر باینکه در حال حاضر در شهر تهران نفرات قشویی آماده برای استقبال حضرت اشرف منیف پاشا، سفیرکبیر عثمانی وجود ندارد، لذا اعلیحضرت همایونی چنین مقرر فرمودند که بفوریت کلیه نفرات قزاقخانه را که بمن سپرده شده است جمع آوری کرده و با توپخانه و موزیک و تحت ریاست شخص اینجانب فی الفور به استقبال سفیرکبیر بشتابم.»

در عین حال که امریه را بامیر تومان مارتیروسخان رئیس ستاد بریگاد، دیکته مینمودم گزارش زیر را بسفارت دولت امپراطوری روس فرستادم.

«الساعه پيشخدمت شاه از شاه عبدالعظيم سواره سر - رسيد و كاملا محمرمانه اطلاع داد که اعليحضرت در شاه - عبدالعظيم بوده و با رولور باو سوء قصد شده و بنا با خلها پيشخدمت گلوله بران شاه اصابت نموده است . صدراعظم بلافاصله يسه نفر (۱) سردار اكرم (۲) نظام الدوله (۳) و اينجانب مأموریت داده است که تدابير لازم برای حفظ انتظامات اتخاذ و بكليه نفرات فشنگ داده شود .

من تقاضا نمودم صريحاً معين گردد دستورات چه شخص را من وظيفه دارم اجرا نمايم . پيشخدمت چنین پاسخ داد که فقط اوامر صدراعظم را . من توسط پيشخدمت پيغام دادم که اين دستور حضرت اشرف را به پيغام شفاهي اكتفا و اجرا خواهم كرد ، زيرا فرستي نیست . ولی دستورات بعدی بایستی كتبی و به مهر و امضای صدراعظم بمن ابلاغ گردد .

احتراماً تقاضا دارد ، در خصوص اشكالاتيکه باحتمال ممکن است پيشآمدكند و همچنين دراين باب که آيا موظف هستم اوامر وزير جنگ^{۱۹} را كما كان اجرا نمايم ، يا اينکه منحصراً از صدراعظم دستور دريافت نمايم تعليمات لازم باينجانب داده شود .

الساعه صاحب جمع براذر صدراعظم از شاه عبدالعظيم سر رسيد و مرا بدربار احضار نموده است .»
پس از ارسال گزارش بسفارت دولت امپراتوري روس

۱۹ - وزير جنگ - کامران ميرزا نايب السلطنه .

تا موقع جمع‌آوری کلیه نفرات قزاق از چهار گوش شهر که بمناسبت روز جمیعه با اشکالات توأم بود خود بسوی قصر سلطنتی شتافتیم.

وقتی بقصر رسیدم شاه را به تهران آورده بودند. معلوم شد که جنرال پیشخدمت، فقط چند دقیقه جلوتر از شاه پنزد من رسیده و شاه را نیز بلا فاصله در کالسکه بتاخت بشهر آورده‌اند.

هرچه به قصر نزدیکتر می‌شدم آشتفتگی و اضطراب بیشتر محسوس می‌گردید. نه فقط دروازه ارک، بلکه درهای ورودی به قصر نیز نگهبان نداشت. در دقایق اول، حراست دربار فقط بعهده قراولان داخلی فوج مازندران (سوادکوه) و نزدیکان صدراعظم بود!

پس از من اسکادران مختلط قزاق سررسید که از نفرات همه قسمت‌ها که زودتر آماده شده بودند تشکیل داده شده بود. قسمتی از اسکادران را بلا فاصله برای حراست سفارت امپراتوری روس در صورت بروز اغتشاشات اعزام نمودم. سپس صاحب منصب ارشد دولتی، یکی پس از دیگری بدربار جمع شدند. از نمایندگان سفارتخانه‌های خارجی اولین کس مترجم سفارت انگلیسی بمعیت پزشک انگلیسی دکتر اسکالی سررسیدند.

بموجب دومین دستور قطعی صدراعظم کلیه درهای ورودی حیاطهای وسیع و عمارت سلطنتی را محکم بسته و قفل نمودند. — با استثنای تنها در ورودی جنویی قصر که

آنهم فقط بعیاط بیرونی که تالار سلام و تخت مرمر نادری در آنجا قرار دارد.

بدومین حیاط بیرونی که بنای هیئت وزرا و قسمتی از وزارت خارجه و مسکن حاجب‌الدوله^{۲۰} قراردارد و بوسیله در محکم و مشبکی از اولین حیاط دربار چداشده است، کسی اجازه ورود نداشت، مگر بدستور شخص صدراعظم و برادران وی یعنی امین‌الملک^{۲۱} و صاحب‌جمع.

صدراعظم بمحض اینکه چشمش بمن افتاد مرا بکناری کشیده شخصاً ضمن دادن تعليمات لازم امر نمود که حفاظت شهر را بعهده پگیرم. اما حفاظت ارای کماکان بعمده سردار اکرم واگذار گردید.

در ضمن این مذاکرات با صدراعظم که در این دقایق وحشت‌بار تمامی ابهت و متناسب وحضور ذهن همیشگی خود را بنحو اعجاب‌آوری حفظ کرده بود، نایب‌السلطنه وزیر جنگ با سیمائی متوجه پریده رنگ و حالتی خراب و چشمانی سرگردان و تأثر‌آور از اندرون خارج گردید و در صحبت بر من پیشی جسته گفت: «وحشت‌آور است. درست بقلب اصابت گرده!»

بسیار تکان‌دهنده بود... ولی من بخود اجازه نمیدادم که دقیقه‌ای وقت تلف کنم از این‌رو سکوت مرگبار را شکسته بصدراعظم چنین گفتم:

«از اینقرار غیر از اوامر کتبی که حتماً بمهرب وامضای

۲۰- حاجب‌الدوله رئیس فراشخانه، بعبارت اخیری رئیس‌پلیس داخلی دربار.

۲۱- امین‌الملک وزیر داخله ودارائی.

حضرت اشرف صادر و ابلاغ خواهد شد اینجانب هیچگونه دستورات دیگری را اجرا نخواهم نمود.»

صدراعظم از نظر نزاکت ولی با لحن مرده گفت که دستورهای والاحضرت نایب‌السلطنه را هم رعایت نمایم. این وضعیت باریک بزرگترین مشکلی بود که برای من در تمامی دوره بعرانی روی داد. ولی تمامی سنگینی مسئولیتی را که بعهده من محول شده بود در نظر آورده و با در نظر گرفتن خصوصیت پایداریکه فیما بین نایب‌السلطنه و صدراعظم حتی در حیات شاه برقرار بوده و اینکه شخصاً نیز اطمینانی بنایب‌السلطنه نداشتم بدون اندکی تردید همانجا اعتراض کردم و گفتم :

«در وضع موجود من نمیتوانم از دو مقام دستور بگیرم بنابراین تقاضا دارم در همین ساعت بطور قطعی معین فرمائید بچه شخصی جهت دریافت اوامر بایستی مراجعه نمایم.»

نایب‌السلطنه مطلب را دریافته با بی‌میلی گفت: «آنچه شخصاً بعقلتان میرسد عمل کنید. این مصیبت مرا آنچنان درهم شکسته است که عقلم کار نمی‌کند ... بهتر آن است همان به حضرت اشرف صدراعظم مراجعه نماید.» این را گفته با قدمهای لرزان از در بیرون رفت و در کالسکه قرار گرفت و بیان امیریه خود که در مغرب شهر قرار دارد، روانه گردید.

همینکه نایب‌السلطنه خارج شد صدراعظم بسرعت سر بینخ گوش من گذاشته گفت : «امید من بشما است، اگر

هم نیاز بکسب دستور داشتید فقط بشخص اینجانب مراجعه نمائید.»

در این ضمن آقای شچگلوف کاردار دولت امپراتوری روس بهمراهی مترجم سفارت آقای گریگورویچ بدربار آمد. در تکمیل گزارش قبلی خود، کلیه ماقع را باطلاع آقای کاردار رساندم. آقای کاردار پس از مذاکره با صدر-اعظم تأیید نمود که من با تقبل مسئولیت حفاظت پایتخت، با پستی منحصر ایرانی اخذ دستور بصدراعظم مراجعه نمایم. من نیمساعت دیگر در دریار توقف نموده و در این مدت این مطالب را شنیدم :

شاه بمناسبت روز جمعه، بحضرت عبدالعظیم رفته و قبل از چاشت بمسجد روانه می‌شود. اطرافیان شاه توجه میکردند که قبل از صبحانه میل کند ولی شاه قبول ننموده گفته است که نماز بیش از ده دقیقه طول نمیکشد و بهتر است بعد از نماز^{۲۲} چاشت بخورد. در اینوقت صدراعظم اگرچه چیزی که سبب سوء ظن شود در میان نبوده معدالک تحت تأثیر یک حس باطنی بشاه پیشنهاد میکند که قبل از همه زایرین را از مسجد^{۲۳} بیرون کنند. شاه جواب میدهد که دلش میغواهد بهمراه دیگر مردم زیارت نماید.

هنگامیکه شاه در کنار ضریح بوده شخصی ملبس بلباده فراخ ایرانی عریضه بدست بشاه نزدیک میگردد. در آستین

.۲۲ - گمان میرود منظور نویسنده از کلمه نماز همان زیارت است.

.۲۳ - منظور از کلمه مسجد که نویسنده بکار برده گمان میرود حرم باشد.
(مترجم)

فراخ لباده اش رولوری داشته که با آن بطرف شاه شلیک میکند . شاه فقط توانسته بگوید : «بگیرید بگیرید» و بیجان بروی دست پیشخدمتی که در کنارش بوده می افتد . هنگامیکه او را بمقبره مجاور موسوم بامازاده سید حمزه که جیران خانم فرج السلطنه محبوبترین زنان عهد جوانی شاه آنجا مدفون است میبردند بدن شاه چند بار تکان خورده ولی این دیگر تشنجی بیش نبوده است ...

علوم گردید که قلب شاه بسیار بزرگ بوده . گلوله درشت از میان دندوهای ششم و هفتم گذشته منتهی الیه پائین قلب را سوراخ و در ستون فقرات گیر میکند . اگر قلب شاه باندازه طبیعی میبود گلوله بقلب اصابت نمیگرد . یک ساعت و نیم جسد در شاه عبدالعظیم بوده پس از آن تصمیم میگیرند که آنرا به تهران حمل نمایند . جسد شاه را در کالسکه نشانده و صدراعظم نیز با وی نشسته سراسر راه حائل بدن بوده و با دستمال صورت وی را باد میزده است . چنانکه گوئی می خواهد حالش را بجای آورد . کالسکه را هم بتاخت رانده اند .

قاتل پس از تیر زدن شاه تیر دویم را میخواسته است بصدراعظم شلیک کند ولی پیشخدمت‌ها و زائرین علی - الخصوص زنها که اطراف شاه بودند قاتل را گرفته و بزمین زدند و یکی از پیشخدمت‌ها (معین‌الدوله) بزحمت زیاد حتی با بکار بردن دندانها رولور را از چنگ وی گرفته بظرفی پرتاب میکند (این رولور ناپدید شده و تاکنون بدست نیامده است) . زنهای زائر میخواسته اند ، جانی را پاره کنند

و با چنان خشمی بروی وی ریختند که صدراعظم قوی‌هیکل و چند نفر باقیمانده از ملتزمین شاه (که بقیه فرار کرده بودند) بمنظور حفظ قاتل جهت بازپرسی بزحمت موفق شده‌اند او را از چنگ زنان نجات بخسند و در این کشمکش زنها هردو دست صدراعظم را با چنگال‌های خود بسختی مجروح نموده‌اند.

جانی را دستگیر و با کالسکه بدربار آورده‌اند.^{۲۴}

کالسکه شاه بحسب معمول جلوی دراندرون توقف میکرد. ولی ایندفعه کالسکه را جلوی عالی‌قاپو در ورودی اولین حیاط کاخ سلطنتی بنام دیوانخانه تخت مرمر راندند. آنجا اسبها را باز نموده کالسکه را با دست بحیاط برده همچنان بادست تا حیاط سوم که باع نامیده میشود میبرند. در آنجا صندلی چرخدار آورده نعش را در آن مینشانند و بحیاط نارنجستان میبرند. از آنجا هم به تالار برلیان که

۲۴- جانی اهل کرمان است بنام میرزا محمد رضا. نوکر باوفا و فداکار سید جمال الدین معروف... که توسط شاه فقید از ایران تبعید و اکنون در کوستانتینوپل (استانبول فعلی مترجم) سکونت دارد.

صدراعظم چنانکه ذکر شد در تمام طول راه از شاه عبدالعظیم تا شهران شاه را بحال نشسته نهیکداشته و بادست اورابادمیزده است. او با چنان سهارتنی همه را در باره زنده بودن شاه باشتباه انداخته بوده است که حتی سرقراول دروازه ورودی ارگ، از میدان توپخانه و نیز قرالخانه توپخانه احترامات مقرره برای ورود شاه را بجا آورده حتی موذیک توپخانه سرورد دولتی را اجرا کرده بودند.

(میدان توپخانه همان میدان سپه فعلی است. اطراف این میدان آشیانه‌هائی قرار داشت و توپهای جنگی در آن آشیانه‌ها گذاشته شده بود. در مدخل خیابان باب‌همایون از طرف توپخانه دروازه‌ای بود باکاشی زیبا که منتهی نمودند اگر باقی بودیکی از آثار تاریخی قابل توجه بود. مترجم)

مجاور آن است حمل میکنند (که بسبب آئینه کاری سقف و دیوارها بدین نام نامیده میشود). در آنجا جسد را بروی تشک روی زمین گذاشته یکی از پیرترین و مقدس‌ترین شاهزادگان موسوم بحاج فریدون میرزا را بپاسداری وی میگمارند و همان اوهمانش، آئین تفسیل و تکفین شاه را انجام میدهد.

من پس از دادن دستورهای لازم و تعیین سردهسته‌ها و اعزام افسرها بمحلات دوباره بدربار نزد صدراعظم شتافتم و اورا در معیت کاردار روس و سفیر انگلیس و مترجمین آنان در تلگرافخانه خصوصی شاه یافتم که با والاحضرت ولیعهد که در تبریز اقامت داشت بمخابره مشغول بودند.

صدراعظم که در حضور مردم حداکثر فشار را به نیروی اراده خود وارد ساخته بود طاقتیش بپایان رسیده بود. زیرفشار و قایع وحشتناک این روز در هم شکسته و بیمار شد؛ تشنجهات معدی و غش و بیهوشی آزارش میداد گاهی بیهوش میشد گاهی بیهوش میآمد سراسیمگی در کاخ بدرجه‌ای بود که سفیر انگلیس مجبور گردید خود فنجان و قاشق بشوید خود چای بریزد و مدتی بدنبال قندان بگردد. در پاسخ گزارش تلگرافی صدراعظم درباره ماوچ که باحضور نمایندگان روس و انگلیس بولیعهد در تبریز مخابره و اشاره شده بود که فقط زخمی شده است و از او تقاضای دستور شده بود. مظفر الدین شاه دوباره سؤال کرده بود که چه شخصی در تلگرافخانه است؟ صدراعظم همه حضار را نام میرد. مظفر الدین شاه بار دیگر سؤال مینماید پس

نایب‌السلطنه کجا است . جواب میدهند که مشارالیه در امیریه است . پس از ساعتی تلگراف تقریباً بمضمون زیر که بسیار جامع و حساب شده تنظیم یافته بود خطاب بصدر اعظم واصل گردید .

«از دستورهائیکه صادر نموده اید سپاسگزاریم . كماکان بصدارت ابقا میشوید .

بکلیه صاحبان مناصب و شاهزادگان و وزرا و حکام و روحانیون و غیره ، اراده و اوامر ما را ابلاغ نمائید که هریک كماکان باداره امور محوله ادامه دهند . هیچکس از مراحم شاهانه ما محروم نخواهد ماند کلیه گزارش‌ها و تقاضاهما فقط توسط حضرت اشرف باید بعرض رسانده شود .»

همچنین بصدر اعظم دستور اکید داده شد، که تا ورود شاه پای از کاخ بیرون ننمد . همه حضار ظاهراً نگران بودند از اینکه نایب‌السلطنه چه در باطن دارد و چه موقعیتی اتخاذ خواهد نمود . در این موقع من داوطلب شدم که بنزد نایب‌السلطنه بروم . زیرا که بهتر از هر کس دیگر بطبعیت غدار او آشنائی داشتم و در ثانی از تمامی سوراخ سنبه و راه و رخنه‌های قصر او اطلاع داشتم و همه قراولان حتی نوکرهایش را میشناختند و احترام میگذاشتند . آنوقت با صلاح‌دید کاردار سفارت روس و سفیر انگلیس و صدر اعظم تصمیم گرفته شد که مرا بنزد نایب‌السلطنه بفرستند . قبل سردار افخم و کیل‌الدوله که طرفدار و محبوب القلوب نایب‌السلطنه و بوسیله وی از هیچ بشأن و مقام رسیده است ،

از طرف صدراعظم برای صدور دستوراتی احضار گردیده بود . وی همان موقع که قرار شد بنزد نایب‌السلطنه بروم، سرسید . من پیشنهاد نمودم که سردار افخم نیز همراه من بیاید . رونوشت تلگراف را دست او دادند و متفقاً ساعت ده شب بحضور نایب‌السلطنه رفتیم . نایب‌السلطنه را در حال زاری یافتیم . آنچنان ترس بر او مستولی شده بود که بریده بریده سخن میگفت و کلمات فرانسه و فارسی را مخلوط میکرد . حضور من ظاهراً ویرا متوجه ساخته بود ولی من هرچه زودتر اورا ازنگرانی بیرون آوردم بخصوص که بتنهائی فقط بهمراهی سردار افخم بحضور وی رفتیم . سردار افخم تلگراف شاه را به نایب‌السلطنه تسلیم نمود که در آن تلگراف در درجه اول باقای صدراعظم بسم فرمانروای ایران اشاره و متذکر شده بود که کلیه مأمورین دولت اعم از وزرا و غیره بهمچنین شاهزادگان موظف هستند کلیه عرایض خود را بوسیله صدراعظم بعرض برسانند . تأمل نمودم تا نایب‌السلطنه سه بار تلگراف را مرور کرد . سپس بنحو موجز ولی قاطع اورا حالی کردم که کناره‌گیری سریع وی از کاخ همه را بشگفتی درآورده و سوء اثر بخشیده است . بخصوص که از استفسار و جویاً شدن شاه جدید در خصوص نایب‌السلطنه و از مضمون تلگرافی که اینک تقدیم شده پیدا است که شاه جدید مایل است که اولاً نایب‌السلطنه در چنین روزهای سخت و نگران-کننده انزوا اختیار نکند . ثانیاً وضعیت کاملاً روشن و مشخصی اتخاذ نماید .

ثالثاً بلاشرط از صدراعظم اطاعت نماید .
در جواب نایب‌السلطنه اظهار نمود که خدا گواه است
شخصاً پشاوه جدید تلگراف فرستاده است و در صورت تردید
میتواند قبض تلگراف رانشان دهد .

پس از آن سرپگوش من نهاده شروع به نجوا نمود که :
«حالا دیگر همه چیز برای من تمام شده ... من نمیدانم
صدراعظم یا من چه معامله خواهد نمود . نمیدانید او چگونه
دشمن خونی من است ... حالا دیگر تنها امید من بروسیه
است . بکاردار از قول من بگوئید که من بحمایت روسیه
پناهندۀ میشوم . از این ساعت من کاملاً خود را در اختیار
روسها میگذارم فقط زندگانی من ، خانواده من و اموال
مرا تأمین نمایند ... »

من سکوت اختیار کرده بودم ، نایب‌السلطنه پریشان
شده بالاخره گفت :

چرا سکوت می‌کنید ؟ آخر بگوئید تکلیف من چیست ؟
در پاسخ او گفت :
«آنچه مأموریت داشتم بعرض حضرت والا برسانم ،
بعرض رساندم . نظریه شخص من در اینجا مورد ندارد .
اگر چنانچه مایل باشید مطلبی از جانب شما بعرض آقای
کاردار برسانم آنچه میل دارید کتاباً مرقوم دارید تایکسره
از اینجا بسفارت بروم .»

گفت : «خیر از شما استدعا دارم بخصوص نظریه
خودتان را بگوئید ... من دارم دیوانه می‌شوم .»
آنگاه من گفتم :

«نه تنها شاه ، بلکه نمایندگان روس و انگلیس هم صدراعظم را بفرمانروائی ایران شناخته‌اند. در بارهٔ والاحضرت از طرف ظل‌السلطان بهیچوچه اسمی برده نشده. دیگر چه جای شک و تردید است؟ فوراً تلگرافی توسط صدر-اعظم بشاه مخابره نمائید و بدینوسیله به اعلیحضرت و دیگران فرمانبرداری خود را نسبت بشاه و اوامر ملوکانه که اولین اراده‌اش تعیین صدراعظم بفرمانروائی کشور بوده ، بثبوت برسانید . اگر میل مبارک باشد تلگراف را مرقوم دارید هم‌اکنون آنرا بصدراعظم میرسانم.»

پس از این کلمات برخاسته بمنظور خدا حافظی تعظیم نمودم ولی نایب‌السلطنه مرا نگهداشته گفت: «امروز حالم بكلی خراب است ... جان در بدنم نمانده است ... فکرم اصلاً کار نمیکند ... ولی فردا صبح تلگراف را میفرستم.» از امیریه نزد کاردار دولت روس رفته و گفتگوی خود را با نایب‌السلطنه عیناً بعرض رساندم .

وظیفه خود میدانم در اینجا متذکر شوم که رفتار نایب‌السلطنه با همه ناشایستگی و بیزدایی اش و تشویش وی در بارهٔ مقدرات خود تا حدودی بی‌اساس هم نبود ، زیرا که در ایران بافوت شاه تمام فرزندان وی از صحنه خارج ، و فرزندان شاه جدید جای آنها یعنی جای عموهای خود را میگیرند . در این غائله اگر فرزند شاه فقید ، یا برادر شاه جدید ، رفتارش رضایت بخش باشد معمولاً فقط مناصب و قسمتی از اموال خویش را از دست میدهد : برای تضعیف وی ، شاه از دادن مشاغل منافع دار خودداری و در عین حال

عمداً او را میدوشد تا بکلی ورشکست و موقعیت خود را از دست داده و برای شاه جدید بی خطر شود.

آنوقت مشاغل درجه دو فرمانداری بوی محول مینمایند. ولی اگر در حیات پدر خود با شاه جدید دشمنی ورزیده باشد ممکن است عواقب وخیمی در انتظارش باشد.

ظل السلطان و نایب السلطنه در حیات ناصرالدین شاه علناً با ولیعهد یعنی شاه فعلی در مقام دشمنی بوده، ضمناً نه فقط در اختفای این عداوت نکوشیده، بلکه مدام توطئه مینمودند که خود بولایت‌عهده‌ی برستند.

نظر باینکه در سلسله قاجار بر تخت نشستن هر یک از سلاطین بدون اغتشاش و طغیان از طرف عموماً و برادران شاه جدید و بدون خون‌ریزی و چشم درآوردن و شکنجه کردن در سیاه چال‌ها و دست‌کم بدون مصادرۀ کلیۀ اموال منسوبین و مدعيان شاه تازه، بسامان نرسیده است، نایب السلطنه فقط در صورتی می‌توانست آسوده خاطر باشد که مطمئن بوده باشد شاه جدید نسبت بوی نهایت درجه مررت بخراج خواهد داد. اما نایب السلطنه چه تضمینی دارد که شاه جدید واقعاً چنین خواهد بود یا آنکه اطرافیان شاه در او ایجاد سوءظن و عداوت نخواهند نمود؟

رفتار اولیه نایب السلطنه بمحض اطلاع از قتل شاه مبتنی بر همین اندیشه‌ها بوده است. توضیح اینکه روز قتل شاه نایب السلطنه در شاه عبدالعظیم حضور نداشته. وقتی یکی از منسوبان وی که همراه شاه بوده بنزد وی تاخته و اولین بار خبر گلوه خوردن شاه را بوی میدهد نایب السلطنه

که در این وقت مشغول تنظیم رفعه‌های دعوت برای روز جشن بوده دست از کارها کشیده و باحتمال قوی برای جمع‌آوری گنجینه‌های گردآورده‌اش بتعجیل خود را بحرمسرا میرساند (حرمسرائیکه علاوه بر قصر اختصاصی خود در امیریه یکی دیگر در قصر سلطنتی داشته است).

پس از نیمساعت هنگامی که مجدالدوله داماد نایب - السلطنه وارد و خبر قطعی کشته شدن شاه را بوى میدهد نایب السلطنه فوراً کالسکه طلب نموده و یکسره بامیریه میرود بقصد اینکه دیگر از آنجا بدربار بر نگردد . و موقعی بدربار مراجعت میکند که دو قاصد پیاپی بامیریه آمده و اطمینان دادند که شاه زنده است و بشهر مراجعت نموده .

در باره ظل‌السلطان هم میتوان گفت مدتها قبل از قتل شاه لاقل مدت سی سال چه در دوران سلطنت شاه سابق چه شاه فعلی در نظر کلیه سفرای خارجی و صدراعظم بطور کلی در نزد کلیه طبقات ملت بزرگترین محل خطر شناخته شده است . ولی خوشبختانه فعلا در سایه خواست فوق العادة خدا و فراهم گردیدن شرایط مساعد از خارج، وضع ظل‌السلطان عجالتاً بسامان تر و رو برادر از آن نایب السلطنه میباشد.

در نوزدهم آوریل ۱۲۷۵ / ۲ / ۱۲ بظل‌السلطان نیز بمانند نایب السلطنه ، خبر قتل شاه فوراً داده نشده ، بلکه اطلاع داده بودند که شاه زخمی شده است .

در پاسخ ظل‌السلطان شرح مبسوطی صمیمانه اظهار دلسوzi نموده بود .

بسایر حضوریافتگان در دربار یعنی بمقرب‌ترین کسانی که مورد اعتماد بودند خبر فوت در ساعت چهار بعد

از ظهر داده شد . بولیعهد و ظل‌السلطان نیز، در همان تاریخ ، ولی دیر وقت تلگرافهای دوم مخابره شد که شاه زخمی نشده بلکه کشته شده است .

ظل‌السلطان بمحض دریافت تلگراف برخلاف انتظار بلاfacسله بشاه جدید در تبریز تلگراف میکند که او اصلاً تصور نمیکند که شاه مرده ، بلکه فقط اسم عوض شده است: ناصرالدین شاه بوده و اکنون مظفرالدین شاه است و از آن دم که مظفرالدین شاه بر اریکه سلطنت تکیه زند وی از کلیه حقوق خویشاوندی منصرف و خود را نه برادر شاه و نه حتی شاهزاده میشمارد بلکه غلام خسanhزاد اعلیحضرت میباشد. امر شود که در اصفهان بماند میماند ، امر شود به تبریز برود میرود ، امر شود به تهران بیاید میآید، امر شود که از کلیه مناصب خلع شود قبول و خانه نشین خواهد شد . علاوه بر آن از شاه استدعا مینماید که در صورت ابقای وی در حکومت اصفهان خلعت برای او فرستاده شود تا مردم بدانند که مورد مراحم ملوکانه میباشد .

ضمناً تلگرافی نیز بصدر اعظم مخابرہ و درآن مراتب اطاعت خود را اعلام و تقاضا مینماید که او را شاهزاده نشمارند بلکه یکی از مطیع ترین نوکران شاه و از زیردستان صدراعظم بدانند .

چه امری ظل‌السلطان را وادار نمود که چنین کند : ایا فراست ذاتی و اطمینان باینکه اگر هم تاج و تخت بخواهد دوامی نخواهد آورد یا شناسائی شاه جدید از طرف روس و انگلیس یا توصیه پنهانی انگلیسها که با اوضاع فعلی مطیع سلطان قانونی باشد .

اینها مطالبی است که تازمانی مقدراست مكتوم بماند.
 بهر تقدیر ظل‌السلطان با روشن‌بینی و رویه عاقلانه خود در عین حال هم شاه جدید وهم صدراعظم را لااقل در اوایل امر بسوی خود جلب نمود. می‌گویند ظل‌السلطان حتی یعنوان باج پنجاه هزار تومن برای مخارج مسافرت شاه جدید از تبریز به تهران حواله کرده است. سایر شاهزادگان یعنی: (جهان‌سوز میرزا) فرتوت پسر فتحعلی‌شاه) برادران شاه (ملک‌آرا و رکن‌الدوله و عز‌الدوله) فرزندان شاه (سالار-السلطنه و یک طفل چهار ساله) بطور کلی همه منسوبین شاه فقید (چه پدری چه مادری) یک نسل بعقب رفتند و هیچیک عرضه‌ای ندارند که خطری از ناحیه آنان مترتب باشد و اولاد ذکور و انانث شاه جدید جای فرزندان شاه فقید را گرفته و وارث مقامات آنها می‌شوند.

در شهر آرامش برقرار است و اجحافات شاید هم‌کمتر از زمان حیات شاه و حکومت نایب‌السلطنه باشد، زیرا که پلیس از قزاق‌ها ملاحظه دارد و صاحبان مناصب و اعیان از قدرت و خشونت صدراعظم می‌ترسند.

... وظایف وزیر جنگ را در حقیقت خود صدراعظم ایفا مینماید. کلیه دستورها بپادگان شهر از ناحیه صدر-اعظم مستقیماً بسربدار اکرم (که باحتمال قوى نامزد شغل وزارت جنگ می‌باشد) و اینجا تب صادر می‌گردد ...

اجتماع بابیان

۲۸ آوریل ...
۳۱۷۵۳۵۴۱ هجری شمسی

... میرزا حسین نام، همسایه موسی خان سرتیپ بوی اطلاع داده است که در اینجا پانزده نفر بابی بوده اند که سه نفر آنها از تهران خارج و دوازده نفر باقی هستند که آنها نیز قصد عزیمت دارند.

میرزا حسین نمیتواند آنها را نشان دهد. یکی از آنان حضرت عباس نامیده میشد (از گزارش یساوول سوشکوف گرفته شده) .^{۲۰}

ترقی قیمت مصنوعی گوشت او نان و
بدشدن وضع اهالی تهران
۲۸ آوریل ...
۳۱۷۵۳۵۴۱ هجری شمسی

با وجودیکه از قصابها در حال حاضر مالیات گرفته نمیشود گوشت گاو و گوسفند خیلی ترقی کرده است (از گزارش یساوول سوشکوف).
از هر بار هیزم که به شهر وارد میشود سربازها دو شاهی میگیرند ...

در کاروانسرای قیصر یه که بر نج فروخته میشود یکنفر

۲۵ - چنین استنباط میشود که سوشکوف یکی از افسران قراق مأمور حفاظت شهر بوده و گزارش‌های او چندجا در دفتر خاطرات کلنل کاساکوفسکی نقل شده است.

حالباشی نشسته و از هر خریداری یکشاھی الی سه شاهی پول میستاد. او خود را گماشتۀ امین همایون معرفی میکند (از گزارش یساوول سوشكوف).

چوبدارها گوسفند و بز آورده به قصابها میفروشند. قصاب باشی هر روز تعیین میکند که چند رأس گاو و گوسفند باید در کشتارگاه ذبح شود. از این مکان قصاب باشی گوشت را بار یابو نموده بدکانهای قصابی میفرستند. چاروادار گوسفندان کشته را بدکانهای برده آنها را توزین و تحويل ورسید دریافت نموده بقصاب باشی تسليم مینماید. دکاندار همه شب موظف است که پس از بستن دکان مبلغی را که بموجب قبض (در مقابل گوشت تحويل از چاروادار) بدھکار است، پردازد. تصفیه حساب چوبدارها، با خود قصاب باشی است.

تا اول آوریل ۱۸۹۶ برابر با ۱۲۷۵/۱/۲۵ ترتیب از اینقرار بود، که نایب‌السلطنه بعنوان حکمران شهر (درحقیقت او و مادرش) هرچه دلش میخواست از قصاب‌ها میگرفت. در صورتیکه بشاه فقط بیست و پنج هزار تومان در سال پرداخت میکرد.

صدراعظم مدتها اصرار میورزید که شاه بمبارکی در جشن پنجمین سال سلطنت مالیات نان و گوشت را ملغی نماید. ولی شاه طماع بهیچوجه حاضر نمیشد از سالی بیست و پنج هزار تومان صرف نظر کند. صدراعظم در اینجا هم راه حلی یافت. با تهدید رئیس گمرک گیلان پنجه هزار تومان بگمرکات افزود. شاه خورستند شد که نه فقط از ۲۵ هزار تومان معروف نگردیده بلکه بجای آن پنجاه هزار

تومان عایدش میشود.

بنابراین شاه در اول آوریل ۱۸۹۶ برابر با ۱۲۷۵/۱/۲۵ عوارض نان و گوشت را ملفى نمود. ولی نایب‌السلطنه با تمام قوا عليه این اقدام بمخالفت برخاست زیرا که او و مادرش منافع کلانی را از دست داده و بهیچوجه حاضر نبود از آن صرف‌نظر نماید.

این پیش‌آمد نه فقط تمام ملت، بلکه اکثریت قشون‌حتی اکثر علماء را بهیجان آورد. نایب‌السلطنه که درست روز قبل از این فاجعه کلیه اعتبار خود را در میان ملت از دست داده بود جرأت هرگونه اقدام جدی ازوی سلب شده و آرام نشسته منتظر فرصت است ولی تسلیم نگردیده.

... نایب‌السلطنه بعنوان حکمران تهران و معاون وی وظیفه‌دار بودند که در نزد نان‌ناظارت نمایند. بدیهی است که آنها هم از نظر نفع شخصی در مقابل پیشکش‌های نقدی که از نانواها میگرفتند آنها را با اختیار خود میگذاشتند که هر نوع اجحافی بخواهند معمول دارند.

شاه برای خاطرشکار بالاخره با حمل بوته و سوخت از اطراف تهران برای نانوا ائیها، موافق نمود. زیرا که در بوته‌زارها هم خرگوش و هم رو به رو باه بdest می‌آمد. نانواها مجبور بودند سوخت را از نقاط دورdest بقیمت گران بdest آورند. گوشت مصری در ایران بطور کلی گوشت گوسفند است، گاو و بز تعداد بسیار کمی کشtar میشود.

بیست و پنج سال قبل گوشت را در تهران چار کی هشت الی نه شاهی و در تابستان پنج شش شاهی میفر و ختند. گوسفند همچنان بوسیله چوبدارها به تهران حمل میگردید. قصاب‌ها

گوسفند را از چوبدار خریداری و در کشتارگاه بیرون دروازه شاه عبدالعظیم ذبح نموده بشهر میآوردند. برای گوسفند کشته شده یکران بنفع خزانه دولت دریافت و آنرا مهر مینمودند. هر کس که گوسفند زنده بشهر میبرد در دروازه شهر یک قران مالیات اخذ میشد. قصابها رئیسی داشتند که کشتارگاه را باجاره میگرفت. مال الاجارة سالانه درابتدا از هفت هزار تومان تجاوز نمینموده است. تعداد کانهای قصابی در تهران مشخص شده بود. در هر یک از محلات بتناسب عدد سکنه و منازل چند پاچوب قرار داشته^{*} این پاچوب‌ها بصاحبان مستغلات تعلق داشته و حق دایر کردن پاچوب (یعنی قصابی) قابل خرید و فروش بوده است.

تأسیس پاچوب جدید فقط در خارج شهر به نسبت توسعه تدریجی شهر منوط با جازه دولت بوده است. قصابها این دکانهای جدید را اجاره میکردند.

بهمان نسبت که نایب‌السلطنه رشد مینمود و مخارج زیاد میشد بموازات آن هم مال الاجارة قانونی سالانه قصابها بهمچنین اخاذی غیرقانونی نایب‌السلطنه و معاونی و نوکر-هایش رو بفزاونی میرفت تا آنجائیکه بتدریج در سنتوات اخیر مال الاجارة قانونی دولتی به بیست و پنج هزار تومان بعلاوه پنج هزار تومان بسود نایب‌السلطنه که آنرا هم قانونی و جزو حقوق دیوانی خود میدانست بالغ، ولی مبالغ غیرقانونی تا

* پاچوب عبارت بوده است از دوستان چوبی و یک تیر حمال روی آن، دو ستون که قلاهای آهینه بدان گوپیده شده و گوشت را بدان می‌آویختند. کم کم بصورت دکان قصابی درآمده و این واژه بدکان قصابی اطلاق شده است.

حدود دویست هزار تومان یا بیشتر رسیده بود.

چندی است که ملت بینوا از گرانی گوشت شکایت دارد و کسی اعتنا نمیکند. چندین بارهم نزدیک بودکار با غتشاش بکشد و شاه مجبور میشده که بسر بازان اجازه کشتار و فروش گوشت بدهد و براستی هم در ظرف چند روز نزدیک گوشت به نصف حتی ثلث تنزل مینمود. ولی دوباره قصابها پیشکش بنایب-السلطنه ومادرش میدادند آنها هم شاه را متقدعاً میکردند. یعنی قسمتی از مبلغ پیشکش را بشاه میدادند دوباره شاه کشتار گوسفندرا بوسیله سر بازان غدغن نموده و دوباره نایب-السلطنه و نوکرهایش فاتح و قصابها هر نوع اجحاف که میخواستند، میکردند.

اعلام ارزان شدن نان و گوشت بوسیله افروختن چراغ نفتی در جلوی دکانها بعمل میآید. ولی اثر این اقدام هم چند روزی بیش نیست و سپس اوضاع بحال سابق بر میگردد. صدراعظم از شاه فقید تقاضا داشت که بمناسبت جشن پنجم همین سال سلطنت مالیات نان و گوشت را بملت ببخشد.

وقتی صدراعظم مهر درآمد مضاعفی بشاه عرضه نمود شاه رضایت داده و فرمان دادکه از نان و نانوایان واژ گوشت اعم از گاو و بز و گوسفند وغیره هیچگونه مالیاتی اخذ نگردد و اجازه دادکه هر کسی هر نوع از دامها را میتواند بدفع و بفروش برساند. ولی این دستور موجبات عدم رضایت نایب-السلطنه و معاون ومادر او و عده‌ دیگری را که در این امر ذینفع بودند فراهم آورد و فشار می‌ آوردند که شاه این دستور را لغو نماید باکشته شدن شاه این معضله بیش از پیش پیچیده تر شد.

در همان اول آوریل ۱۲۷۵/۱ که فرمان شاه صادر

گردید، تمامی قصابها دکانها را بسته و در شاه عبدالعظیم بست نشستند. شاه چندین کمیسیون برای رسیدگی به شکایات قصابها تعیین نمود. معلوم گردید که قصابها بیش از دوازده هزار تومان بچوبدارها مقروض و از پرداخت بدھی خودداری میکنند. چوبدارها نیز ادعا دارند مادامیکه طلب خودرا وصول نکنند قادر نیستند گوسفند حمل کنند. قصابها مدعی هستند که در زمستان گذشته کلی مقروض شده‌اند زیرا گوسفند را خیلی گرانتر از آنچه در بازار از فروش آن عایدشان میشد خریداری کرده‌اند، بامید اینکه در بهار و تابستان چاله ضرر را هموار کنند (ولی دروغ میگفتند زیرا که در زمستان هم گوشت را بقیمت‌های سرسام آور میفرخند). قصابها اظهار میداشتند که بامید سودبرداری درآتیه علاوه بر دوازده هزار تومان پیشکش دروجه صدیق‌الدوله مالیات شش ماه را هم بطور مساعدۀ به نایب‌السلطنه پرداخت نموده‌اند بنابراین نمیتوانند ترضیه خاطر چوبدارها را فراهم نمایند.

... برای اینکه چوبدارها بتوانند برای حمل گوسفند حرکت نمایند صدراعظم دوازده هزار تومان از بانک وام گرفته و بدھی قصابها را بچوبدارها پرداخت نمود. علاوه بر آن قزاق‌ها کشف نمودند که عده بسیاری از کسان نایب‌السلطنه بجاده‌های حمل گوسفند در خارج شهر پراکنده شده و بعد از حیله و تزویر گوسفندان را خریداری و پنهانی وارد شهر نموده و در پارتی‌های کوچک بدوسه برابر قیمت پفروش میرسانند. صدراعظم در صد‌اقدام برآمد و خریداران دستگیر شدند. اکنون اگرچه گوشت باز هم گران (یک من چهارقران نقره) است ولی کمیاب نیست.

برای سامان دادن یا من نان هم صدراعظم با تکاء اطلاعاتی که اینجانب در اختیارش قرار میدارد بدون واهمه تدبیر مفیدی اتخاذ نمود. دستور داد که گندم را بقرار خرواری پنج تومان از انبارهای سلطنتی بفروش برسانند و منع حمل بوته را برای سوخت دکانهای نانوائی از حومه تهران لغو نمود. صدراعظم دوهزار خروار گندم در خمسه و باصرار اینجانب سه هزار خروار دیگر از اهر خریداری نمود... وبالاخره بتمام اعیان و اشخاص دیگر که گندم در انبار داشتند امر نمود که در انبارهای خود را برای فروش باز کنند...

برای سامان یافتن امر نان و گوشت مانع دیگری نیز بوده است و آن اختلاف نرخ قران نقره و پول سیاه میباشد. در نتیجه رشوها یکه همه ماهه از طرف رئیس ضرابخانه پشاور فقید تقدیم میشد شاه در موضوع ضرب مسکوک مسین رویه اغماض اتخاذ کرده بود. رئیس ضرابخانه مس را از قرار یک من هشت الی ده قران خریداری یا آنکه به صورت گرده های منگنه شده از ارزانترین فلزات از اروپا وارد و پس از سکه کردن از قرار هر من سی و دو قران میفرودت. از آنجائیکه ضرب پول سیاه سود فراوان در بر داشت، کار ضرب بافتضاح میکشید تا حدیکه بعای بیست شاهی بیست و پنج شاهی بیک قران مبادله میشد.

... صدراعظم در این زمینه هم تدبیری اتخاذ نمود. مبلغی استقراض ببانک انگلیسی^{۲۶} تعویل نمود که آن بانک تبدیل پول سیاه را بپول نقره بمعهده بگیرد. بانک نیز وعده کرد سی چهل روزی ملت را سرگرم دارد. این اقدام در آخرین

روزهای حیات شاه سابق نیز معمول و تاحدودی جلوی اغتشاش را گرفته بود

۴۹...

۱۲۷۵ هجری شمسی

بقرار اطلاع از حوالی قم، کشاورزان، گوسفندان زیادی برای فروش بطرف تهران راه انداخته‌اند. خریداران از کهربیزک باستقبال آنان شتافته بیهانه اینکه ورود گوسفند بشهر غدغن شده و خالی از خطر نیست. از آنان به نیمه بهما خریداری و به تهران حمل می‌کنند. حسین قصاب گماشتۀ کربلاشی فرج به کهربیزک عازم و با این نیرنگ چهار صدر اس گوسفند از ابراهیم چوبدار زارع از قرار دو تومان خریداری و در شهر از قرار چهار تومان بفروش رسانده است. کربلاشی فرج (آدم و کیل‌الدوله) اشخاصی را بهمین منظور بقسم هم فرستاده است (از گزارش یساوول سوشکوف).

میرزا محمدرضا کرمانی قاتل شاه

(از گزارش شماره ۱۰ مورخ ۳ مه ۱۸۹۶ برابر با ۲/۲۶
۱۲۷۵ کلنل و. ا. کاساکوفسکی برئیس ستاد حوزه نظامی
قفقاز)

اعلیحضرت ناصرالدین شاه را شخصی بنام میرزا محمد-
رضا کرمانی بقتل رسانده است. از خدمتکار یکی از سادات

اهل علم بنام سید جمال الدین بوده است. این سید متولد همدان، بسیار سفر کرده تمام پایتخت های بزرگ اروپا را دیده و در هر کدام چندین ماه اقامت گزیده و چندین زبان اروپائی را یاد کرftه است.

پس از مراجعت شاه از سومین مسافرت خود بارو پا سید جمال الدین آشکارا شروع به بدگوئی نسبت بشاه مینماید. شاه و صدراعظم (که در آن تاریخ فقط امین‌السلطان لقب داشت) به تعقیب وی پرداخته و میخواسته اند از ایران تبعید ش نمایند و سید جمال الدین به شاه عبدالعظیم بست رفته پنهان شد. ولی این دفعه بست نشستن کمکی بحال وی نموده و صدراعظم که در عین حال حکومت شاه عبدالعظیم هم باوی بود بکمک آدمهای خود او را از بست بیرون کشیده و تحت الحفظ از مرز اخراجش نمودند.

اقدامات فعالانه میرزا محمد رضا نوکر سید جمال الدین و قاتل شاه از آن تاریخ شروع گردید.

هنگامیکه سید جمال الدین در شاه عبدالعظیم بست نشسته بوده میرزا محمد رضا نیز همراه وی بوده است. وقتی ارباب او را از ایران تبعید نمودند وی که از نوکران با وفا واز پیروان پرحرارت تعلیمات سید جمال الدین بود بر تقد و فتق کارهای ارباب خود پرداخته اشیاء ویرا بفروش رسانده و جو هی برای مسافرت وی جمع آوری و باو رسانده خود در تهران سانده دست روی دست گذاشت.

در این موقع دسته های دیگر ناراضیان از طرز حکومت شاه و صدراعظم منجمله بایی ها شروع به ترویج افکار خود (که باطرز حکومت استبدادی و دین اسلام مباینت شدید داشت)

نموده و به تقبیح و تخطئة تعدد زوجات ورشوه خواری و اجحافات شاه و عمال وی آغاز نمودند.

آنگاه بازداشتها و تبعیدها وزندانی کردن سرداشته‌ها در زندان قزوین آغاز گردید (حکمران قزوین باوفاترین فرد از کسان صدراعظم بود. بنابراین فقط بوی اعتماد داشتند که هیچیک از زندانیان را آزاد نخواهد کرد).

سید جمال الدین، در کنستانتینوپل (استانبول فعلی) پناه جسته و از همانجا فعالانه با پیروان خود در داخله ایران بمسکاتبه پرداخت.

نایب‌السلطنه بتوسط وکیل‌الدوله (سردار افخم‌کنوی) که از تزدیکترین کسان وی بود و بتوسط کنت مونته‌فورت (کنت دومون‌فور) وزیر پلیس سابق و معاون وی ابوتراب‌خان و دیگر کسان خود شروع بجستجو و توقيف کلیه کسانیکه مورد سوء‌ظن بودند نمود. معیر‌الدوله در زمرة سایر اشخاص مظنون میرزا محمد رضا (قاتل فعلی شاه) رانیز بقزوین تبعید نمود. میرزا محمد رضا یک‌سال و نیم در زندان قزوین بسر برد. وقتیکه شاه بمناسبت یکی از جشن‌های کلیه زندانیان قزوین را آزاد ساخت، میرزا محمد رضا آزاد گردید و بنزد ارباب خود سید جمال‌الدین به کنستانتینوپل رفت.^{۷۷} پس از چندی میرزا محمد رضا بار دیگر به تهران مراجعت و بعلت رفتار مشکوک

۲۷ - این تک قابل ذکر است که شاه فقید ضمیم آزاد ساختن زندانیان قزوین، هم‌را مشمول مراحم شاهانه قرارداده منجمله درحق میرزا محمد رضا قاتل آینده‌خود، مالی‌یکصد تومان مستمری برقرار نمود که مستمری سال‌گذشته را وکیل‌کارهای وی چندی قبل از قتل دریافت نموده بود که بخانواده‌اش بر ساند.

خود دوباره روانه زندان گردید.
دو ماه قبل بار دیگر آزاد و از ایران اخراج و مفقودالاثر
گشت. پس از چند ماه دوباره نزد ارباب خود سید جمال الدین
از استانبول سر درآورد.

از تهران به سفیر ایران در استانبول دستور داده شدم
بود جداً مراقب وی بوده باشند. ولی یکماه قبل از طرف سفیر
ایران اطلاع رسید که میرزا محمد رضا غفلتاً ناپدید شده است.
اکنون روشن شده است که محمد رضا از استانبول از طریق
بادکوبه به تهران آمده و در روزهای اخیر بطور پیگیر قدم
بقدم همه جا در تعقیب شاه بوده تا فرست مناسب بدست آورده
نیت خود را باجراء گذارد.

... میگویند که او موفق شده بود زنی را از خویشاوندان
خود بکلفتی وارد حرم‌سرای شاه نماید که آن زن ویرا هر بار
که شاه سوار میشده باخبر و نقاطیر اکه شاه قصد داشته برود
بطور دقیق اطلاع میداده است.

اخیراً در شاه عبدالعظیم درمانگاهی بازنموده و خود را
متخصص معالجه کچلی و امراض جلدی دیگر قلمداد کرده بود.
روز بعد از قتل، من مدتی دراز در زندان (که موقعتاً در
یکی از قراولخانه‌های دربار قرارداده شده بود) توقف و قاتل
را تماشا میکردم.

قدی کوتاه و بسیار سیاه چرده مانند همه کرمانیان.
صورت وی بخصوص گونه چپ در اثر ضربات و خراش ناخن
که روز قبل توسط زنان و بعضی از پیشخدمت‌های شاه وارد
شده بود سراسر متورم بود و بسختی شناخته میشد. ولی در
چشم ان وی شعله تصمیم لهیب میزد و نگاهش بمانند نگاه

من تاضین هندی در حالت خلسه بود.

در باز پرسی، میرزا محمد رضا را شخصی یافتند که اطلاعات وسیعی تقریبادر باره آئین کلیه مسلک هادار امیباشد... مدعی آن است که ملت ایران و تاریخ باستانی عمل قهرمانی او را ارج گذارد که بیست و پنج کرور مردم را از دست ستمهای بیدادگری که ملت خود را چپاول و یغما مینمود و مهمتر از آن بحکام خود بخصوص فرزندانش (نایب السلطنه و ظل السلطان) و عزیز کرده هایش (عزیز السلطان وغیره) اجازه میداد که بی پروا ملت را تاراج و بی رحمانه خون ملت را بمکند خلاصی بخشیده است و تأکید مینماید که او تنها نبوده بلکه عضو حزب بسیار بزرگی است که «بالآخره بمقصوده عالی و شرافتمندانه خود خواهد رسید». اظهار مسرت مینکند از اینکه توفیق یافته «قلب شاه را در همان مکان بسوی زاند که شاه قلب آقای دلاوری چون سید جمال الدین را در آنجا سوزانده بود» (اشارة بدستگیری سید جمال الدین در شاه عبدالعظیم).

هنگامیکه صاحب جمع برادر صدراعظم برای وی نان و پنیر آورد، قاتل با تنفر شانه ها را بالا انداخته گفت: «چه سفاهتی! شما باید بهترین غذائیرا که در مملکت یافت میشود برای من بیاورید. من مرد بزرگی هستم. تاریخ نام من را جاوید خواهد کرد بعنوان کسیکه بیست و پنج کرور مردم را از ظلم و استبداد ستمگری که نیم قرن ملت ایران را شکنجه مینموده است نجات بخشید! زندگانی بیدوام دنیاچه ارزش دارد؟ پنج سال بیشتر یا کمتر زنده بودن را چه ارجحی است؟ در صورتیکه من بعیات ابدی رسیده ام و نام مردان تاریخ را گرفته ام!» با وجود اینکه بظاهر اقدام قاتل چنین مینماید که بمنظور

خدمت فردا کارانه و توأم با از خود گذشتگی در راه یک هدف معنوی بوده است، معدالک از طریق پی جوئی منطقی امر میتوان بخوبی پی برده که بغض و کینه شدید نسبت بعکومت در دل قاتل از کجا سرچشمه گرفته و چگونه توسعه یافته و چگونه کینه شخصی در قالب هدف معنوی درآمده و تردیدی نیست که این دو حالت روحی (کینه شخصی و تعقیب هدف معنوی) در ضمنی وی در هم آمیخته و لا ینتفاک گردیده است.

با پیکر دموجبا تیکه میرزا محمد رضار اتابای جنایت کشانده است مشکل بتوان تردید نمود در اینکه بیدادگریها و دسیسه کارهای نایب السلطنه ویرا بدین مرحله رسانده است.

برای آنکه اقاریر و اظهارات بعدی قاتل و نظریات صدراعظم که در این باب اظهار نموده بخوبی مفهوم بوده باشد، لازم میدانم مقدمتاً تاریخچه ترقی و کیل الدوله را تشریح کنم چه این داستان علاوه بر آنکه بامقدرات قاتل وابستگی دارد، در عین حال چه سیمای شخص نایب السلطنه و چه جهات عدم رضایت و تنفر بسیاری از مقامات عالی ارتش ایران را نسبت بنایب السلطنه بخوبی روشن مینماید ...

در موقعیت هیئت معلمین نظامی اطربیش در تهران بود و کیل الدوله در سن ۱۸۸۰ (۱۲۵۹ هجری) بعنوان شاگرد مدرسه نظام در نزد اطربیشی‌ها بوده و از آنجا بعنوان مشاق بگارد مخصوص نایب السلطنه منتقل گردید که نفرات آن سنه‌صرأ توسط نایب السلطنه ارزیبار ویان زن صفت انتخاب میشدند.

و کیل الدوله (که در آن تاریخ هنوز دارای این لقب مطمئن نشده بود) فوراً جلب نظر نایب السلطنه را نموده و بسمت

اردنانس (گماشته) نایب‌السلطنه برقرار وازآن تاریخ تقریباً همه ماهه بدريافت درجات افسری نائل میگشت.

دوسه سال بعد با درجه سرتیپی بسمت فرماندهی همان فوج مخصوص گماشته شد. در عین حال توجه نایب‌السلطنه نسبت بیویوم بیوم فزو نتر میگشت. تحت مراحم وی، خود فوج مخصوص بهتر نگهداری و هم بهتر تعلیم میشد.

سر بازخانه هاشان از هرجهت آبرومندر، حتی دارای مخازن و سایل و آذوقه بسیار آبرومند ایضاً دارای کلاس تعلیمات نظامی بود. و در هر بار که شاه فوج راسرکشی میکرد در اثر حمایت نامحدود نایب‌السلطنه انعام تازه‌ای یاد رجه‌ای بوکیل‌الدوله اعطای میگردید. یعنی هر بار مقدمتاً تقاضائی در حق عزیز‌السلطان که مورد علاقه شاه بود، مینمود. شاه که در هیچ‌کاری ذر زمینه وی مضایقه نداشت رضایت مینداد آنگاه نایب‌السلطنه درباره معشوق خود تقاضایمیکرد.

وقتی امیر تومان جلیل‌خان رئیس مخزن^{۲۸} (مخازن) فوت نمود نایب‌السلطنه این شغل را هم برای وکیل‌الدوله دست‌وپا کرد و او نیز ضعف نفس بخرج داده میانعت ننمود. آنوقت اورا در عین حفظ مقام فرماندهی فوج مخصوص بد رجه‌امیر تومانی ترقیع و عنوان معین نظام بیویداده شد. وقتی جهان‌نگیر خان رئیس قورخانه فوت کرد نایب‌السلطنه ریاست قورخانه را نیز با عنوان وزیر مهمات برای وی دست‌وپا کرد. پنج شش سال قبل هم که میرزا محمدرضا، قاتل

۲۸— مخزن عین کلمه‌ایست که بررسی نوشته شده معلوم نیست که آیا در آن زمان مخازن ملیوپ ارش را اینچنین بیمامیده‌اند یا اشتباه چاپ است..

فعلی شاه را با تهمام همدستی با ترقی خواهان دستگیر ساخت
ریاست کلیه قراولخانه های سر بازهای تهران (با استثنای ارک)
بانضمای تمثال همایونی بوی اعطا شد.

سپس در سال ۱۸۹۲ (۱۲۷۰ هجری شمسی) که در
تهران بمناسبت انحصار توتون و تنباقو (رژی) بلوائی بر پا
گردید مردم به ارک هجوم آورده و خود را به قصر های شاه و
نایب‌السلطنه رسانده و چون در بزرگ کاخ سلطنتی بسته شده
بود از دروازه عمارت نایب‌السلطنه می‌خواستند داخل کاخ شوند.
در این موقع نه سر بازها و حتی خود سردار اکرم که قلبًا باملت و
روحانیون همراه بودند حاضر شدند بروی ملت تیراندازی
کنند. در این موقع تنها وکیل‌الدوله بعده بیست سی نفری از
مستحفظین که همراهش بودند. (البته نه بخاطر شاه بلکه
بخاطر نایب‌السلطنه که اطمینان داشت اگر او نباشد همه چیز
خود را از دست خواهد داد) فرمان شلیک بجماعت بی‌سلاح داد و
سر بازان اجرانمودند. جمعیت بلا فاصله پراکنده و قریب‌سی
نفر کشته بر جا گذاشتند.

در همان موقع نایب‌السلطنه در داخل قصر از ترس بیهودش
افتداد بوده است! در قبال همین عمل دلاورانه بود که این
قهرمان کارزار لقب وکیل‌الدوله گرفت و علاوه بر آن فوج
پیاده نهادند بعنوان تیول فرزند نه ساله‌اش بوی تفویض
گردید. هنگامی هم که در سال ۱۸۹۵ (۱۲۷۳ هجری) شاه خواست
لایقرین امیر نویان‌ها را با میازاتی مفتخر نماید، دونفر از
آن را عنوان سرداری عطانمود، در این میان نایب‌السلطنه هم
موفق شد برای وکیل‌الدوله آن درجه را تقاضا و دریافت نماید.
پس از چندی هنگامیکه شاه بقصد تجلیل پیرترین سرداران

با اصل و نسب کشور، او را بلقب سردار اکرم مفتخر نمود، نایب السلطنه بلا فاصله برای وکیل الدوله لقب سردار افخم را گرفت که نه فقط سردار اکرم بلکه کلیه دیگر سرداران ایران نمیتوانستند این امر را تحمل نمایند. علاوه بر آن وکیل الدوله را بسم حکمران شهرستان ساوه منصوب نمودند.

چندی قبل نزدیک بود منصب امیر نویانی^{۲۹} بوی اعطاشود، ولی چون همگان فرد افرد حتی خود صدراعظم که تا آن تاریخ برای احتراز از اینکه شکاف آشکارا بین او و نایب السلطنه بوجود نیاید در ترقیات تصاعدی وکیل الدوله مداخله نمی نمود علیه چنین بی عدالتی فاحش قیام نمودند و این امر صورت نگرفت.

بهانه اینکه بوکیل الدوله درجه امیر نویانی تقاضا شود واقعه زیرین بودکه از مختصات بر جسته و معرف اوضاع این سرزمین میباشد.

قریب سه ماه قبل وکیل الدوله که در مقر حکومت خود در ساوه اقامت داشت، بوسیله نایب السلطنه تلگرافی بشاه فرستاد مبنی بر اینکه گویا فرزندان نامدار خان راهزن مشهور که در زندان تهران بسر میبرد بمعیت افرادی مسلح برای رهائی پدر خود عازم تهران میباشند. بدین مناسبت تقاضا کرده بودکه اسلحه و فشنگ و مهمات جنگی دیگر برای او فرستاده تاوی بتواند بیاری اقبال اعلیحضرت فرزندان آن راهزن را دستگیر و نگذارد

۲۹— امیر نویان معنی تحت الفظی آن یعنی فرمانده سپاه پنجاه هزار نفری در ایران فقط یکنفر امیر نویان است که جهانسوز میرزا فرزند بسیار پیغافت عملی شاه است.

به تهران بر سند. متعاقب آن چندین تلگراف دیگر در همان زمینه و مضمون مخایره می نماید. در آخرین تلگراف عنوان شده بود که خود او (وکیل‌الدوله) با قوای شخصی اقدام بدستگیری بزهکاران نموده و اکنون آنها را بتهرا می‌اورد.

البته دودی نیست که نشان‌آتشی نباشد^{۳۰} ولی چه از آب درآمد؟ معلوم شد که دونفر از پسران ارشد راهزن مذکور بایک پسر خردسال دیگر به مراده دوشه نفر از نوکران خود در حقیقت بقصد استخلاص پدر عازم تهران بوده‌اند... ولی با پول که بعلامت بندگی ووفاداری برای تقدیم بشاه همراه می‌برده‌اند. معدله نایب‌السلطنه طوری شاهرا اغفال و کورکرده بود که با وجود واضح بودن عمل وقیحانه و کیل‌الدوله اگرچه فرمان امیر نویانی را الغونمود، معدله ک می‌خواست سرداری تن پوش خود را با طغرایamas نشان روی سردوش بوی خلعت بخشید. حتی طغرای آن‌هم سفارش شده بود، فقط مرگ شاه ترقیات آنی این تازه بدوران رسیده را متوقف ساخت.

اکنون اظهارات خود صدراعظم را نقل می‌کنم که بخصوص از این جهت حائز اهمیت است که از زبان شخص فرمانروای ایران بیان شده و آنهم در این موقع که چه شخص قاتل و چه عموم دار و دسته سید جمال‌الدین شخص اورا هدف کیفر قرارداده بودند که قربانی نمایند.

صدراعظم تقریباً تمام عواملی که قاتل را وادار باین جنایت نموده بود بدین سان بر شمود:

۳۰. این عبارت (دودی نیست که نشان‌آتشی نباشد) ضرب المثل روسی است. تقریباً مترادف مثل فارسی (تا نباشد چیزکی، مردم نگویند چیزها) می‌باشد (متترجم).

«اکنون من نمونه بارزی از آن علی که ویرات اسرحداد ام بدین انتقامجوئی متهمرانه بخشم آورده بوده کرمیکنم: «میرزا محمد رضا قبلایک فروشندۀ ساده و فقیر البسۀ کهنه و خرید و فروش کننده شال بوده است. قریب‌ده سال قبل این میرزا محمد رضای کهنه فروش دو طاقه شال کشمیر بنایب‌السلطنه فروخته، ولی نایب‌السلطنه وجه آنرا نمیپردازد. میرزا محمد رضا دو سال انتظار میکشد. بالاخره روزی اتفاق در حضور وزرا و شاهزادگان جسارت نموده بنایب‌السلطنه تذکر میدهد که قیمت شال را نپرداخته است. در قبال این جسارت، نایب‌السلطنه دستور میدهد فوراً پول او را با بهره‌اش پرداخت نمایند و بهره عبارت از این بود که در قبال هر یک قران پرداخته شده توکران نایب‌السلطنه یک پس‌گردانی هم بدان میافزو دهند. با در نظر گرفتن اینکه شال کشمیری بسیار گرانبها است میتوانید مجسم نمائید که چند پس‌گردانی باین بد بخت بیتوا زده‌اند.

هر چند خود این عمل نایب‌السلطنه مأ فوق تحمل بود، معذالت یک‌اهانت شخصی بود. ولی نایب‌السلطنه بهمین اهانت نابعق اکتفا ننموده ویرا تردبان ترقی و کیل‌الدوله معشووق نالایق و کثیف خود که تاکنون هم نسبت بوی عشق غیر طبیعی میورزد قرار می‌دهد.

معامله نایب‌السلطنه در این مورد حقیقتاً طاقت‌فرسا و هر کس دیگری را هم بجای وی قادر بود صبرش را البریز و به مرحله دست از جان شستگی برساند. خود قاتل در باز پرسی اظهار کرده است که نایب‌السلطنه کرارا او را بوسیله و کیل‌الدوله توقيف و هر بار توقيف اورا بعنوان دلاوری و خدمت

شایانی نسبت بدولت قرار میداده است. شاههم درمورد فرزند خود آنچنان علاقه وضعف نفس بخرج میداده که هر بار تحت تأثیر مقاصد فتنه انجیز نایب السلطنه قرار گرفته و اجازه میدادکه این خاطر تعلق نالایق با این قدمهای حیرت انجیز نردهان ترقی را طی نماید.»

قاتل بدون پرده پوشی اظهار تأسف مینماید که موفق به قتل صدراعظم نشده است و اشتباهاً اینطور تصور مینموده است که فقط باکشن شاه بهدف خودنائل خواهد شد. ولی اکنون ملاحظه میکند که با این یک قتل نه فقط موفق نشده است وضعیت موجود را واژگون کند، بلکه بر عکس در کف دست مقتصد صدراعظم انتظام و انضباط کارهای دولت از پیش بهتر شده است. میگوید که حتی سایر هم فکران و همدستان او هم از اینکه پس از قتل شاه بلا فاصله صدراعظم را نکشته است وی را ملامت می کنند.

ولی قاتل ظاهراً در مقصود شمردن صدراعظم در تمام بد بختی های ملت ایران اشتباه میکند و در اینکه تصور مینماید صدراعظم که مجری اوامر شاه بوده باوی هم رأی هم بوده است قضاوتش منصفانه نمیباشد. هرگاه در سنتوات اخیر سلطنت ناصر الدین شاه چنین شخص بر جسته ای مانند صدراعظم فعلی در خدمت شاه نمیبود حال و روز ایران بلاشك بدتر از این بود.

در این زمینه خود صدراعظم چنین گفت:

«چه این قاتل و چه قسمت اعظم کلیه احزاب انقلابی حتی مسلک های دینی ایران فرد افراد از اشخاص تشکیل یافته است که بجهتی از جهات از دولت رضایت ندارند. من مدارک و شواهد گویا بقطر یک کتاب در دست دارم،

شاهد براینکه چقدر شاه ففیدرا بر حذر نموده ام از اینکه با وضع فعلی و با افسار گسیختگی و خودکامی که بحکام بخصوص پسرهای شاه واگذار شده است دیر یا زود باید انتظار بلوا یافاجعه دیگری را داشت. در روزهای اخیر ظاهرآ موفق هم شده بودم که شاه را بصدق عرايض خود معتقد نمایم که يادداشتها و دستخطهای شاه در ذیل گزارش هایم شاهد آن است. ولی معذالت شاه مرتب اقدام خود را به تعویق می انداخت. بالاخره تمامی اینها فقط بروی کاغذ ماندو شاه کاری برای ببهودی وضع کشور ننمود و رشوه خواری و عدم عدالت اجتماعی روز بروز توسعه یافته و بحدود غیرقابل تصوری رسیده بودند. حتی در موضوع نان و گوشت با وجود سروصدای آشکار ای ملت، شاه فقید تا زمانیکه برای او مرماعایدی مضاعفی نیافته بودم یعنی تازمانیکه در قبال بیست و پنج هزار تومان که بملت گذشت مینمود پنجاه هزار تومان بروئاسای گمرکات تحمیل نکردم حاضر بموافقت نشد.

حتی بشاه فعلی هم وظیفه خود دانستم قبل از آنکه از تبریز خارج شود، صریحاً و صادقانه حقیقت اوضاع را گزارش و از عواقب محتمله آن چنانچه خود شاه تغییر اساسی در اوضاع ندهد بر حذر نمودم. بعای تعقیب مسلک های دینی و احزاب مخالف دولت، بجای آنکه بیدادگری را بر جا گذاشته و افراد مختلف را که اکثر آ در خشمگینی خود محق میباشند تعقیب کنند، آیا بهتر نیست که علل و موجبات پیدایش آنچنان احزاب را ریشه کن نمایند؟ با این ترتیب گمان میکنم خشم عمومی بیشتر بجوش آمده و گسترش مییابد!»

ملت نسبت بصدراعظم احترام و محبتی دارد که روز بروز
در آزادیاد است.

ولی سید جمال الدین در تمامی ایران و در تمامی طبقات
جامعه پیروان بسیار دارد. از این‌رو بهیچوجه نمیتوان تضمین
نمود که بوسیله بازداشت‌های انفرادی جلوی سوع قصد های
محتمله در آینده بجان شاه جدید و بجان صدراعظم گرفته شده
باشد ...

۵ مه ۱۲۷۵/۲ ... بگوش ملت رسیده است که شاه
بمعیت پانزده هزار سرباز و مستخدمین اهل آذربایجان حرکت
نموده است. اگر از هم اکنون نان‌گران است بعد از این هجوم چه
خواهد شد؟ از این‌رو هر که دستش بد‌هانش میرسد می‌شتابد که
آذوقه دو سه ماهه خود را تأمین کند. فقر اهم که بادست مردم روزانه
گذران می‌کنند قادر نیستند حتی نان روزانه خود را بدست
آورند.

۷ مه ۱۲۷۵/۲ از جمال‌الدوله پسر ظل‌السلطان
حکمران یزد که بچه جوانی بیش نیست، عمل‌داهیانه‌ای بروز
کرد. پادریافت تلگراف فوت شاه کلیه تلگرافچی‌هارا باز
داشت و تهدید نمود که اگر این راز درز کند جان‌همه‌شان در
خطرو خواهد بود. در عین حال کلیه متنفذین شهر را بهانه
بررسی نهائی و ارسال تحف و هدایائی که بمناسبت جشن در نظر
گرفته شده است بشاه تقدیم شود، بشام دعوت نمود. پس از شام
آن‌های را که از همه متنفذ‌تر بودند بازداشت و فوت شاه را اعلام
واخطران نمود که در صورت کوچکترین شلوغی سرتوقیف شدگان
بی‌ادخواهد رفت. آرامش برقرار است (از گزارش یساوی
سوشکوف).

۱۰ مه ۱۲۷۵... کلیه نانوایان صریح‌گواهی داده‌اند که در تاریخ ششم و نهم مه (۱۲۷۵/۳/۲ و ۲/۲۹) صدیق‌الدوله از هر نانوائی چهارصد تومان اخذ و اجازت داده است که نان به قیمتی می‌خواهند بفروش رسانند. بنابراین نان بقیمت منی بیست و شش شاهی بفروش میرسد و تازه در هر منی پنج سیرهم کم می‌کشند. در صورتیکه نان فراوان است. (از گزارش یساوول‌سوشکوف).

۱۰
۱۲۷۵/۳

بابی‌ها

پس از بیرون آمدن از حضور صدراعظم یساوول‌سوشکوف گزارش داده که در نزدیکی دروازه قزوین در خانه شخصی بنام مشهدی آقا جان سمسار قریب سی نفر با بی مسلح اسب سوار اجتماع نموده و قصد دارند تحت عنوان زیارت بامازاده حسن عزیمت نمایند. موضوع رافوراً بصدراعظم گزارش داده ولی تقاضانمودم که برای بازداشت یا تعقیب یا مراقبت آنان سوارانی از قسمت‌های دیگر قشونی مأمور نماید. زیرا که اگر در شهر شایع شود که قزاقها به توقيف و تعقیب با بیان یا ملیون افقلابی اشتغال دارند ملت را از آن‌ها سلب اعتماد نموده آنوقت حفاظت شهر توسط قزاقها مختل می‌گردد. صدراعظم با نظریه من کاملاً موافق بود، ولی فکرش مختل و نمیدانست چه چاره بیندیشد ...

چندین بار دونفر از افسران بالباس شخصی بنزد یساوول سوشکوف فرستاده که اطلاعات تکمیلی درباره سی نفر با بی

بدست آورند. معلوم شد که این باند تاکنون چندین بار در این خانه اجتماع نموده اند ولی مقاصدشان معلوم نیست.

... من بصدر اعظم توصیه نمودم در صدد تعقیب با بیان در سورتیکه هرج و مر ج طلب واز پیروان سید جمال الدین نباشد بر نیاید و برای تشخیص هویت این اشخاص هم اداره پلیس در اختیار دارند که موظف است با اعزام مأمورین خفیه و طرح آشنائی و دوستی با آنان معلوم دارند که جزو کدام دسته هستند.

تعداد با بیان در حال حاضر در ایران بیش از یک میلیون نفر است ...

۱۱ مه ۱۲۷۵ / ۳ ... من بصدر اعظم گفتم: «شما تصمیم گرفته اید با بیان را تعقیب ننمایید این تصمیم عاقلانه است. در ایران بیش از دو میلیون نفرند. من هم نمودن آنها امکان پذیر نیست^{۳۱}. در حال حاضر اگر قرار تعقیب باشد باید متوجه آشوب طلبان و تروپریست ها و بطور کلی آدم کشان و نقض کنندگان نظام اجتماعی گردد.

- برای خوانندگانیکه یادداشت های کنیاز دالکاروکی را خوانده باشند (که چه من در اصالت آن تردید دارم) متن ذکر می شود که رفتار کلتل کاسا - کوفسکی رئیس بریگاد قزاق (در معنی یکی از عمل اسپریالیستی روسیه تزاری) واستنکاف او از مداخله در تعقیب بایی ها و برآورده او از تعداد آنان در یادداشت مورخ دهم مه یک میلیون نفر و تشویق او در روز بعد بصدر اعظم را بعدم تعقیب آنان و تلقین اینکه تعداد آنان متجاوز از دو میلیون نفر است و حال اینکه عقیده خود او یک میلیون بوده و پناه دادن با بیان توسعه روسیه تزاری در عشق آباد بی اختیار انسان را وامیدارد باینکه در مندرجات یادداشت های کنیاز دالکاروکی تأمل نماید و باور کند که روسیه تزاری در ترویج آئین بایی از نظر استعمار وایجاد تفرقه ذی علاقه بوده است. (متترجم).

اختشاشات در میان ملت

۱۳
هر ۱۳۷۵ هجری

صدراعظم بمن مأموریت داد که بوسیله قزاقان در میان مردم انتشار دهم که شاه تازه، متصف به صفت تساهل مذهبی میباشد. و تفاوت بین با بیان که زیانی برای دولت ندارند و اغتشاش طلبان را که بی تردید زیانکارند بخوبی درک مینماید. بمنظور اجرای این دستور من امروز ساعت هشت صبح کلیه فرماندهان را احضار و خطبه مفصلی برای آنها ایراد نمودم. ۱۷ مه. ۱۲۷۵/۳ اجرای این دستور من امروز ساعت ۸ صبح... بقرار اطلاع و اصله در ایام اخیر کلیه انتشارات از قهوه خانه ها صادر میشود که مردم در آنجا جتمع نموده و هرگونه اکاذبییکه ممکن است ایجاد آشوب نماید محروم از هم رده و بدل مینمایند. ۱۷ مه. ۱۲۷۵/۳ اشخاص زیر را همدستان قاتل

معرفی مینمایند:

- ۱) حسن آقا که همان حسن شاه میباشد که بیست و پنج روز گذشته به مدان مسافرت نموده است.
- ۲) حاج میرزا الحمد که بعداً بهمان نقطه عزیمت و در آنجا بازداشت شده است. و هم فکران وی در تهران.

- ۱) میرزا محمد علی.
- ۲) استاد اسدالله قصاب.
- ۳) استاد نصرالله بقال.

گفتگوی آنها منجمله در این زمینه است که کشورهای بسیاری هستند که پادشاه ندارند و در این کشورها ملت در تملک و رفاه زندگی میکنند و بنابراین در ایران نیز باید انقلاب شود.

(از گزارش شماره ۱۳ مورخه ۱۸ مه)

در باره باییان و پیروان سید جمال الدین
کاساکوفسکی به رئیس ستاد حوزه
نظامی فرقان)

بدستور حضرت اشرف صدراعظم و با اطلاع جناب سفیر
اینجانب توسط افسران قزاق باطلاع کلیه اهالی تهران رساندم
که باییان میتوانند کاملا درامان بوده باشند و مادامیکه کاملا
آرام بوده و اقدامی بر علیه دولت از آنها سرزنش نموده تعلیم
قرار نخواهد گرفت.^{۳۲} این اعلامیه در مورد انشعابیون
که دچار واهمه شدید شده بودند پسیار سودمند افتاد. بادلی قوی
میتوان پیشگوئی نمود که فعالیت ضد دولت مخفیانه بایی ها
در صورتی تسکین خواهد یافت که شاه جدید اعلامیه ای در زمینه
تساهل مذهبی صادر و یا بصورت دیگر مواعید امروزش را
تضمين نماید.

اما پیروان سید جمال الدین آنارشیست، بفعالیت زیرزمینی
خود همچنان ادامه میدهند. در خود تهران بازداشت هائی
صورت نگرفته ولیکن در همدان عده ای بعلت تبلیغات علیه
توقف شده اند از آنجمله اند حسنعلی (که همان حسن شاه باشد)
حاج میرزا احمد همدست قاتل شاه فقید. گویا شایع شده است
که مهمترین مبلغین پیروان سید جمال الدین در تره بوزان
اقامت دارند.

۴۲- تعداد بایان در ایران کمتر از دو سه میلیون نیست حتی بعضی از
شهرستانها از قبیل تون و طبس وغیره بلاستنا از پیروان باب
میباشند. (زیرنویس مؤلف).

۴۳- مقصود بهاییانند، (متترجم).

۱۹ مه ۱۲۷۵ / ۳ هجری امروز در ساعت هفت صبح در خانه میرزا حسن آشتیانی که بسیار مورد احترام میباشد و همان کسیکه مسبب بلوای تنباکو بود، دویست نفر از ملایان و سادات و طلاب اجتماع نمودند. موقعیکه میخواستند متفرق شوند سید ناشناسی ظاهر و دست سید حسن را بسختی فشرد و بفارسی بالمهجہ عربی اظهار میدارد: «تاکی از مردم جلوگیری میکنید؟ مگر درین شما عصب و در عروق شما خون جاری نیست که مظالم سلاطین را همچنان تحمل مینمایید؟ وقت آن است که ملت را برانگیزید و اعلان جهاد نمائید!» سپس خطاب بساير ملاها گفت: «ای احمق‌ها اين کسیکه آقا شما است مظہر کیست؟ ابابکر، عثمان یا عمر؟ برای چه ازاو اطاعت میکنید؟»

طلاب میخواستند که او را دستگیر کنند ولی میرزا حسن اشاره نمود که کاری نداشته باشند. شخص ناشناس خارج گردید.

دو نفر از ملاها خود را به نزد یکترين پاسگاه قزاق در سبزه میدان رسانده مراتب را اطلاع دادند.

۲۳ مه (۱۲۷۵ / ۳ هجری ... آقا عبدالله بیگ^{۳۴} شیر و انسکی (پسر ارشد آقا قاسم تجارباشی سابق و تبعه روس که فعلابرکنار شده) مهمترین نماینده با بیان در ایران میباشد. متهم است باينکه توسط خود وی یا با اطلاع وی از عشق آباد بمب‌های دینامیتی پخراسان حمل گردیده. اين راز را میگويند

^{۳۴} - تصور میکنم عبدالله باقی بوده در اثر اشتباه مؤلف یا ناشر بدینصورت درآمده است که اسمی غیر عادی بنظر میرسد (متترجم).

رانده یاور حسینخان کوچک (یاور قزاق^{۳۰}) افشا نموده است. میگویند تعقیبیش بمعیت آقای گریگور ویچ بعمل آمده است (در آن تاریخ کاردار سفارت آقای شمیر Chmeyer بوده است). ۲۵ مه (۱۷/۳/۱۲۷۵ هجری) ... آقا قاسم شیروانی از شهر شماخی (تبغه روس تجار باشی سابق برادر تنی علی حیدر) نماینده پیغمبر با بیان و رئیس کل با بیان ایران است. درخانه او هر شب چندین ده نفر اشخاص مسلح و بسیار مظنون اجتماع و مخفیانه بمشاوره اشتغال میورزند. نظر باینکه آقا قاسم تبعه روس است من قبل از اینکه بصدر اعظم گزارش کنم تصمیم گرفتم که قبل مراتب را باطلاع سفیر روسی بر سانم و سه روز قبل اینکار را انجام دادم. امروز سفیر بمن جواب فرستاد که وی آقا قاسم را احضار و اخطار نموده است که اگر معلوم شود که او بادسته هائی از مفسدہ جویان ارتباط داشته یا در کارهای ناشایستی پایش در میان باشد پرای وی خطر خواهد داشت.

آقا قاسم بقرار گفته سفیر ابتدا بسیار متوجه و همه مطالب را جدا تکذیب به صورت قسم خورده است که مراقب رفتار خود بوده باشد.

(از گزارش شماره ۱۳ ۱۷/۳/۱۲۹۶)

ورود مظفر الدین شاه از تبریز به تهران ۱۴۸۵ هجری (کلسل و. ا. کاساکوفسکی به رئیس ستاد حوزه نظامی قفقاز)

۲۵ مه (۱۷/۳/۱۲۷۵ هجری) دیر وقت شب صدر اعظم مرا

بگاخ احضار نموده گفت: «همگی حتی نزدیکان شاه اطمینان دارند که شاه پس فردا ۲۷ مه ۱۹/۳ ۱۲۷۵ بشهر وارد خواهد شد. و قبلای روز دریافت آباد برای پذیرفتن پیشواز کنندگان توقف خواهد نمود. ولی الان قاصدی که صبح امروز نزد شاه فرستاده بودم برگشته و نامه رمز باخود آورده است. شاه درواقع فردا ۲۶ مه ساعت یازده شب وارد میشود. نه افسران روس و نه سایر افسران هیچ یک تا آخرین دقایق نباید از آن اطلاع یابند.»

در ۲۶ مه (۱۸/۳ ۱۲۷۵ هجری) ساعت ۹ صبح من بدون عجله بریگاد را ببهانه اجرای تمرین برای استقبال روز بعد از پاسگاه‌ها جمع‌آوری کردم (فقط قراولانی با مأمورین رابط باقی گذاشتم) و دستور دادم با چرکسی^{۳۶} عادی خود و قدم آهسته حاضر گردند تا مردم را متوجه نسازند.

درست ساعت ده شب من از میدان مشق حرکت نمودم: گاردسواره از پیش، پشت سر آن افواج سه گانه و در قسمت مؤخر چهل نفر مورد اعتمادترین مهاجرین که از مدتی پیش در نظر گرفته بودم حرکت نمودند. توپخانه را در حال آمادگی جنگی در میدان گذاشتم.

گارد سوار پس از عبور از شهر از دروازه اسب دوانی (نام قدیمتر دروازه با غشاه) بیرون رفته و در خارج شهر در اطراف با غشاه پراکنده و توقف نمود. دکانهای آن حوالی را بسته و روی بامهای منازل واقع در مسیر شاه نگهبان هائی بر نگهبانی گماشت.

چهل نفر مجاهدين زبهه بمحض رسیدن بدروازه شهر بفوریت با قدم بر تمه روی خندق پراکنده و مستحفظین قبلی و کسان متفرقه را از آنجا بیرون کردند. از روی مجموع گزارشهايکه در ظرف اين يك ماه و نيم از تصدی امنیت تهران دریافت نموده بودم معلوم گردیده بودکه مهمترین آشیانه های آشوب طلبان در همین دروازه های تهران قرار گرفته و مظنون ترین کسان همانا مأمورین دروازه گمرک^{۳۷} میباشند. بنابراین بدون فوت وقت هشت نفر مأمورین حاضر دم دروازه را بازداشت کرده و در نزد یکترین زندان که در آنجا بود محبوس نمودم. با تکاء اختیاراتی که بمن محول شده بود من بنام شاه بهمه اعلام نمودم که اگر يك سنگريزه يا يك کلمه ناسزا بکالسکه ای که از اين طرف عبور خواهد نمود برسد رئيس نگهبانان همینجا بدروازه بدارکشide خواهد شد. رئيس قر اولان چنان پریشان شد که با شمشیر آخته بجای سلام نظامی تا بزمین تعظیم نمود. درحالیکه شمشیر را همچنان سیخ نگهداشته بود. شش نفر از افسران قزاق و سر جوخه های مهاجر بخندق رفته اطراف پل را بازرسی و درزیز پل مستقر گردیدند. در این موقع فرماندهان افواج سه گانه قزاقها را سراسر مسیر شاه از دروازه شهر تا دروازه ارک بصف گمارده تمام مسیر را اشغال نمودند. درست ساعت یازده صبح^{۳۸} شاه پدیدار

۳۷ - مقصود مؤلف از مأمورین گمرک مأمورین اخذ عوارض دم دروازه ها باید بوده باشد که در قدیم آنها را هم گمرکچی مینامیدند. كما اینکه دروازه ای بنام دروازه گمرک وجود داشته است.

۳۸ - مؤلف بعضی جاها ساعت ۱۱ بعد از ظهر نوشت که نیمه شب میشود و بعضی جاها ساعت یازده صبح که عبارت از یک ساعت قبل از ظهر است. (ترجم).

گردید. وی از جادهٔ قزوین رهسپار بود ولی با رسیدن بدایرۀ اسب دوانی^{۳۹} بسمت چپ (قسمت شمال) پیچید یعنی درجهتی که وسیلهٔ گارد سوار محافظت شده بود.

من خواستم به پیشواز شاه بستایم ولی در همین وقت معلوم نشد از کجا سه نفر سوار پیدا شدند که دونفرشان سید و یکی عمامه سفید و سوار بر اسبهای عربی بسیار عالی بودند. نه فریاد و نه تمدید قادر نبود آنها را متوقف نماید.

ظاهرآ آنهمadtی بوده انتظار میکشیدند و در کنار دروازه متوقف و تصمیم قاطع داشتند از آنجا حرکت نکنند. ولیکن همینکه من با شمشیر بر همه جلو آنها تاختم قزاقهای مهاجر با وجود حرمت زیادیکه نسبت بسادات مرعی میشد بسادات حمله پردازند و آنها پابفرار نهادند ولی عمامه سفید سومی که بشرۀ درندگان را داشت بی محابا بر جای ایستاده بود.

در اینجا بنناچار بانک زدم: «طناب بیاورید». خوشبختانه اسب عربی اگرچه دستهای قوی و بامهارتی آنرا نگهداشته بود اما در زیر ضربات کف شمشیر و تازیانه‌ها رم کرده سوار را از میدان بدر برد. سه نفر از قزاقها بدنبال وی تاختند و در جهت مخالف خط سیر شاه تا مدتی تعقیش میکردند.

در این موقع شاه نزدیک شد. پیشاپیش وی دسته غلامان آذربایجانی وی حرکت میکردند. کالسکه اولی خالی در کالسکه دویمی شاه قرار گرفته بود. من پیش رفته گزارش دادم: «شهر کاملاً امن است»، شاه دوباره سؤال کرد: «امنیت برقرار است؟»

۳۹ - دایرۀ اسب دوانی مقصود خیابان اطراف باشگاه است که دایرۀ مانند بوده چنانکه خود باشگاه نیز مدور بوده است (مترجم).

سپس سؤال کرد: «حال شما چطور است؟ حال قزاقهای شما چطور است؟ جناب اشرف صدراعظم همه مراتب را بمن نوشه ممنونم. از زحمات شما متشرکم... سعی میکنم تشکر خود را عملأ ثابت نمایم. حالا خودم را بشما میسپارم مرا بکاخ برسانید». مهاجرهای برگزیده حلقه‌وار اطراف کالسکه شاه و کالسکه خالی را در برگرفته بهم پیوستند و بسان دیوار زنده‌ای... بحرکت درآمدند و با کمال دقیق مواطبه بودند که با گارد مخصوص اذربایجانی شاه و اشرف ملازم رکاب تصادم ننمایند. در جلو با صد و پنجاه قدم فاصله گارد سوار حرکت میکرد. بقیه قزاقها در دو صفت قرار گرفته بودند، پس از گذشت کالسکه‌ها بتدریج چمچ آوری و در پشت سر بحرکت درآمدند.

در حین حرکت از میدان مشق بقزاقها اطلاع داده بودم که ما برای استقبال شاه به یافت آباد میرویم که در فاصله ده و رستی قرار دارد. شب را در آنجا گذرانده و فردا نزدیک ظهر با شاه به تهران مراجعت مینماییم. چون تمام قزاقها باشتنای سر، کردگان عقیده داشتند که بیافت آباد میروند. بسایر سکنه تهران نیز همان را گفته بودند. بنا بر این وقتی شاه وارد شهر شد و بعضی فریاد میزدند «شاه آمد، شاه آمد». مردم باور نمی‌کردند زیرا که همان ساعت از قزاقها شنیده بودند که شاه فردا وارد خواهد شد. نه امروز من دستور دادم فوری درسر راه اهالی را بخانه‌های خود برآئند و دکانها را در حین عبور شاه ببندند. تمام امریه‌ها دقیقاً اجرا شد و در ساعت ۱۱ و ۲۵ دقیقه شاه بسلامت وارد ارک گردید.

در این موقع توپخانه بیست و یک تیر توب شلیک نمود در

ساعت ۱۱ و ۳۵ دقیقه شاه بدر قصر رسید. چهار نفر از قزاق‌ها که در پست خود در قصر مانده بودند با مر صدراعظم همه‌اطرافیان را عقب زده فوری دورشاه را در موقع پیاده شدن گرفتند. دروازه آهنی کاخ باز شد و پس از ورود بیست نفری از ملازمین دوباره بسته شد. اعلیحضرت را قزاقها بسلامت بمنزل رساندند ...

۲۷ مه (۱۲۷۵/۳) در ساعت یازده قبل از ظهر سلام باشکوه برگزار شد. باین سلام اشخاص را با نهایت دقت طبق دعوتنامه‌ائیکه بوسیله رئیس تشریفات بمسئلیت رؤسای ادارات و فرماندهان لشکری توزیع میشد راه میدادند.

ساعت ۱۰ صدراعظم را بدر بار احضار و اظهار نمود: «اولین تشکر از خدمات شما. اعلیحضرت آنچنان خدمات شما را ارج مینهند که میل دارد در موقع جلوس بر تخت سلطنت تمثال شاه بر سینه شما آویخته باشد.»

سپس تمثال پر از برلیان و فرمان آنرا که بامضای شاه جدید و صدراعظم رسیده بود برگردان من آویخت. به یساوی و سو شکوف هم به پیشنهاد من نشان سرتیپی با فرمان آن داده شد.

شاه با قدم سبک و بی تکلف بالای تخت رفته جلوس نمود. در کنار او دیهیم سنگین شاهی گذاشته شده بود که شاه ممکن نبود روی سر نگهدارد از اینجهت آنرا بر سر نگذاشت. شاه سخت مضطرب بود و با هیجان بر است و بچپ مینگریست واشک برگونه‌هایش جاری بود. جلوی تخت در داخل حیاط جهان‌سوز میرزا امیر فرزند فتحعلی شاه و صدراعظم ایستاده بودند.

شاه آهسته و بریده به بیده سخن میگفت. جالبترین قسمت سخنان او کلمات زیر بود:

«من بسیار متاثر هستم که در چنین موقعیت دشواری بتخت شاهی میباشم ولی در عین حال اینکه هیچیک از سلاطین جهان یکچنین نخست وزیر با استعدادی مانند صدراعظم را ندارند باعث تسلی من است» سلام بیش از نیم ساعت طول نکشید.

ظل السلطان (اردی ۱۳۷۵ هجری) ۱۰ ذوئن

ظل السلطان استعداد اداری خودرا بمنصبه ظهرور رسانده و خدمت شایانی بدولت نمود. در موقعیکه رکن الدوله برادر شاه فقید و رشوه خوار طماع بی عرضه حکمران شیراز نتوانست در شیراز جلو اغتشاشات را بگیرد، ظل السلطان که حکمران اصفهان بود توانست نه فقط خواربار اصفهان بلکه شیراز را هم تأمین نماید و بازار شیراز را مانند سیل از غله اصفهان پر کرد. خدمت البته خدمت بدولت است ولیکن کسی چه میداند در این امر چه چیزی محرك این ستمگر نابکار (که در عین حال استعداد و ذکاوت وی قابل انکار نیست) بوده است.

هدف‌های وی از اینقرار بوده:

- ۱- غله انبار شده خود را که مدتی خوابیده و محتاج به تجدید بود آب کند.
- ۲- چون مطمئن نبود که در شغل خود برقرار بماند خوشتر داشت که اموال خود را بشمن بخمس هم که باشد بفروش برساند و بپول نقد تبدیل کند.

۸۰ خاطرات نکنل لساکو نسکی

۳- با ابراز لیاقت اداری در نزد شاه جدید حکومت شیراز را برای خود دست و پا کند.

براستی هم ظل السلطان اعجاز نمود. اکنون در شیراز قیمت نان یکمن سی شاهی است در صورتی که تا قبل از فوت شاه یکمن پنج قران بود.

بخصوص این مطلب از آنجهت قابل توجه و تقدیر است که در سال جاری در شیراز ملخ هرچه بود از بین برده است.

۱۲ زوئن
(۶ مرداد ۱۳۷۵ هجری)

عاشر

روز قتل در تهران بامنیت گذشت. با وجود آنکه تبریزیان تازه وارد هیجان بیشتری نسبت بسالمهای قبل در مردم ایجاد می-نمودند بدسانان که عده غشکردها در امسال بهزار نفر رسید. معذالک اغتشاشی رخ نداد.

۱۴ ذوق
(۶ مرداد ۱۳۷۵ هجری)

اطلاعات مکمل در باره قتل شاه

- ۱- در حرم شاه عبدالعظیم جمعیت بقدری بود که شاه نمیتوانست روی سجاده نماز بزانو درآید. همین ازدحام میرزا محمد رضا را قادر ساخت بآن نزدیکی بشاه شلیک کند. قاتل حتی جای دست دراز کردن نداشت و با بازوی تاشده شلیک کرده است.
- ۲- کالسکه شاه بقدری تنگ است که دونفر پهلوی هم

قادر به نشستن نیستند. بنا بر این دروغ است که صدراعظم با شاه در یک کالسکه بوده‌اند بلکه جسد شاه را دو نفر پیشخدمت، که بزحمت روپرتوی کالسکه گنجانده بوده‌اند، در حال نشسته نگاه داشته‌اند. کالسکه صدراعظم پشت سر کالسکه شاه حرکت میکرده است.

۳— اول کسیکه مرگ شاه را اعلام نمود دکتر موللر بوده که صدراعظم غدغن اکید نمود بکسی اظهار ندارد. وقتی شاه کشته میشود همه ملازمین در باری بطرفة العین متفرق شده فقط چند نفر از نوکران صدیق منجمله صدراعظم و کلیه اعضای خانواده وی بر جا ماندند.

۴— وقتی شاه را بالاخره بتالار برلیان می‌آورند. مطلقاً تنها یش‌گذاشته همگی متفرق می‌شوند. جسد فانی متفرق عن— ترین جهانداران جهان درخاک و خون وزیر برلیانهای بی‌شمار بر زمین انداخته شده تنها صدراعظم مانند کودکی های‌های می‌گریسته و دکتر موللر بدون یک دستیار حتی بدون اینکه یکنفر از نوکرهای آب روی دستش بریزد زخم را برای جلو— کیری از ریزش خون مسدود میکرده چشم و چانه‌اش را که روی سینه افتاده بوده می‌بسته و جسد را از روی زمین بروی تشک میکشیده است.

۱۴ ذوفن
(۱۲۷۵ هجری)

در اوصاف ارتش ایران

قاسم‌آقا سرهنگ فرمانده گارد سوارکه حالت سرتیپ‌دویم است و معینک به عینک پنس در شهر الاغ سواری میکند. منظره

بقدرتی جالب بوده است که یساول مینیایف از وی عکس
میگیرد ...

امروز در راه صاحبقرانیه سلطان^۴ فوج بهادران را
سواره بر قاطر پشم آلو دی جل پوشانده بدون زین ملاقات نمود. روی همان قاطر در ترک وی سر بازی از همان دسته نشسته و با دو دست هیکل ثمین سلطان خود را درآغوش گرفته بود. فرمانده سر بازش با کفش‌های پاره و تمیان از پارچه نخی در عین حال ملبس به نیمتنه نظامی و کلاه مزین به شیر و خورشید بودند. در اثر سواری تمیان هردو تا زانوان بالا رفته و ساق پای پشم آلو د سر باز نمایان بود و سلطان هم از پاچه شلوارش زین شلواری چهارخانه اش دیده میشد ...

با دیدن من سلطان لگام را بدست گرفت و سر باز با دست چپ فرمانده خود را چسبید آنگاه هردو سلام نظامی دادند : سلطان با دست چپ و سر باز همراحت با دست راست .

۱۷

(۱۳۷۵ هجری)

دسته سوار که پاشاه از تبریز آمده نمونه کاملی است ازانضباط منفی امروز شاه به مقر بیلاقی خود صاحبقرانیه مراجعت نمود. سواران وی در توپخانه با او برخورد کردند و در تمام مدت حرکت وی در شهر، قدم بقدم دور کالسکه شاه را بشکل توده انبوهی احاطه کردند. ولی همینکه شاه از دروازه دولت

خارج شد سواران بصورت پراکندگی درآمدند. بین راه بعضی جلوی درویش‌ها برای خوردن آب یخ متوقف میشدند. البته بدون آنکه پولی بپردازند بعضی دیگر در طرفین جاده بیراهه میان بری یافته از آن راه میرفتند. بطور کلی هیچ‌کدام نه از حضور شاه و نه چند صد نفر تماشاگر پرروائی نداشتند در صورتیکه ایتها سواران شخصی و ملازم شاه بودند که مشایعت او از تبریز آمده بودند.

جالبتر از همه آنکه این مدافعین وطن در سر راه خود تمام درختان میوه را نه فقط غارت بلکه آنان را ابریدند و شکستند... از این هم جالبتر آنکه همه این اعمال زشت را به مراغه و دستیاری ارشدها و افسران خود انجام می‌دادند. من تنها بدون مشایعت قراقلها یعنی نه بعنوان فرمانده بلکه بعنوان تماشاچی سواره حرکت می‌کردم. در این موقع از سمت چپ صدائی شنیدم که می‌گفت: «وکیل باشی نگاه کن رفقا هنوز متوجه این درخت زردآلو نشده‌اند!» براستی هم کنار جاده درخت زیبائی بود که زردآلوهای درشتی بر شاخه‌های فوچانی آن دیده میشد که تازه میخواستند زرین شوند.

گوینده معلوم شد سروان است. وکیل باشی اسب خود را بوی سپرد و خود بالای درخت شد... خنجر بزرگ آذر با یگانی سرکج خود را از نیام کشیده و درخت زیبای را تقریباً از کمر برید. همچنانکه در ردیف آنان برآه خود ادامه میدادم مخصوصاً زردآلوها را شمردم: همه غنیمت عبارت بود از هشت عدد زردآلوي نارس.

... امروز من بمعیت شاه از طریق همان دروازه دولت وارد شهر شدم ...

وضع قراولیکه در برای این من خیلی هم شدید پیشنهاد نمود
برای من بسیار حیرت‌آور بود. ارخالق پنبه‌دوزی نداشت
رنگارنگ بر تن داشت که لته پاره‌های آن از تنش در حال ریختن
بود. تفنگش چخماقی و سرنیزه را فراموش نموده بود نصیب
کند... آنهم در حین عبور شاه آنهم دم دروازه مsem دولت را
یکی از سران اکراد نیز بمن نزدیک شد. خیلی میل دارد
با من از نزدیک آشنا شود چرا که تا اندازه‌ای در ایران شمرده
یافته‌ام. آنطورکه توانستم قضاوت‌کنم این شخص یکی از
گروگان‌ها بیست که شاه جدید بصلاح‌دید صدراعظم در تهران
نگهداشته است.

نظر باینکه در این اوآخر بهیچوجه توفیق حاصل نمی‌شد که
از غارتگری ایلات کوچ نشین جلوگیری شود تصمیم چنین گرفته
شده است که از هر ایلی بعنوان گروگان ولی بظاهر بعنوان
مشاپعین و مستحفظین شخص اعلیحضرت، تعداد سوارانی را
که باید در اختیار دولت بگذارند در موکب نگهدارند.

(از نامه خصوصی ای. ا. دمینکی رئیس پلیس ماله
شهر بادکوبه بیکنل و. ا. کاساکوفسکی)

در باره بابیان بادکوبه

۴۳ ذوق

(۱۵ مرداد ۱۳۷۵ هجری)

میرزا محمد رضا کرمانی قاتل شاه پس از مراجعت از استانبول
درخانه سید نصرالله پدر او قلی که وی نیز بابی است و تبعه
ایران اهل رشت ساکن بادکوبه میباشد و در کوچه چادری خانه
شخصی دارد اقامت گزید. درخانه این سید همیشه سادات اجتماع

میکنند. از هر طرف که بیایند حتما در خانه وی اقامت میکنند. بنابراین من گمان میکنم این شخص رئیس سیدها و از مهمترین عمال است. گذشته از این بابی دیگری با اسم ملا صادق ملا خلیل- او قلی که در قلعه خانه شخصی دارد در بادکوبه ساکن است که بعداز قتل شاه چهار نفر بابی بمنزل وی ورود نمودند که نام آنها را تاکنون نتوانستم با وجود تلاش بسیار بدست آورم.

انضباط در قشور ایران

۱۹ زویه
(۱۰ مرداد ۱۳۷۵ هجری)

روز جمعه در نزد مسلمانان بمنزله یکشنبه است. از اینجهت اگر در روز جمعه بمشق نظامیان مبادرت شود ایجاد نارضایتی عمومی میکند. ولی هرگاه سان یا مانوری باشد سر بازان ترجیح میدهد که بروز جمعه باشد. زیرا که روز جمعه در بازار کاسپی نسی کنند بصرافی استغال نمی ورزند. بنابراین وقت گرانبهائی را تلف نمی نمایند. ولی اگر سان در روزهای کاسپی و کار بعمل آید سر بازاها تک تک با کمال مهارت جیم میشوند.

بطور کلی سر بازان مستعفظ قرارگاه شاه در صاحبقرانیه بمحض آنکه شاه برای گردش خارج شود بطریق اولی اگر پشهر عزیمت نماید در صاحبقرانیه پراکنده و بکارهای خود مشغول میشوند یا پشهر میروند، که ۱۴ ورست^۱ فاصله دارد) «آنهم

^۱ ورست تقریباً معادل یک کیلومتر است. (مترجم)

البته نه با کسب اجازه» بلکه یکسره از پاسگاههای خودشان). عده‌ای هم در دهات اطراف شمیران پراکنده شده بغارت و دله‌دزدی مشغول می‌شوند چه شب‌ها چه در روز روشن.

۴۹ زوئن
۱۴۷۵ هجری (۴۰)

تدارکات برای اعدام میرزا
محمد رضا کرمانی قاتل شاه

اعدام میرزا محمد رضا کرمانی قاتل ناصرالدین شاه برای روز ۳۲ زوئیه (۱۲۷۵/۵/۲۲) مقرر گردیده است. بدین مناسبت دیروز نامه‌ای از سردار کل (سردار اکرم) بمضمون زیر باینجا نسبت رسید:

روز چهارشنبه دویم ربیع الاول بفرمان اعلیحضرت همایونی طبق قرار و دستور معین، میرزا محمد رضا کرمانی باستی در میدان مشق اعدام نظامی شود^{۴۲} و عموم صاحب منصبان قشون لازم است در میدان حضور یابند. نظر باینکه جناب شما و صاحب منصبان قزاقخانه و از قزاقها بتعدادی که مقدور باشد باید در میدان حضور داشته باشند، بنابراین بموجب فرمان ملوکانه باطلاع شما میرساند که خودشما و هر قدر ممکن است از افسران و قزاقان مسلح برای یک ساعت از آفتاب گذشته در میدان حاضر شوید تا انشاء الله طبق دستور صادره مشارالیه اعدام گردد.

طبق فرمان اعلیحضرت همایونی سردار کل قشون ظرف نمون نظامی بتاریخ ۲۹ اکتوبر ۱۳۱۴ صفر.

۴۲— اگرچه در نامه نظامی نوشته شده اعدام بوسیله دار زدن صورت گرفت.

اطلاعات جدید در باره باییان (از نامه خصوصی ای. ا. دیلنکی رئیس پلیس سابق بادکوبه بکلتل و. ا. کاساکوفسکی)

... همچنین اطلاع یافتم که در شهر شماخه یکنفر با ای تبریزی موسوم به آقامیرزا جلیل مشهدی اسماعیل او قلی بازداشت شده است که برای تبلیغات بدانجا رفته بود، و طبق دستور مقامات انتظامی با ایران تبعید گردید. در حین تبعید مکاتبات بسیاری همراه داشته که موفق شده است آنها را دفن کند. بعد از ایران نامه ای به بادکوبه بطرف محل اعتمادش نوشته بوده است که به شماخه رفته و کاغذها را بردارد. یکی از مأمورین من که باییان اورا از خود میدانند با مهارتی اعتماد آنها را بدست آورده از موضوع کاغذها اطلاع یافته و آمادگی خود را برای پیدا کردن نامه ها گوشزد و کسب اجازه مینماید.

ما با وی بشماخه رفته نامه و نوشته ها را پیدا کردیم. معلوم شد که نامه ها در او اخر سال گذشته از نقاط مختلف ایران حتی از طرف صاحبان مقامات عالی نوشته شده و معلوم میدارد که میرزا جلیل شخصی مورد اعتماد و نماینده باییان ایزان است. شگفت آنکه در میان نامه ها نامه ای هم از میرزا محمد رضا کرمانی قاتل شاه یافت شد که در آن تقریباً سرگش شاه را پیشگوئی نموده و نوشته شده است که بزودی روزگار بهتری خواهد رسید که «م. ک.» چنین امر فرموده.

این دو حرف ترجی و همچنین شماره ۱۵۲ تقریباً در تمام نامه ها مشاهده میشود.

بطور کلی نامه ها بر مز و کنایه نوشته شده است. مفهوم بعضی از نامه ها بعلت ناتمام بودن جملات قابل فهم نیست.

... مندۀ زیادی از اهل شماخه و بادکوبه وغیره با با بیان ایران مکاتبۀ دائمی دارند. فهرست آنان وهمچنین فهرست با بیان ایران و ترکیه در نزد من موجود است. این فهرست بسیار مهم است زیرا که در مکاتبات گاهی به شماره اشاره میشود. معلوم میشود که فهرست های متشابهی در اختیار بسیاری از سران قوم قرار دارد بطوریکه ضمن دستورها گفته میشود: «بفلان نمره بگوئید که بفلان نقطه برود و فلان کار را انجام دهد».

اعدام میرزا محمد رضا کرمانی قاتل شاه

صدراعظم از صاحبقرانیه به تهران آمد. وارد دربار شد و مدت طولانی با میرزا محمد رضا گفتگو نمود و در پایان مذاکرات ده عدد اشرفی طلا بوی داده و گفت که خود شاه میخواهد اورا ملاقات نماید.

در این مذاکرات صدراعظم بقاتل میگوید: «خوب محمد رضا، شاه حاضر است که تورا عفو کند ولی پشتیکه تو فورا تهران را ترک و بکر بلا یا جای دیگر بروی بعبادت و استفسار از گناهان مشغول باشی» قاتل بخونسردی جواب میدهد: «نه این سخن را باور ندارم. من میدانم از عملی که مرتب شده ام انتظار بخشایش نباید داشته باشم. من شاه را کشته ام» صدراعظم میگوید: «چنین نیست. شاه تورا می بخشد بشرط آنکه تو همدستان خود را معرفی کنی» قاتل جواب میدهد: «این مطلب را هرگز باور نخواهم کرد. شما هم مرا خواهید کشت و

هم عموم همدستان بیچاره مرا. بهتر است که همان من پتنهاشی هلاک شوم». صدراعظم که دید مذاکرات فایده ندارد گفت: «در اینصورت برو بصاحب قرانیه بحضور شاه، شاید پس از گفتگو با خود تو، تو را عفو کند. من هم در گفتگوی شما حضور خواهم داشت».

قاتل با بی اعتنائی جواب میدهد: «هر طور میخواهید با من عمل کنید».

در ساعت ۱۱ شب کالسکه‌ای برای بردن میرزا محمد رضا بکاخ سلطنتی که هماره در همانجا زندانی بود آمد. قاتل را در کالسکه نشانده بوی گفتند شاه میخواهد او را ملاقات کند و در حق وی التفاتی بکند.

وی با تکبر جواب میدهد: «حق دارد. آخر از دولت سر من بسلطنت رسیده است».

ولی در کالسکه همچنان بادستهای بسته نشانده میشود کالسکه به پس کوچه‌ای که از خیابان اروپائی^{۴۳} بمیدان مشق میرود رسیده توقف مینماید و مستحفظین تحت عنوان اینکه بسربازی کل گزارش کنند دور می‌شوند. پس از چند دقیقه فرستادگان برگشته اطلاع میدهند که سردار کل میفرماید که حالا دیگر خیلی دیر شده و در واژه‌ها هم بسته است. بهتر است که میرزا محمد رضا را بمیدان مشق بسر بازخانه فوج پنجم (شکاکی) ببرند تا فردا صبح.

۴۳- معلوم نشد نویسنده کدام کوچه و خیابان را بدین نام میخواند زیرا خیابانی بنام خیابان اروپا یا اروپائی یا فرنگی نشناخته و از معمرین نشنیده‌ام. (متترجم)

چون بسر بازخانه رسیدند قاتل را باطاق سروان نگهبان میبرند. قاتل بدقت اطراف خودرا نگریسته. همان سربازان فوج سوادکوهی را که از روز فوت شاه بنگهبانی وی گماشته شده بودند مشاهده نموده پی بمطلب پرده و گفت:

«آهان پس اینجاست که باید...» سپس فوری آرام گرفت چندنفر اشخاص عالی مقام حضور یافته و سؤالات بسیاری از وی کردند، قاتل بهر لعنی که از وی سؤال میشد بهمان لعن هم پاسخ میگفت. هر که مُؤدبانه سؤال میکرد جواب مُؤدبانه میشنید هر که ناسرا میگفت رکیکترین فحش های چاله میدانی برسش میبارید. علی الخصوص سهم نظام الدوله وزیر شهر بانی آبدارتر بود که قاتل بوى گفت: «تو چه پست فطرت بى شرفی هستی! بجمعیع مقدسات عالم قسم میخوردی که مرا بهبیچو جه شکنجه نخواهند کرد... خوب حالا دیگر فرقی ندارد...».

سپس قاتل تقاضا کرد که خربوزه برايش بیاورند. یکی از نگهبانان تقاضای اورا انجام داد و گفت: «میدانی که این آخرین خربوزه است که میخوری؟» قاتل جوابی نداد و بمعیت سرباز نگهبان مشغول خوردن شد.

شب ۳۱ ژوئیه ۱۲۷۵/۵ در میدان مشق داری بر پا کردند. هیچیک از ساکنین تهران حاضر نبود چوبه دار تحويل نماید. بالاخره یکی پیدا شد و در مقابل ۲۵ تومان تیر لازم را تحويل داد.

دار را میخواستند ساعت شش بعد از ظهر ۳۰ ژوئیه ۱۲۷۵/۵ نصب نمایند، ولی از دست مزاحمت جماعت ولگدان که عده زیادی جمع شده بودند، مجبور شدند تمام لوازم

اعدام را بسر بازخانه مجاور فوج پنجم شکاگی ببرند که قاتل هم در آنجا نگهداری میشد.

نیمه شب از نو به نصب دار پرداختند. سحرگاه قاتل را بیرون آوردند. لشکریان چهار ضلع بزرگی تشکیل داده بودند و چوبه دار در وسط قرار گرفته بود.

قاتل سراسر شب را بدعنا و نماز گذراند، کلیه شایعاتی که در ابتداد شمنان باییه سعی داشتند انتشار دهنده که قاتل با بی است بکلی عاری از حقیقت است. این مرد پاکترین و بالایمان ترین مسلمان شیعه است. تمام تقاضاهای کوچک قاتل را در شب قبل از اعدام انجام دادند ولی وقتیکه تقاضا کرد قرآن بوی داده شود آخرین بار قرائت نماید این تقاضایش را رد کردند. اگر هر آینه قاتل قرآن بدست میگرفت دیگر نمیتوانستند آنرا از دست وی بگیرند و دستش را بینندند مادامیکه خود قرآن را بزمین نذهند.

قاتل را با زیر شلواری بدون پیراهن دست بسته بیرون آورند. او میخواست که خود را شجاع و خونسرد و انمود کند ولی چون چشمش بدار افتاد ظاهرآ روحیه اش سست شد. باز هم آن اندازه قوت قلب داشت که بگوید: «مردم بدانید که من بایی نیستم و مسلمان خالص هستم» و شروع کرده بخواندن ادعیه پیش از مرگ اسلامی^{۴۴} سپس گفت: «این چوبه دار را به یادگار نگهدارید، من آخرین نفر نیستم...»

وقتیکه قاتل را ببالا کشیدند لشکریان حاضر طبل زنان از جلو چوبه دار و سردار کل رژه رفتند. طبل هاییکه پوستشان

^{۴۴}- غرض ادان شهادتین است. (متترجم)

شل و صدایشان خفه ولرzan بود در تمام مدت اجرای مراسم اعدام، کوبیدن طبل همچنان ادامه داشت.

جسد تمام روز ۳۱ ژوئیه و اول اوت (۲۲-۲۳/۵) تاموقع تاریک شدن هوا همچنان آویخته بود. در ساعت ۹ شب جسد را از دار پائین آورده به یهودیها تسلیم نمودند. یهودی‌ها نعش را از دروازه شمیران بیرون برده و در آنجا در گودال عمیقی برای خوردن سگ‌ها ولاشخورها و حشرات سرنگون کردند.

۴۰ اوت
(۱۴۷۵/۶۱)

نیروی دریائی

اوائل امر فرمانده ناو زرهدار «پرسپلیس» مگینز آلمانی بود. ولی در سال ۹۶-۱۷۹۳ (۱۲۷۲ هجری) او رفت و فرماندهی را به... سرتیپ احمدآقا سپرد... بمعیت فرمانده آلمانی سایر آلمانی‌ها هم خدمت را ترک گفتند و فقط مگینز متصدی ماشین برجای ماند. در حال حاضر نفرات ناو جنگی عبارت است از: ۱- ناویان ۸۰ نفر، ۲- چهل نفر توپچی مسلح؟ و تسليحات عبارت است از هشت لوله توپ.

اکنون دولت ایران از نفرات کشتی پرسپلیس بسیار داهیانه چه در دریا و چه در خشکی، بعنوان دسانت (پیاده کردن سر باز در ساحل) برای وصول مالیات استفاده میکند. در خلیج فارس تعداد زیادی جزایر است که بوسیله شیوخی که اتباع شاه هستند اداره می‌شود.

با استفاده از موقعیت خود و دسترسی نداشتن حکام خشکی

بدانها شیوخ نام برده در اکثر اوقات از پرداخت مالیات تعلل یا صریعاً استنکاف میورزیدند. هرگاه هم که دولت در ناوچه‌های گاری شکسته خود مأمورین مالیاتی بدانجا اعزام میداشت شیوخ با قایقهای سبک رو بمیان دریا میگریختند.

درحال حاضر وظیفه اخذ مالیات را فرمانده پرسپلیس انجام میدهد و وضعیت بسرعت تغییر یافته است: سابقاً دولت هر سال متباوز از یکصد هزار تومان در راه اعزام قوا برای وصول مالیات از ساکنین جزایر و شبے جزایر و کرانه نشین که بحسب معمول بدون واهمه ازمُ اخذه و تنبیه با قایقهای سبک خود بدریا میگریختند خرج مینمود. ولی از چنگی پرسپلیس نمیتوان گریخت به صورت خودرا بفراریان میرساند. راست است که بعضی از جزایر و شبے جزیره‌ها در پناه پستانهای ماسه‌ای^{۴۵} قرارداده و لی در این موقع نیز پرسپلیس بی محابا شر اپنل^{۴۶} را بکار میاندازد و ساکنین بلا فاصله اظهار اطاعت و تمکین مینمایند.

۳۶ آوت
(۱۲۷۵ ر. ۱۲)

عدم پرداخت مواجب نظامیان

... برای فرمانفرما^{*} روز مشئومی است. دیروز تلگرافی بشاه رسیده که سر بازان فوج خلنج ساوه بعلت عدم دریافت حقوق بلوا نموده اند.

۴۵ - پستانهای نقاط کم عمق کنار دریا که کشتی نمیتواند وارد شود. (متترجم)
۴۶ - نوعی گلوله توپ کدد آن تاریخ از سلاحهای مهیب شمرده میشود. (متترجم)
* شاهزاده فرمانفرما در تاریخ مورد بحث حکمران تهران بود.

شاه فرمانفرما را بحضور طلبیده بوی فحاشی نموده است. بمحض آنکه فرمانفرما از نزد شاه خارج میشود مستر گاردینگ^{۴۷} کارگزار انگلستان وارد و بشاه اطلاع میدهد که سر بازان مقیم بندر بوشهر از شدت فقر و فاقه طاقت نیاورده بکنسول انگلیس در محل مراجعته و برای امرار معاش از وی تقاضای پول کرده‌اند. کنسول انگلیس مراتب را به فرمانفرمای هند در کلکته گزارش میدهد. وی هم با ارسال گزارش بکاردار انگلیس در تهران چنین مینویسد: «اگر دولت اعلیحضرت پادشاه ایران منافی شئون خود نداند ما (یعنی انگلیس) نظر بمراتب دوستی و مودت حاضریم حقوق سر بازان را بپردازیم». کاردار انگلیس بنوبه خود مطلب را بشاه اطلاع میدهد. مظفر الدین شاه با همه بیعالی چنان بخشم درمی‌آید که دوباره فرمانفرما را احضار و فحش کاری میکند.

۲ سپتامبر ۱۲۷۵/۶/۲۴ تربیت یافتگان زیردست معلمین سابق اطربیشی که تعداد آنها سی چهل نفر افسر میباشد حقوق هفت سال خود را که جمعاً نه هزار تومان میشود از نایب‌السلطنه و وکیل‌الدوله سردار افخم دریافت ننموده‌اند...

افسران از این بابت برآشفته در میدان توپخانه در اطراف توب بزرگ بست نشستند. هرگاه یکی از ایشان احتیاج پیدا کرده برای کاری غیبت کند بمنظور آنکه عده بست نشینان ثابت بماند یکنفری را بجانشینی خود برای مدت غیبت بمبلغ

۴۷- جانشین سرمور تیمر دوراند سفیر انگلیس.

یکقران اجیر می نماید. سر بازان تو پچی خدمات آنها را انجام میدهند همچنانکه با سایر بست نشینان عمل مینمایند: غذا، قلیان، چای و قهوه برای ایشان می آورند، برای خرید جهت آنها به بازار می روند و امثال آن.

ظمه عکاری فرمان فرما

۴ سپتامبر
(۱۲۷۵ هجری)

حکمران جدید تهران، فرمانفرما از هم اکنون در تلاش افزایش عواید خود برآمده است: از هر دکان، حکمران شهر معمولاً در هر ماه مبلغ سی شاهی الى دو قران مالیات قانونی پیوی معین دریافت میداشت. ولی قبل از پول مس و نقره هم ارز بوده. فرمانفرما این مالیات را پیوی نقره مطالبه نمود که تقریباً معادل یک برابر نیم زیادتر از مس است. دکان داران و پیشه و ران بصدراعظم شکایت برداشتند و مشارالیه دستور داد که کماکان مالیات را به پول سیاه پردازنند.

عدم رضایت روحانیون بزرگ از اعمال امین‌الدوله

۳ اکتبر
(۱۲۷۵ هجری)

روحانیون بزرگ نه فقط در تهران بلکه در استانها نیز فردابفرد علیه امین‌الدوله^{*} وزیر اعظم تحریک شده‌اند.

* امین‌الدوله میرزا علی‌یخان صدراعظم یا وزیر اعظم مظفر الدین شاه از سال ۱۸۹۶ لغایت ۱۸۹۸ (از ۱۲۷۶ را تا اواخر سال ۱۲۷۷).

امین‌الدوله در صدد این است که در ایران اوراق بهادر و تمبر را متداول نموده و منبع درآمدی برای دولت بوجود آورد. بدین منظور امین‌الدوله در صدد برآمد میرزا مکم خان سفیر ایران در لندن (ارمنی جدید‌الاسلام) را به تهران احضار نماید که بکمک او در ایران اوراق بهادر و تمبر برای انواع نوشتجات رسمی و اسناد از قبیل: قراردادها و قبالجات و سفت‌ه و تعدادات دیگر معمول نماید. خلاصه کلیه آن اسنادی که از قدیم الایام بتوسط مجتمهدان تنظیم و بمهرب و امضای آنها تسجیل می‌شده و رسمیت می‌یافته است، با برقراری نظام جدید برای تنظیم و تسجیل اسناد، ملایان از یک حق پر مداخل و حیثیت دار محروم می‌گردیدند.

امین‌الدوله احساس نمود که مبارزه با روحانیون ایران بیرون از حیطه توانائی او است لذا پمنتظور تملق و جلب محبت آخوندها شروع بارسال‌های و تعارف‌های بزرگ بروحانیون تهران و خارج نمود.

۶ اکتبر
۱۳۷۵/۸/۲۷

عدم رضایت گیلانیان از شعاع السلطنه حکمران آن سامان

شعاع‌السلطنه از هم‌اکنون ملت را علیه خود برانگیخته است. بزرگترین مجتمهد رشت شریعتمدار است. در زمان حکمرانان گذشته بخصوص در حکومت مشیر‌السلطنه آخرین حاکم رشت این مجتمهد در حل و فصل کلیه امور گیلان دخالت کلی داشته و ساعت‌های متعددی در حضور حکمران بوده و مشترکاً به رتق و فتق امور می‌پرداختند. مجتمهد برای حکمران منابع جدید

مداخل بدهست می آورد و حکمران هم برای مجتهد، متقابلاً رضایت همدیگر را فراهم می نمودند.

شعاع السلطنه با انتصاب پهلویت گیلان شریعتمدار را بکلی کنار گذاشت و مستقلاً باداره امور پرداخت و موجبات رنجش جماعات را فراهم نمود.

شریعتمدار با استفاده از عدم رضایت عمومی امروزها اغتشاش های بزرگی علیه او برانگیخته است.

۸ اکتبر
(۱۳۷۵ روز)

بی رحمی مامورین دولت ایران

وقتی روسها خیوه را متصرف شدند چندیین صد نفر از ایرانیان را که سالیان در از در آنجا در رنج اسارت پسر میبردند^{۴۸} آزاد ساخته بهر کدام یکدست لباس سربازی و یک روبل نقره پرداخته بهزینه خود آنها را به حاج طرخان به سرکنسول ایران در حاج طرخان تسلیم نمودند... اما این جناب با هم میهنان خود چه کرد؟ و چه معامله نمود؟ قبل از همه از آنان گذر نامه مطالبه نمود. آنهم از کسانی که ده بیست سال در اسارت گذرانده‌اند. آنگاه همه آنان را سرکیسه نموده آنها را بصورت ماهی در

^{۴۸} در دوره قاجاریه بسبب نابسامانیها و ضعف حکومت مرکزی ترکمن‌ها بشهرها و دهات شمال خراسان حمله می‌کردند. اموال مردم را غارت و اهالی را با سارت میبردند و در بازارهای خیوه و سایر بلادهای تستن باز بکهای و غیره با سارت می‌فروختند و یا اگر بعضی خانواده و کس و کار متمولی داشتند بادریافت پول آن‌ها را آزاد می‌کردند این وضعیت تا پایان دوره قاجاریه ادامه داشت.

قوطی سار دین بهم تپیده، بـمـازـنـدرـان فـرـسـتـاد وـدـرـآـنـجا صـافـ وـ پـوـسـتـ کـنـدـه بـسـاحـل پـرـتـاب نـمـودـندـ. اـزـ آـنـ پـسـ دـیـگـرـ کـسـیـ درـفـکـرـ سـرـ نـوـشـتـ بـعـدـیـ آـنـانـ بـرـ نـیـامـدـ.

۸ آکتبر
(۱۳۷۵ ر. ۴۹)

عزاداری

در ایام عزاداری بسیاری از ایرانیان نذر دارند یا خون خود را بریزند یا سراسر ماه محرم سقائی مسلمانان را بعهده بگیرند. دسته اول خود را زخمی نموده فریاد میزنند «شاه حسین و اه حسین!» و خود را شکنجه مینمایند. دسته دیگر تمام این ماه را داوطلبانه بشغل سقائی اشتغال ورزیده مشکی بر دوش گرفته و بطور رایگان بهمراه تعارف می‌کنند.

سر بازها جزو هر دو دسته هستند متعصبین جزو دسته اول و آنها که کمتر متعصب هستند جزو دسته دوم اند: چه عمل خود را شکنجه دادن و چه سقائی، با همان لباس سر بازی انجام داده میشود. سر بازان پیرتر که خونریزی را مخاطره آمیز دانسته جرأت آن کار را ندارند خاکستر در آب کرده بصورت میمالند سپس کاه در دامن لباس نظامی ریخته مشت مشت آنرا به آسمان میپاشند و بر سر خود میریزند و معنی این کار یعنی «خاک بر سر ریختن». تمام این اعمال بالباس تمام رسمی صورت می‌پذیرد. آن عده هم که زنجیرزن هستند تاکمر بر هنر میشوند فقط شلوار نظامی با مغزی قرمز بر تن دارند.

کلیه رؤسا و افسران حتی تادریجات امیر تومن و سرداران

بعلامت عزاداری يقئه لباس نظامي و پيراهن هاي زيرين را باز و سينه ها را پرهنه مينمايند.

از همه پرجوأت تر در ايران توپچيان بحساب مى آيند. اينان اكثراً جزو دسته اول هستند: عضلات بدن را سوراخ كرده قفل ميگذرانند و نيز چون نظامي هستند لوله هاي تفنگ را صليب وارا زآن سوراخها گذرانده بايد نيمه اي تاكمير بر هنه و شلوار مغزى دار و شمشير دودم رسمي توپخانه در دست با تکبر قدم برميدارند. اين جراحى فقط دفعه اول آن مشكل است. بعد از آنجاي سوراخ زير پوست برای هميشه بجای ميماند. در سالهای بعد فقط اندکي پوست را با تيغ ميخراشتند که خون ديده شود...

... در موقع دوختن نيم تنه نظامي حواشى پارچه و مهر کارخانه را نميبيرند. در ساعت نگهبانى روی كتف يكى از سربازان مارك کارخانه (ساوانوروزف مسکو) و سرباز ديگري عبارت (لوپاريس) نقش بسته بود.

بودجه شهربانی

تمام بودجه عبارت از ۱۹ هزار تومان در سال ميباشد. اين بودجه بمانند ساير هزينه هاي دولتي ايران از صندوق كلية درآمدهای دولت پرداخته نميشود، بلکه از محل معينی است که برای بودجه شهربانی در نظر گرفته شده است. اين عمل چه معنی دارد؟ معنی آن اينست که اگر خزانه دولتي چندين مليون هم وجوه بلا مصرف موجود داشته باشد اما از آن محليلکه برای مخارج شهربانی تخصيص داده شده است (مثلا از محل ماليات

کوچ نشینان خوزستان و یا محل نامطمئن دیگری) وجوهی وصول نشود شهر بانی ممکن است از گرسنگی جان بسپارد، معدالک دیناری برای مخارج نفرات آن پرداخته تغواهدش. اگرچه در همان موقع وجهه دیگری مثلاً درآمد شیلات استیجاری لیانوزوف (در مصب سفید رود)^{۴۹} دست نخورده در صندوق خزانه‌داری موجود بوده باشد.

با نوزده هزار تومان مذکور (البته در صورت وصول تمام مبلغ) رئیس پلیس میباشد ۲۵۰ نفر پلیس که هر کدام ماهی ۲۲ قران پول سفید مواجب داشتند (بعبارت آخری ۲۶ تومان و ۴ قران در سال) نگهداری نماید.

در سال ۹۶-۹۵ (۱۲۷۴ هجری) پلیس با بدجه خود دیناری دریافت ننموده است. با بدجه سال ۹۷-۹۶ (۱۲۷۵ هجری) فقط هفت ماهه اول آن سال وصول شده. برای افسران پلیس بدجه مخصوصی وجود ندارد. هر کدام متفاوت مختلفی از محل‌های مختلف دریافت میدارند. همچنانکه در تمام ادارات دولتی ایران متداول است.

سلطنت شاه جدید و علل کسر بدجه
در سالهای اول سلطنت

یکی از فراشتهای فرمانفرما حکمران فعلی تهران در بازار به زنی که در دکانی خرید میکرده پیله میکند. صاحب دکان

۴۹ - امتیاز صیدمه‌ی بحرخزر از زمان ناصرالدین شاه به شخصی از اتباع روسیه بنام لیانوزوف داده شده بود که منحصر به مصب سفیدرود نبوده است. بعلاوه مقدار صید در آن ازمنه بسیار زیاد و قابل مقایسه با مروزنبوه.

حضور نداشته زن در مقابل عشق و رزی فراش پاسخی نمیداده شاگرد دکان بدفاع از زن بر میخیزد و کار بفحاشی میکشد. فراش سیلی بشاگرد دکان میزند. وی هم سیلی را بر میگرداند فراش هم خنجرش را به پهلوی وی فرو میکند. جمعیت به هو اخواهی از شاگرد دکان فراش را گرفته کشان کشان میبرند و در زندانی در آن نزدیکی حبس میکنند. کسان فرمانفرما املاء یافته هجوم آورند و فراش را از حبس بیرون میبرند. بین فراشان حکومت و جمعیت زد و خورد در میگیرد. از مدرسه‌ای که در آن نزدیکی بوده طلاب بیرون ریخته از مردم طرفداری می‌کنند. فراش را دوباره از دست آدمهای حکومتی گرفته ایندفعه در خود مدرسه محبوس می‌سازند.

از آنجا جمعیت بنزد فرمانفرما هجوم می‌آورد. او وعده میدهد که رسیدگی خواهد نمود و کسانی برای آوردن فراش میفرستد ولی مردم راضی نشده بنزد صدراعظم میروند. صدراعظم بیرون آمده و جمعیت نیز که طلاب مدرسه آنها را رهبری مینمودند بصدای بلند نسبت باوضاع موجود و حکم روائی ترک‌ها شروع باعتراف مینمایند. تبریزیان و کلیه اذربایجانیها را که به راهی شاه جدید به تهران آمده بودند بهمنان «ترک‌ها» میخوانند.

این قائله باب طبع صدراعظم بود. زیرا او از دشمنان فرمانفرما است. ولی این امر را بروز نداده و چنانکه گوئی از طرمانفرما جانبداری میکند میگوید: «یقیناً نواب اقدام لازم در اینباب کرده است». چون این حرف همانطورکه صدراعظم حساب کرده بود مردم را بیشتر آتشی ساخت سپس صدراعظم اضافه میکند که: «خیالتان آسوده باشد و بخانه هاتان بروید

من مراتب را بعرض شاه میرسانم» و چنان هم میکند.
بطور کلی همه مردم بشدت از طرز حکومت مظفر الدین -
شاه و از ترسوئی و سستی او ناراضی اند. کسی احترامش
نمیگذارد و کسی از او نمیترسد... اگر بهمین منوال ادامه
داشته باشد حکام شروع بسر پیچی خواهند نمود و کشور در
نتیجه مهملی و بیعرضگی حکومت مرکزی هرج و مرج خواهد
شد.

در بادی امر واقعاً نمیشود فهمید که شاه جدید با وجود
اینکه شش تا و نصفی زن^۰ بیشتر ندارد مخارج اندرون را
بعداقل تقلیل داده وزندگانی درویشانه دارد. از هزینه ها نه
 فقط آنطوری که همه جدا انتظار داشتند کاسته نشده بلکه
 افزایش یافته و خزانه تهی گشته است. فقط آنانکه از نزدیک
 بکنه امور وقوف دارند علت واقعی بی نظمی و بی پولی را
 درک مینمایند.

۱- وقتی شاه زنان حرمسرای پدر را (عبارت از چهار
 زن عقدی و در حدود چهار صد صیغه که با تعداد خدمه بهزار
 نفر بالغ بود) مرخص نمود بهر کدام کم و بیش مبلغ معتمد بهی
 پرداخته و بعلاوه برای عده ای از آنان مستمری قابل توجهی
 بالغ بر چندین ده هزار تومان در سال برقرار داشت. بطور یکه
 هزینه پیش بینی نشده ملیون تومانی دفعتاً واحده بر بودجه
 دولت تحمیل گردید.

۵- این عبارتی است که اطراقیان شاه بطعمه و سخریه و اشاره به سمت عنصری
 وی می گفتند.

۲ - گله گرسنه ای از آذر بایجانستان^{*} بساتند اولین دسته - های صلیبیان^۱ به تهران ریختند. گله این گرسنه بی سروپا بدون آنکه کوچکترین آمادگی برای انجام خدمت های دولتی داشته باشند. ولی در عین حال طماع و سیری ناپذیر و بی حد خود پستد. گمان نمی کنم که حتی دسته های قوی هم مانند دست ناصرالدین شاه، توانائی آن را میداشت که جلو این افسار گسیختگان را بگیرد. دیگر از خاله مظفر^۲ چه انتظار؟ این بود که شاه در مقابل توقعات بی پایان و وقیحانه ترک های خود تسلیم و شروع پدادن اضافات سه هزار تومانی و پنجمهزار - تومانی ببعضی و خرید خانه های ده پانزده هزار تومانی برای بعضی دیگر نمود. بطوریکه سرانجام این اضافات و انعامات از مبالغی که صرفه جوئی شده بود تجاوز نمود و کسر بودجه دولت بجائی رسید و کار بجایی کشید که ناچار شدند بصندوقد ذخیره ناصرالدین شاه دست درازی کنند: ذخیره ای که با چنان دقیت در دوران سلطنت پنجاه ساله خود اندوخته و حفاظت کرده بود.

۳ - ولی سهمترین علت کسر بودجه همانا ضعف حکومت مرکزی یعنی ضعف تاج و تخت نسبت بایالات بود. با همه وطن فروشی و رشو مخواری و طماع بودن ناصرالدین شاه در

* منظور ملت آذربایجان نیست بلکه منظور گله دریاریان و خدم و حشمت است که از همان دوره ولایت عهدی شاه اور احاطه کرده بودند.

۱ - هرگاه تاریخ جنگهای صلیبی نوشته مورخین بیطوفرا مطالعه نمائیم می بینیم که این جنگجویان چندسته اولی و چه آخری جز کشتار و چپاول کاری نداشته اند.

۲ - اصرافیان مظفر الدین شاه این لقب را بمنظفر الدین شاه داده بودند.

برابر او همه رجال ایران کوچک و بزرگ میلسرزیدند و اروپائیان احترام میکردند و این موقعیت را درسایه نیم قرن سلطنت مطلقه بدست آورده بود. اما برای این یکی کسی یک پول هم ارزش قائل نیست. استانداران صریحاً و بصورت قطعی از ارسال مالیات خودداری و منتظر آنند که ببینند عاقبت کار چه میشود و اوضاع بچه سورتی درمیآید. ولی برای ملت این عدم پرداخت نه فقط تسهیلی در بر ندارد بلکه بر عکس بسیار بدتر است. حکام اگرچه مالیات را بخزانه دولت تعویل نمیدهند ولی اخذ مالیاتها از مردم در حوزه های مأموریتشان کماکان ادامه دارد. با این تفاوت که آنرا تاروشن شدن اوضاع در جیب خود میگذارند. ملت تمام این قضایارا می بیند و می— فهمد و اطمینان نارضایتی میکند. یکچنین وضعیتی در کشور قابل دوام نبوده و اگر دوام یابد عواقب آن بسیار وخیم خواهد بود.

یکنفر صدراعظم هم با همه جدیت و قعالیت، با این شاه جل کرته، با این باند آذر با یگانی های دشمن، با این منسوبین نالایق خود، چه میتواند بکند؟

با این داماد خودسر دارکل بی استعداد که در حال حاضر در رأس قشون قرار دارد، با این برادر رشوه خوار آزمند خود امین‌الملک وزیر دارائی، که تمام ایران لعنتش میکند، که دیر یا زود برادر ارشد خود صدراعظم را رسوا یا بهلاکت خواهد انداخت.

۴۵ اکتبر
(۱۳۷۵ مرداد ۱۶)

بزرگترین عیب کار اینست که صدراعظم زندگانی هر شب را در بدمستی و کارهای ناشایست میگذراند و کسانیرا بدور خود گردآورده که در هر قدم بپاداش بذل و نیکی هایش بخود وی خیانت میکنند.

امین‌الملک با فرمانفرما قرار گذاشته بود مادامیکه او کلیه مالیات کرمان را وصول نکرده باشد بهیچکس از محل مالیات کرمان بر اتنی صادر نکند.

علی‌رغم این قول و قرار امین‌الملک بر اتنی به عهده کرمان بددست کسی میدهد. صاحب برات در ۲۲ اکتبر ۱۸۹۶ (۱۲۷۵/۸/۱۳) بحضور فرمانفرما آمده مطالبه وجه برات را میکند. فرمانفرما میگوید:

«آخر قرارما با امین‌الملک این بود که فعلاً بر اتنی به عهده مالیات‌های کرمان صادر نکند» میگوید: «با همه این فعلاً امین‌الملک این برات را صادر نموده استدعا دارم آنرا پرداخت نمایند که بیش از این نمیتوانم صبر کنم».

در اینجا فرمانفرما طاقت نیاورده طوفانی از فحش و ناسزا در حق امین‌الملک براه میاندازد نه پدر برای وی باقی میگذارد نه مادر، نه خواهر و نه برادر (و این امین‌الملک برادر تنی پدری و مادری صدراعظم است).

در وصف نصرت‌السلطنه

۴۰ اکتبر
(۱۳۷۵:۸۴۹)

امروز نصرت‌السلطنه حکمران جدید تهران به ملاقات من آمده بود. اذعان میکنم که حتی انتظار چنین افتخاری را نداشتم تأثیرش در من نامطبوع بود: کوچک اندام و لاغر و دماغ قرقی و نگاه سرد و بیرحم. عیناً منظره لاشخور رادارد. صدایش جیغی مانند صدای مرغان شکاری، براستی هم میگویند بسیار بیرحم و سنگدل است.

در پاسخ مارتیروس‌خان، که راست است که در همین پنج شش روزه حکومت توانسته است یکی را دست ببرد باعشوأ گر به مانندی گفت:

«نه خیر من فقط در آذر بایجان دست از شانه میبریم
اینجا فقط از مج بربدم... لازم است که روز اول صلات
نشان داده شود بعد از آن کارها خود بخود رو براه میشود...»

دو دسته در دربار شاه

۷ نوامبر
(۱۳۷۵:۸۴۹)

... اعتماد نظام به مارتیروس‌خان گفته است که اکنون در دربار دو دسته تشکیل یافته است: دسته اول که اکثریت و نفوذ مطلق دارد بریاست فرمانفرما و خواهرش حضرت‌علیا و حکیم‌الملک. دسته دیگر دسته مخالف که به‌امیر بهادر جنگ و فراش‌باشی... تعلق دارد گرچه فعلًا خیلی ضعیف است ولی بلاشك کلیه وزراکه از فرمانفرما و تفرعن و حرکات بچه‌گانه‌اش ناراضی شده‌اند کم کم باین دسته ملحق خواهد گردید. بنا بر این همینکه عین‌الدوله از جنگل مازندران

بیاید شاه تصور نمی‌رود در برابر سوگلی خود بتواند مقاومت کند. از این‌رو فرمانفرما بلاشک متزلزل خواهد گردید. بخصوص که شاه جسمًا و روحًا ضعیف و از کارهای غیرمانوس دولتی خسته شده است. بنابراین طبیعت آرام و بی‌تلاطم عین‌الدوله... بمانند مخدوش که بشخص عصبی داده شود موجب تسکین خاطر آبجی مظفر^{۵۳} خواهد بود. ولی اکنون تاموقعي که شاه تحت نفوذ فرمانفرما قرار دارد آن‌دو بمنزله قطب مثبت و منفی دستگاه برق و کشور فلک‌زده بمنزله بیماری است. و چون هیچکدام از آن دو اطلاعی از علم پزشکی ندارند بجای معالجه بیش از پیش موجب تهییج اعصاب مریض بینوا خواهند گردید.

... خود فرمانفرما شخصی است کوتاه‌قد و خمیده پشت گردنش مانند غاز بجلوکشیده چشمانی از حدقه برآمده بی‌اندازه نزدیک بین، عینک مقعر برچشم. چکمه ساقه بلند بر قی بپا می‌پوشد که حلقة بندهای آن مانند دوگوش سیخ ایستاده‌اند. امروز فرمانفرما اولین بار بالباس سواره نظام مجار سورمه که از سال ۱۸۹۵ (۱۲۷۴ هجری) در آرتش ایران برای سردارها متداول شده است ظاهر گردید. لباس فرم آنچنان بدودخت است که گوئی بقامت اسوات دوخته‌اند. دگمه یقه باز، خود یقه آنچنان فراخ است که در گردن باریک فرمانفرمائی به آزادی در آن‌جا می‌گیرد. واژ زیر آن پیش‌اهن خواب چرب و کثیف یقه برگردان نمایان و بند آن بر روی تمثال شاه تلو تلو می‌خورد...

در باره آورتش

۷ نوامبر
(۱۹۷۵-۱۹۷۶)

پس از اتمام سلام بیشتر سرداران و فرماندهان افواج بمحض خروج از دربار همانجا در میان کوچه تغییر لباس داده بلباس نیمه شخصی، نیمه ملی، نیمه نظامی ملیس میشدند. بدون اینکه از جمعیت متفرقه از یکدیگر یا مافوق خود ابائی داشته باشند که بنوبه خود بهمان کار مشغولند، تاچه رسید بزریر-دستان. شمشیرها را همانجا در داخل دریار بسر بازها یا بنوکرانیکه با بقچه‌های لباس خانگی در انتظارشان بودند تحويل میدادند. نوکران لباسهای سلام اربابشان را در بقچه گذاشته پیاده یاسواره بمتنزل میبردند. از همه جالبتر آنکه بسیاری از ازو پائیان از زمرة نظامیان هم اصول نزاکت و مقررات نظامی وطن خود را بفراموشی سپرده همان عمل را انجام میدادند.

خود سلام بدین صورت انجام میشود: دو سه روز قبل دستور روز توزیع میشود. دستور روز توسط آجودان باشی از طرف وزیر چنگ نوشته میشود در دستور مراتب زیر مندرج است: روز سلام و ساعت تقریبی آن. محل سلام و فرم لباس^۴ در موقع سان و رژه این تذکر نیز داده میشود که فشنگ خالی بدون گلوله باید بردارند یانه. دستور روز جهت فرماندهان قسمت‌ها ارسال میشود که آنها هم آنرا حمل می‌کنند و بعضی هم که حروف اروپائی بلد باشند امضای فرنگی

^۴ - مثلا در چشتی که بمناسبت ورود ژنرال کوروپاتکین برپا شده بود در دستور ذکر شده بود که سه چهارشلوار رویهم نیوشند و در زیر لباس سلام سردارهای رنگارنگ درازتر از نیمینه نظامی بتن نگند.

مأبانه‌ای می‌اندازند. وظیفه بردن دستور به عهده اردنانس آجودان باشی محول است که درجه سرهنگی دارد. ولی غالباً این افسر تنبلی می‌کند که شخصاً این وظیفه را انجام دهد. هر وقت که هوا نامساعد یا آنکه خود وی مست بوده باشد پس پانزده ساله خودرا باین مأموریت می‌فرستد. نتیجه آنکه هر چند در تهران تقریباً سراسر سال هوای خوش برقرار است همیشه آن پس بچه دستور را دوره می‌گرداند.

در زمان ناصرالدین شاه معمولاً سلام در حیاط اولی رو بروی تخت مرمر که نادرشاه از هند آورده است بربپا می‌شد. ولی فعلًا مظفرالدین شاه معمولاً در باغ درونی دربار بسلام می‌نشیند.

از هر قسمت ارتش فقط دسته‌ای از خوش پزترین و خوش پوش‌ترین آنها انتخاب می‌شود ولی خوش پوش بکه می‌گویند. بطور کلی پوشیدن لباس کوتاه دور از ادب بشمار می‌آید: بنابراین نیم تنه کوتاه اطربیشی آنهم با درز پشتیش از کمر ببالا که پیراهن‌های چرك را از پشت نمایان می‌سازد... سبب تمسخر مردم بخصوص ملاها می‌شود. برای رفع این خلاف ادب سر بازان چاک پشت نیم تنه نظامی را بانخ سفید لعاف دوزی درز می‌گیرند و در زیر آن سرداری رنگارنگ بین می‌کنند. بعضی اوقات واگنرخان^{۵۵} موفق می‌شود سر بازی را که در راه برخورد کرده و ادار کند که دامن سرداری را در زیر شلوار جمع کند. آنوقت منظره تماشائی تر می‌گردد... شلوار بمانند بادکنک پف می‌کند و در راه رفتن بر است و چپ

می‌غلتد. در زیر لباس فرم معمولاً چندین ملبوس مختلف از جلیقه و تریکو و نیمتنه و سرداری می‌پوشند حتی (بخصوص در موقعی که سر باز برای دوشه روز از شهر خارج می‌شود) دوشه نیمتنه نظامی رویهم می‌پوشند تا در غیبت آنان رفاقتایشان لباسشان را ندزدند و در بازار نفوشنند. همین معامله را بسا شلوار می‌کنند یعنی سه چهار شلوار رویهم می‌پوشند که در سر بازخانه نماند. ضمناً اول آنکه بلندتر است و روی آن یکی کوتاهتر و از همه کوتاهتر را برروی همه بپا می‌کنند.

بدیهی است که پس از زورچیان کردن تل لباس برروی هم سر باز نمیتواند لباس نظامی روئین را سراسر تکمه کند اینست که از هفت تکمه فرم اطریشی فقط دوشه تکمه بسته است و از فواصل آن لباس‌های زیرین پلک زده کسی هم بدان اهمیت نمیدهد.

در ساعاتیکه سر باز سر خدمت نیست قوت لا یموت خود را بوسایل مختلف تحصیل می‌کند که یکی از طرق جالب آن حمل انگور می‌باشد. سابقان انداختن شراب مطلقاً ممنوع بود و برای آنکه شرابکاران نتوانند مقدار معتابه‌ی انگور یکجا خردیاری نمایند حمل انگور بشهر فقط بمقادیر کوچک اجازه داده می‌شد و فراشان قلعه بیگی مأمور نظارت در این امر بودند. آنوقت شراب‌سازان (که اکثر آرمنی و استثنائی اروپائی هستند) به سر بازها متوجه شدند که در ابتدای امر فقط بارهای انگور را مشایعت مینمودند. بعدها شخصاً متصدی حمل گردیدند و بدین منظور کلاه نمد به سر می‌گذاشتند (که از شدت ضرب‌چماق کاسته شود) از روی لباس سر بازی عبائی بدوش می‌افکندند و خنجر بزرگ سرکج بکمر می‌آویختند و بمحض

روبرو شدن با فراشان عبارا بدست چپ پیچیده بجای سپر
قرارداده خنجر را از نیام کشیده با فراش ها بجنگ می ایستادند.
چون از حیث عده نفرات بر فراشان برتری داشتند تقریباً همه
دفعه از میدان کارزار فاتح بدرا آمده انگورها را بمقصد می-
رسانندند.

فرمانفرما در مدت حکومت کوتاه خود در تهران در سال
۱۸۹۶ (۱۲۷۵ هجری) (تقریباً در ظرف دو ماه و نیم) موفق
گردید سر بازان را از این راه مداخل محروم نماید. حمل بار
انگور را مجاز ولی هر باری دو قران مالیات برآن بست. اما
در تبریز حمل انگور و سایر اجناس ممنوع الورود مثل حمل
توتون و تنباقو در دوره برقراری انحصار دخانیات و حمل
ذغال بطور خرده فروشی وغیره هنوز هم در دست سر بازان
است. ذغال باید باری و مستقیماً بمیدان حمل شود که هر
باری دهشایی بعلاوه عوارض دروازه بنفع دولت در آنجا
وصول می شود. در قسمت پیدا کردن راه مداخل فرمانفرما بسیار
مبتكر و بسیار بی پروا است. مثلاً در سال ۱۸۹۱ (۱۲۷۰ هجری)
در یک روز همه توپچی ها را مرخص و نفری سه تومان
بابت مرخصی از هر یک دریافت و بجیب میزند.

... یک امر جالب توجه دیگر اینکه همه اشراف که در
موقع سلام کنارتخت قرار می گیرند شمشیرها را برداش
حمل نمی کنند بلکه بگردن می آویزند و این علامت فرمانبرداری
و اطاعت مطلق می باشد.

به مچین هرگاه یکی از اشرار یا حکام یا غی یا یکی از
سر کرده کان یا غی سر بفرمان آرد و بخواهد اطاعت خود را

بنمایاند چکمه‌های خود را پر از خاک نموده با شمشیر خود بگردن می‌آویزد.

**۸ نوامبر
(۱۳۷۵/۰۱/۳۰)**

دخلکاری شاه

بمناسبت روز تولد شاه سلام پرکروفری دایر شده بود. در این روز شاه نسبت بصدراعظم بسیار مهریان و گرم بود. ولی زیرا این ماسک ظاهری دغل و دغائی پنهان بود که چهار روز بعد بظہور پیوست.

جالب آنکه نه در مجالس سلام قبلی و نه در این سلام محلل هیچیک از فرزندان شاه حضور نداشتند... آنها نسبت بشاه با پاشت‌چشم نازک کرده‌اند که چرا تاکنون به هیچیک از آنان از پست نان و آب دار داده نشده است.

**۱۲ نوامبر
(۱۳۷۵/۰۶/۲۴)**

انفصال صدراعظم از منصب صدارت

ساعت ۹ شب موقعی که من در حیاط قزاقخانه مشغول دادن تمرین سوارکاری بقراطها بودم یکنفر فراش سواره سلطنتی سرسیده و اطلاع داد که شاه فوری شما را احضار کرده است. وقتی من قدم یورتمه خود را بدربار رساندم سران کلیه وزارت‌خانه‌ها و ادارات آنجاگرد آمده بودند. پس از ده دقیقه شاه از اندرون بیرون آمده بتالار برلیان رفت و حاضرین را خواست بداتجا بروند.

برای شاه صندلی آوردند پرآن قرار گرفته و سایرین بصورت نیم دایره کنار او ایستادند. شاه پریشان بنظر می‌آمد و حشت‌زده اطراف رامینگریست. بخوبی تشخیص داده می‌شد که جدال درونی سختی در ضمیرش حکم‌فرما است. شاه بدون آنکه نگاه پریشان خود را بکسی بدوزد با صدای متهمی بسخن درآمده چنین بیان داشت:

«صدراعظم بیچاره دائماً بیمار است... از فرط کار-های مافوق طاقتی ناتوان گشته... براستی هم تمام سنگینی امور دولتی بردوش همان یکنفر قرار دارد. در صورتیکه در اروپا پانصد نفر پانصد نفر دراداره امور کشور شرکت‌دارند و در عین حال هر کدام تا گلو در کار متفرق واز همه مهمتر اینکه هر کدام در مقابل همان کار که بوی معول است مسئولیت دارند، اما اینجا صدراعظم بیچاره تک و تنها است... اومدتی است که بمن التماس می‌کند لااقل قسمتی از بارکار را از دوش وی بردارم. ولی تاکنون من از این کارشانه خالی می‌کردم زیرا که میدیدم هر چه باشد از عهده برمی‌آید. اکنون که صدراعظم بیچاره مدام در حال بیماری است مجبور شده‌ام تقاضای او را بپذیرم... و مشاغل او را بین چند نفر تقسیم نمایم. هیچکس بدون شغل نخواهد ماند. همه مصدر کارهای مسئولیت‌داری خواهند گردید.»

در اینجا شاه بپاخت و بمن خطاب نموده گفت:
«سرهنگ جلو ببائید.»

من شش قدم جلو رفتم. شاه گفت:
«از این ساعت شما مستقیماً تحت نظر شخص من قرار می‌گیرید و اداره امور قزاقخانه را من شخصاً تحت نظر می‌گیرم.

تمام گزارش‌ها و عرايصن را بلااستئنا بمن خواهيد داد بدست خودمن هر ساعت و دقیقه از شبانه روز لازم بدانيد ميتوانيد بمن مراجعيه نمائيد».

در اين موقع يكى از حضار که کنار شاه ايستاده بود گفت:

«چطور ميشود هر ساعت مزاهم اعليحضرت شد؟ هفته‌اي يکبار كافى است که گزارش کارها بعرض برسد. من چنين وانمود کردم که اين کلمات را نمى فهمم و شاه شرمنده شده گفت:

«بلی البته هفته‌اي يکدفعه حتماً همه کارها را بمن گزارش خواهد نمود. ولی درمورد کارهای قوری یا هر وقت من شما را بخواهم ببینم ديگر همه وقت آزاد است. آجودان شما باید همیشه در دربار حضور داشته باشد که هر وقت خواستم بتوانم اورا پي‌شما بفرستم. من تعظيم نمودم و بجاي خود برگشتم. بعد از آن شاه بهر يك از حضار خطاب نموده گفت:

هم امروز من دستخط تقسيم کارها را خواهم نوشت. فعلاً همگي به شوراي دولتي برويد دستخط را آنجامييرستم. در اين مجلس يك ثلث از حاضرين که همه از دشمنان صدراعظم بودند هر جمله از سخنان شاه را بلی قربان ميگفتند. معلوم ميشود که قبل از اجتماع صبح زودشاه دستخطي را لات و مهر شده بصير بزرگ سلطنتي برای صدراعظم فرستاده بوده است. و بلا فاصله بعد از آن جلسه هم علاءالدوله^{۵۶}

۵۶ - علاءالدوله رئيس غلامان سوار «مهندیه» و «منصور» حاكم سابق زنجان و حاكم فعلی لرستان.

را باکالسکه بنزد صدراعظم میفرستد که کلیه نشانهای
صدرارت را:

(خلعت مروارید دوزی و جواهر نشان ث قلمدان الماس—
نشان رو بان الماس نشان برای پیچیدن عریضه های تقدیمی
باش) ازوی دریافت و همه رانزد شاه میبرد.

نیمساعت بعد از آن علاءالدوله سوار بر اسب بنزد
صدراعظم رفته و دوباره بدربارمی آید. معلوم شد که ایندفعه
اورا برای احضار صدراعظم فرستاده بوده است. ولی
صدراعظم یعنوان اینکه مریض است از رفتن خودداری
مینماید. (براستی هم در هشتم نوامبر شب هنگام درآتش بازی
سرمای سختی خورده بود).

خورستندي توطئه چینان باندازه ای بود که در خروج از
جلسه مذکور حکیم الملک پژشك مخصوص شاه کارگردان
اصلی و محور توطئه علیه صدراعظم که در حال حاضر مقرب—
ترین شخصیت بشاه میباشد با ملاقات و اگرخان خودداری
نتوانسته مظفرانه اظهار میدارد:

«Sadr azam n'existe plus!»

«Comment, tout a'fait?»

حکیم الملک با ژست قاطع و شادی کنان میگوید:

«Tout a'fait»*

... تیم تیریز بر تیم تهران غالب گردید...
شش ماه ازفوت ناصر الدین شاه گذشته است. در این

* صدراعظم دیگر وجود ندارد؛
چطور — بکلی؟
بلی بکلی

فاصله مظفرالدین‌شاه تصور نمود که آذربایجانیهای نتر اشیده نخر اشیده او بقدر کافی بر موز اداره دستگاه دولتی ایران آشنائی بهم زده‌اند و تصمیم گرفت در برابر توصیه و اصرار پی‌گیر آنها تسلیم خود را از دست صدراعظم و اتباع او که مورد نظرت آن دسته بودند خلاص نماید! صدراعظم با همه نیوغ بعلت‌اندکی غرور و نقص جرأت و تصمیم بازی را یاخت:

نقص تصمیم نسبت به عده‌ای از آذربایجانیان که علناً علیه وی سعایت می‌کردند که می‌بایستی از همان روز ورود شاه به تهران در بر کناری آنها پاپشاری نماید و ازان مهمتر نسبت به سردار کل بی استعداد و خویشان نالایق خود علی— الخصوص برادرش امین‌الملک که بی حیائی و آزمندی او در گردآوردن مال درایام اخیر از حدود تصور هر شخص بلند پروازی نیز بیرون است.

— خود صدراعظم را گمان نمی‌رود مزاحم شوند ولی امین‌الملک یقیناً مورد تعقیب قرارخواهد گرفت و سرنوشتش باحتمال قوی غیطه‌انگیز نخواهد بود. سردار کل هم امروز از کار منفصل شد. پنجای او فرمانفرما^{۵۷} منصوب گردید. بعنوان واسطه (بسمت وزیر جنگ) بین شاه وارتش. بوسیله تلگراف سه نفر از اشخاص قدیمی از مدعايان

۵۷— فرمانفرما — فرمانده سابق قوای آذربایجان پس از آنهم حکمران کرمان. خواهر او بانفوذترین زنان عقدی شاه است. خود فرمانفرما نیز داده شاه است.

فرمانفرما مدت درازی در تبریز در ملازمت شاه فعلی بوده و بین آن دو روابط دوستانه بسیار نزدیکی برقرار شده است.

پست صدارت به تهران احضار شده‌اند:

۱- امیر نظام سفیر سابق ایران در پاریس و پس از آن پیشکار شاه در اداره امور آذربایجان در دوران ولیعهدی و اخیراً حکمران کل کرمانشاه و کردستان. از حیث درایت و فعالیت و تجربه داشتن در امور دولتی بینظر می‌آید که امیر نظام تنها شخصیت ایران است که لائق اشغال پست صدارت می‌باشد ولی او خیلی پیر و فرتوت شده است.

۲- عین‌الدوله که اورا شاهزاده کوچک مینامند و در حال حاضر حاکم مازندران است (در شهر ساری). شاه به عین‌الدوله در زمان ولیعهدی دستخط داده است که هر وقت بسلطنت رسید اورا صدراعظم خود خواهد نمود. هر چند که بمحض رسوم کشور صدراعظم نمی‌تواند از شاهزادگان باشد. عین‌الدوله در نزد شاه فعلی بسیار مورد اهمیت بوده و در اوایل پس ازورود به تهران حتی با شاه در یک اطاق می‌خوابیده و غالباً شاه سر در زانوی وی بخواب میرفته است. فقط در همین اوآخر بنا باصرار و پافشاری صدراعظم محترمانه بمازندران تبعیدش نمودند.

ادمی است دارای دنائیت اخلاق و ظاهرآ خیلی سنگدل: در این دو ماهه حکومت مازندران جزو سایر مجازات‌های غیر-عادی یکی از مقصرين را مانند دواب نعل کرده و مینخ‌ها را بپاشنه‌اش کوبیده است.

۳- امین‌الدوله رئیس سابق شورای دولتی و در حال حاضر پیشکار ولیعهد در حکومت آذربایجان است. مردی بعد کافی تحصیل کرده و مترقبی ولی بیشتر مرد تشریفات است تا مرد عمل. غیرفعال و تنبل است و با اوضاع فعلی

مشکل بینظر میاید بتوافق از عهده صدارت در ایران برآید. اگرچه روزنامه‌ها بسیار درباره او مدیعه سرائی میکنند. با نایب‌السلطنه روابط بسیار دوستانه داشته و یکی از دوآتشه ترین دشمنان صدراعظم معزول میباشد.

از میان وزراء در نظر است به مخبر‌الدوله اهمیت بیشتری داده شود: او بسمت وزیر کشور و گمرک و ضرابخانه و بیوتات و اتیارهای گندم منصوب میشود با حفظ مشاغل وزارت فرهنگ و معادن و دریاها و تلگراف. یوی امر شده است که هم امروز کلیه آنچه را که بوزارت مالیه تحت تصدی امین‌الملک برادر صدراعظم سابق مربوط میباشد مهر و موم کند.

مخبر‌الدوله که مدت ۲۵ سال پولهای کلانی با بت امتیاز تلگراف از انگلیسی‌ها دریافت میداشت – طرفدار دوآتشه انگلستان است. فرزندان او در برلن تربیت یافته و وزرمان‌نو فیل هستند و دائمًا با پدر درباره برتری آلمان بر انگلستان در گفتگو میباشند.

نسبت به روسها رفتار تمام این خانواده بظاهر کاملاً محترمانه و مؤدبانه میباشد.

پسر مخبر‌الدوله صنیع‌الدوله (دامادشاه) رئیس سابق قورخانه اینک بوزارت خزانه منصوب و موظف شده است که از دستورات پدر خود پیروی نماید.

نصر‌الملک که شغلش خواننده جراید و مجلات خارجی و مترجم تلگرافهای رمز بوده بریاست قورخانه منصوب گردیده. او در لندن تربیت یافته و بزبانهای انگلیسی و فرانسه کاملاً تسلط دارد. پدر او نیز متصدی قورخانه، سفیر ایران در پترزبورگ و لندن و معاون وزارت جنگ و وزیر جنگ و

وزیر خارجه و حکمران خراسان بوده است.
 شاهزاده ملک آرا برادر ناصرالدین شاه بسمت وزیر عدلیه
 و تجارت منصوب شده. قبل از در زمان سلطنت محمد شاه نایب
 السلطنة* وقت و بمراتب بیشتر از برادر ارشد خود
 ناصرالدین ولیعهد وقت مورد احترام و اهمیت و دارای
 تمول بیشتری بوده است. بنابراین هنگامیکه ناصرالدین
 سلطنت رسید ملک آرا بخاک عثمانی فرار نموده و مدت
 سی سال در آنجا اقامت داشت. پس از آن از طرف ناصرالدین—
 شاه مورد عفو قرار گرفته و با ایران مراجعت و مشاغل کوچک
 حکومتی بسوی تفویض میشد. پانزده سال قبل او دوباره
 (ایندفعه بروسیه) فرار کرده بعداً باز هم مورد عفو واقع و
 با ایران برگشته باز هم حکومت های کوچک بسوی واگذار میشد.
 اخیراً وی بحکومت گیلان منصوب شده بود. در ماه مه ۱۸۹۶
 (خرداد ۱۲۷۵) بمسکو سفر کرد.

عز الدوّله برادر دیگر ناصرالدین شاه بحکومت قزوین
 تعیین گردیده است.

مشیر الدوّله وزیر سابق عدلیه و تجارت بسمت وزیر
 خارجه منصوب شده است.

سفیر ایران در عثمانی بوده و در آنجا ثروت عظیمی
 بدست آورده است. دوست صمیمی سلطان عثمانی و طرفدار
 جدی عثمانی است. حتی بمناسبت دوستی زیاد با عثمانی از
 آنجا احضار شده بود. با امین الدوّله بسیار نزدیک است.
 پیشکار ولیعهد در آذربایجان بوده. دختر منحصر بفرد وی

* این عنوان به برادر کوچکتر ولیعهد داده می شد.

زن پسر منحصر بفرد امین‌الدوله است. مشیرالدوله و امین‌الدوله باهم پارتی مخالف صدراعظم مخلوع و موافق نایب‌السلطنه را تشکیل داده بودند. مشیرالدوله ظاهراً استعداد چندانی ندارد ولی چون مدت طولانی در اروپا زیسته روش و آداب اروپائی آموخته و دارای قدرت بیان است. مشیرالدوله که عملاً مشاغل وزیر خارجه را ایفا مینمود بسمت وزیر لشکر^{۵۸} گماشته شده و موظف است طبق دستورات نظام‌الملک وزیر لشکر سابق انجام وظیفه نماید. پسر او در مسکو مدرسه نظام را طی کرده و اینک در دانشگاه مسکو تحصیل میکند. دو فرزند دیگر وی در پاریس تربیت می‌یابند...

اما نظام‌الملک بسمت وزیر دفتر و وزیر مالیه منصوب گردید یعنی وزیر بودجه و دارائی (بدون پول). بالاخره برادر دیگر صدراعظم صاحب‌جمع را از سمت خود معزول و شاهزاده امین‌السلطنه را که میرآخور شاه فقید بود بسمت صاحب‌جمع منصوب نمودند.

امین حضور وزیر بقایای سابق بحکومت قم و ساوه منصوب گردید که سابق تبعیدگاه احتمالی نایب‌السلطنه بود و اکنون تبعیدگاه احتمالی صدراعظم معزول است.

به‌وکیل‌الملک سمت وزیر رسایل داده شد که شغلی است شبیه رئیس دفتر مخصوص شاهی. از منشیان و میمند‌های ساده است ولی مردی است بسیار دانا و اول‌کارمند کاری در ایران. مسلط بر قلم و جوان است. باسفیر فعلی ایران در دربار

^{۵۸} وزیر لشکر را مؤلف کنترلر وزارت جنگ ترجمه نموده است (متترجم).

قسطنطینیه (استانبول) و برادر وی حاکم شیراز و سفیر سابق پترزبورگ خویشی دارد.

تصور می‌رود که در تهران با احتمال قوی و در ولایات بطور قطع بی‌نظمی‌هایی صورت خواهد گرفت. اما روحانیون که اولین بار بعد از فوت ناصرالدین‌شاه اقتداری بدست آورده‌اند از هم‌اکنون شلوغ‌کاری‌هایی راه انداخته‌اند... با این اوضاع مطلوب و خوش‌شانس ترین عاقبت کار آن است که شاه پس از مدتی (شاید مدت کوتاهی) از خواب غفلتی که با لالای آذر بایجانیان بر او عارض گردیده است بیدار و خدمات صدراعظم را بخاطر آورده و مطمئن شود که او لایق‌ترین مرد ایران است و دوباره بکار دعوت نماید ولی اینبار البته بدون برادران و خویشاوندانش.

۱۳ نوامبر
(۴ ربیع‌الثانی ۱۴۷۵ هجری)

اوپاچ کشور

امید بهبودی از هیچ طرف نیست. درست است که شاه بجای یک‌هزار زن مجموعاً با نضمam مستخدمین فقط چهل نفر در حرمسرا دارد بعلاوه زندگانیش درویشانه است معذلک خزانه شهر خالی است.

هر چند در بادی نظر عجیب می‌آید ولی بجز این نمی‌باشد انتظار داشت.

اولاً خود شاه که بنظر می‌آید شخصاً از بی‌طمع ترین مردم باشد در عوض این اندازه ضعف نفس بخراج داده است که

برای آذربایجانیان اطراف خود حقوق‌های گزارفی معین نموده^{۵۹} و خانه‌هائی برای آنها خریداری کرده است که مجموعاً مبلغ مخارج شاه جدید از میزان مخارج ناصرالدین‌شاه تجاوز نموده است. قطع نظر از اینکه تاکنون در تمام مدت سلطنت شاه جدید باستثنای قراق‌ها کسی نیست که حقوقش مرتب پرداخت شده باشد.^{۶۰}

دوم اینکه قسمت عمدۀ مالیات سالیانه را که حکام‌ولايات بایستی پردازنند ناصرالدین‌شاه در حیات خود برای مخارج چشم پنجه‌های سال سلطنت خود (در ۲۴ آوریل ۱۸۹۶ / ۱۷ دی ۱۲۷۵) پیش‌پیش از آنها مأخذ داشته بود.

اکنون هم با احساس ضعف و تزلزل حکومت مرکزی حکام‌ولايات باهم تأکیدات شاه جدید حالت انتظار گرفته و از ارسال تتمۀ مالیات خودداری می‌نمایند. برای حکام استان و بختیاری هم وضعیت حاضر پیش آمد نموده. لرها و بختیاریها نه فقط از پرداخت مالیات خودداری کردن بلکه حکام را وادار نمودند آنچه را هم که در حیات ناصرالدین‌شاه از آنان مأخذ شده به اهالی مسترد دارند. این بود عامل دوگانۀ مهم تری بودن خزانه دولت.

سوم اینکه اقتدار سردار کل حتی قبل از سقوط صدراعظم هم از حدود پیاده نظام شهر تهران تجاوز نمی‌نمود. لشکر

۵۹ - مثلاً برای پنجه شک در بار بجای دو هزار تومان هفت‌هزار تومان حقوق برقرار نموده است.

۶۰ - مثلاً افسران و استادان مدرسه نظام حقوق‌دان بیست‌ماه عقب‌افتاده و بعضی بیشتر، منجمله عده‌ای از استادان اروپائی، مسافرت‌شاه از تبریز به تهران چهار‌صد‌هزار تومان خرج داشته است.

استان‌ها کاملاً در تبعیت حکام محلی قرار داشتند. شاه سردار کل سابق را بفرماندهی قشون آذربایجان منصوب نمود. ولی با وجود اینکه افواج نه‌گانه شخصی را نیز تحت سپرستی وی باقی می‌گذاشتند از این‌امر سرپیچی و صریحًا بشاه اظهار داشته بود که حاضر نیست به تبریز برود و ترجیح میدهد که در تهران، خانه خود بماند.

اوپاع قشون

۱۴ نوامبر
(۱۲۷۵ هجری)

۱- در موقع انتصاب سردار کل (داماد صدر اعظم) بسمت قائم مقام وزیر جنگ، امین نظام که در همان موقع بفرماندهی توپخانه گماشته شده بود اطاعت از سردار کل را مشروط بشرایط زیر نمود:

الف) بشرطیکه سمت امیر توپخانه و درجه سرداری باو اعطا شود.

ب) لقب امین نظام به فرزند ارشد او واگذار و درجه امیر تومانی باو داده شود.

ج) به پسر دویم او نشان شیر و خورشید درجه ۱ (نوار سبز) داده شود.

مضافاً اینکه با سردار کل توافق و قرار گذاشتن‌که در کار شخصی یکدیگر مداخله ننمایند که ترجمه آن اینست که: «در این باشتن جیب خود هر یک در رشتۀ کار خود آزاد و مزاحم یکدیگر نباشند». در مقابل این امتیازات فرمانده توپخانه حاضر شده بود تعهد نماید که «بظاهر» از قائم مقام وزیر

جنگ اطاعت نماید. این تراضی در ماه اوت ۱۸۹۶ یعنی سه ماه قبل صورت گرفته ولی توافق این دوسردار مدت کوتاهی دوام آورد. بین آن دو اصطکاک هائی شروع شد که البته هر یک از طرفین حق را با خود میدانست. گاهی این قطع روابط علی میشد (از قبیل اینکه هر یک از طرفین به نفرات و افسران تحت فرمان خود دستور میدادند نسبت برئیس جمهور مخالف احترامات نظامی مرعی ننمایند و امثال آن) و گاهی نیز صلح موقت بیشان برقرار میشد. اصطکاک^{۶۱} امروزی در همین دوران صلح موقت بوقوع پیوست!

افراد زیر دست بامشاهده اینکه رؤسای آنها از ماقوٽ اطاعت نمیکنند از آنها سرمشق میگیرند و از آنها جلو میافتدند. اینست که گاه بگاه در تهران وخیم ترین علائم اضطراب آمیز که ممکن است در میان لشکریان بروز کند مشاهده میشود. یعنی عادت به نافرمانی و فقدان بازخواست و عادت بمزه هرج و مرج.

۲- در موضوع پرداخت مواجب تاکنون فقط وجهه مواجب سه ماهه اول سال (فروردین تا خرداد) ارتضیان واصل شده است.

۳- جیره ارتضی ها اکنون چهار ماه است که پرداخت نشده.

۶۱- چون یادداشت های کاساکوفسکی بطور کامل منتشر شده در اینجا شرح واقعه ای که بنام اصطکاک امروزی نامیده است از قلم افتاده است (متوجه).

۱۳ نوامبر
(۱۴۷۵ هجری)

تبیید صدراعظم

امین‌السلطان را شاه دستور داده است فوراً از تهران خارج و بکرمانشاه برود. ولی بعداً رضایت داده است که منتظر تا روز ۱۶ نوامبر (۱۲۷۵/۹/۸) بقسم^{۶۲} برود، صدراعظم تقاضا نموده است عده قراقر برای مشایعت او داده شود. آذربایجانی‌های دور و برق شاه جداً بشاه تلقین می‌کنند که از دادن قراقر خودداری نماید.

اصرار صدراعظم بیمورد است زیرا از خیانتکاری سواران فرمانفرما اگر بنا باشد مشایعتش نمایند اندیشناک است... شاه مردد است...

بهر صورت من پنجاه نفر از فزاقان مورده اعتماد را برای مشایعت صدراعظم حاضر و آماده کرده‌اند.

۱۳ نوامبر
(۱۴۷۵ هجری)

ملاقات سفرای روس و انگلیس از شاه بمناسبت عزل صدراعظم

روز دوازدهم نوامبر تلگرافی تقریباً بمضمون زیر بکلیه حکام ایالات و ولایات از طرف شاه فرستاده شده است.

«چون در زمان صدارت امین‌السلطان امور مملکتی آشفته شده بود لذا نامبرده از صدارت برکنار گردید. موقتاً اداره امور کشوری بعهدۀ امین‌الدوله و امور لشکری بعهدۀ فرمانفرما محول شده است. تفصیلات بوسیله پست روز شنبه (۱۶ نوامبر

(۱۸۹۶/۹/۱۲۷۵) فرستاده خواهد شد.»
 بدین طریق روش میشود که عزل امین‌السلطان کار دست
 عده‌ای از درباریان تبریزی میباشد. با اطلاع از این امر
 سرمور تیمردان دوراند سفیر انگلیس ازی. ل. بوتسوف سفیر
 روس ملاقات بعمل آورده و آمادگی خودرا با تغاذ اقدام
 مشترک اعلام میدارد. هردو سفیر متفقاً دریک کالسکه بحضور
 شاه میروند. مور تیمردان اختیار ایراد سخن را از جانب
 روس و انگلیس به بوتسوف واگذار مینماید. آنگاه بوتسوف
 که تهییج شده بوده است باتندی و حرارت که شایسته دیپلومات
 نیست سخن‌گفته است...

شورش طلاب هلیه امام جمعه بمناسبت تصدی امور موقوفات

نیمه اول نوامبر (اوخر آذر) موقوفات یا موقوفه و وقف و
 وقفیات عبارت از املاک و مستغلاتیست که صاحبان آن بنفع
 روحانیون و مدارس دینی و مساجد و امامزاده‌ها و اماکن
 مقدسه و فقرا و ایتام و بیوه‌زنان و غیره از آن صرف نظر
 نموده باشند. طبق شریعت اسلام هر واقعی حق دارد هر که
 را که مایل باشد بست متولی یا قیم یا وصی خود تعیین نماید.
 یعنی یا یکی از مجتهدین را یا یکی ازوراث قانونی یادوستان
 خود را برای مادام‌العمر یا حتی بطوروراثت باین سمت تعیین
 مینماید. چنین نیز اتفاق می‌افتد که پس از چندی متولی یا
 وارث یا هر وصی دیگری فوت میکند یا ازوراث‌کسی در قید
 حیات باقی نمانده است در این مورد طبق موازین شرع تولیت
 در هر شهری به مجتهد اعلم و اتقی در آن شهر محول می‌گردد.

ولی از آنجاییکه تشخیص مجتهد اعلم واقعی مشکل است لذا سلطان وقت در این کار مداخله و بدون رعایت قانون و با استفاده از قدرت خود بانتظر شخصی امور موقوفه را بیکی از مجتهدین طرف توجه خود و اگذار می نماید و این مجتهد عواید قنوات و دکاکین و خانه ها و کاروانسراها وغیره را وصول نماید و موظف است که آنرا بمصارفیکه مطابق وصیت واقف باشد بر ساند.

موقوفات تهران قبل از اختیار مهمنترین مجتهدین تهران حاج ملاعلی کنی بوده است. وقتیکه آن مجتهد در چند سال قبل فوت نمود شاه فقید داماد خود امام جمعه تهرانی را (که بطور موروثی سمت امام جمعه در تهران رادار است) بتولیت موقوفات میگمارد.

میگویند که کلیه عواید و املاک موقوفه تهران بالغ بر بیست و چهار هزار تومان میشده که چه امام جمعه و چه سلف او تماماً آنرا بجیب خود زده شاید مبلغ جزئی برای مخارج طلاب و فقراء میداده اند.

در تهران پنج شش مدرسه دینی هست که طلاب آن باید مخارج خود را از محل موقوفات تأمین نمایند.

... در همان زمان حیات ناصر الدین شاه حرص و طمع امام جمعه از حد بیرون و کلیه طلاب از آن شاکی بودند ولی از ترس شاه فقید سکوت اختیار میکردند. پس از فوت شاه طلاب مدارس علناً شروع بشکایت نموده ولی باز هم تازمانیکه طلاب مدرسه محمدیه برای اولین بار علم مخالفت علنى با امام جمعه را نیفراشته بودند تا حدودی زیر پرده بود.

سرکشی فرمانفرما بوزارت جنگ

۱۴ نوامبر
(۱۳۷۵ هجری)

امروز صبح سرکشی مجللی ازو زارت جنگ تو سط فرمانفرما بعمل آمد. کلیه صاحبمنصبان ارشد لشکری انبوحرگاه آنجا حضور بهم رسانده بودند. در حدود ساعت ده خود فرمانفرما سررسید و پیشاپیش او دو صفت از ژنرال‌ها و افسران ستاد و غیرستاد در دو طرف خیابان حرکت میکردند. ولی از همه جالب تر آنکه وقتی فرمانفرما وارد عمارت شد جهانسوز میرزا پسر فتحعلی‌شاه ارشد خاندان قاجار که بسیار مسن ولی هنوز سرزنه است پیشاپیش وی قرار داشت.

فرمانفرما در برابر هر یک از قسمت‌ها توقف میکرد و جهانسوز میرزا بصدای رسای اعلام مینمودکه:
«اینک بالاخره رسیده آن زمانیکه دیگر رشوه‌ستانی و فروش مناصب و مشاغل و نشان و درجه منسخ و حقوقات بی کم و کاست پرداخته خواهد شد»...

جزئیات تبعید امین‌السلطان

۱۵ نوامبر
(۱۳۷۵ هجری)

... شاه گذشت بزرگی در حق امین‌السلطان بعمل آورده که حتی خود سفیر امید آنرا نداشت.

تضاضای امین‌السلطان این بوده است که زندگانی در شهر قم در صورتیکه حاکم قم شخص دیگری غیر از کسان خودش باشد برای وی مقدور نخواهد بود و استدعا داشت که حق انتخاب حاکم قم که شهر زادگاه او است بخود وی واگذار

شود. شاه نخواست این تقاضا را، وی، اکه کاملاً بجه بود رد کند.
امین‌السلطان بوسیله تلگراف تقاضا شد که برادر ارشد
امین‌الدوله در حکومت قم ابقا شود.^{۳۳}

در دربار آتمسیفر خفغان آوری حکفرماست همه در
حال نجوا وهمه از یکریگر دوری می‌جوینند بهمدیگر اعتماد
ندارند از بهترین کسان واهمه وسوعظن دارند...
مردم آشکارا از قرارگرفتن قدرت در دست فرمانفرما
ناراضی گاهی حتی لعن و نفرین شنیده می‌شود...
در میان مردم شایع است که امین‌السلطان با شاه قول قرار
دارد که بمدت یکماه تهران را ترک نماید تا بمحض پرورد
بی‌نظمی مراجعت وهمه بدوان رئیسه‌های فعلی را اردندگی
کند!^{۳۴}...

قاسم آقا با این خبر مرا بسیار نگران نمود: در دربار
بعنوان خبر موثق شایع است که به علاء‌الدوله حکمران جدید
عربستان^{۳۵} ولرستان شاه دستور داده است امین‌السلطان را

۱۳ - امین‌الدوله عیال عقدی ناصر الدین شاه است که قریب یکماه قبل فوت نمود.
امین‌الدوله نه فقط زن عقدی بلکه از طرف همه مردم بعنوان ملکه‌شناخته
شده بود. در تمام ایران از حیث نفوذ عظیم خود در وجود شاه و عنوان
داغ شهنشیور بود. کلیه آنچه را که شاه در اندرون اکثرآ تحت تأثیر
بعمارات می‌باشد یا عصباتیت آنی می‌نوشت و امضا می‌نصود بامین‌الدوله
می‌داد. امین‌الدوله همه را مطالعه می‌نمود آنچه عقلائی بود فوراً برای
اجرا ارسال و آنچه مشکوک می‌نمود صبح روز بعد بنتظر شاه می‌رسانید.
کم نیست، تعداد کسانی که امین‌الدوله بدین ترتیب نجات ناده یا خیری
رسانده باشد. علاوه بر آن امین‌الدوله دختران جوان خوشگلی که شاه
حریص بود هر هفتۀ یلی را صیغه کند برای وی تدارک می‌کرد. نام
صحیح او (امین‌القدس) بود.

۱۴ - خوزستان فعلی را عربستان می‌گفتند.

مشایع特 نماید. علاءالدوله شهرت بدی دارد: او و باپای او هر دو مشهور بجلادی هستند و معمولاً برای خفه کردن مجرمین دولتی از آنها دعوت بعمل می‌آید. من این نگرانی خود را باطلاع سفیر رساندم. وی شدیداً متوجه شد.

۱۶ نوامبر
(۱۳۷۵ مرداد)

حرکت امین‌السلطان از تهران

در کالسکه سرپسته اول که چهار اسب روسی عالی بدان بسته شده بود خود امین‌السلطان و در کنار وی سید‌شوشتاری مشهور نشسته بودند. کالسکه دویم رو باز دواسبی و چهار نفر پسران امین‌السلطان در آن قرار گرفته بودند. که دو نفر ارشد از آنها تا خود قم و دو نفر کوچکتر تا شاه عبدالعظیم وی را مشایع特 می‌کردند.

در کالسکه رو باز دواسبی سوم و کالسکه بسته دواسبی چهارمی منسوبان امین‌السلطان قرار داشتند. پشت سر آنها دسته قزاق‌های مشایع.

قدم یرتمه بحرکت درآمدیم... هوا روشن می‌شد. شهر تازه سر از خواب بر میداشت... تقریباً بلاستثنا بهر کس که برخورد مینمودم همین که صدراعظم سابق را بجا می‌آوردند متوقف و تا کمر خم می‌شدند و می‌گریستند.

... از طریق دروازه شاه عبدالعظیم از شهر خارج شدند.

... سر اسب را بر گرداندم بسوی خانه روان گردیدم سر در گریبان باندیشه فروشدم: «بلی». درست هفت ماه پیش از همین راه و همین شخص تن بیجان ناصر الدین شاه

را از شاه عبدالعظیم به تهران آورد . و در سایه درایت و
نبوغ خود توانست طوری عمل کند که بجای هرج و مرج و
بلاصاحبی، بجای خونریزی، همه چیز را بهتر و آرامتر
و سالمتر از زمان حیات ناصرالدینشاه حفظ نماید! او یک
خدمت بزرگ تاریخی در وطنش انجام داد. او میهنش را
نجات داد!...»

اکنون بدست خاله مظفر که بدست او — تنها بدست او
بر اریکه مرمرین نادر شاهی نشانده شد دستمزدش کف
دستش گذاشته شد!...

در پاره ناصرالملک

۱۷ نوامبر
(۱۳۷۵هـ)

... از عداد وزرای جدید فقط ناصرالملک تنها آدم روح دار
از آب درآمد . ظاهرًا ناصرالملک از این جهت از امین‌السلطان
ناراضی بودکه وی شغلی مناسب تخصص وی باو و اگذار
نمیکرده است . آرزوی او وزارت مالیه است که ظاهرًا مطامع
مادی در برندارد زیرا نیمی از ولایت همدان متعلق با او است
ولئن بپول در وی نیست .

تعزیه و تحلیل و پیش‌آمدہای متغایر فوت ناصرالدینشاه

۱۷ نوامبر
(۱۳۷۵هـ)

... با تعزیه و تحلیل وقایع این مدت هفت ماهه را از وفات
ناصرالدینشاه (۱۹ اوریل ۱۸۹۶) (۱۲/۲/۱۲۷۵) تا

روز بزرگناری صدراعظم (۱۲ نوامبر ۱۸۹۶) (۱۲۷۰/۹/۴) که مجموعاً ۲۰۷ روز میشود میتوان به پنج دوره تقسیم نمود:

دوره اول از فوت ناصرالدینشاہ در شاه عبدالعظیم تا روز ورود مظفرالدینشاہ به تهران (۲۵ مه ۱۸۹۶) (۱۲۷۰/۳/۱۸) این دوره دیکتاتوری صدراعظم میباشد که علاقه جهانیان را بسوی خود جلب و نبوغ و توانائی خود را در اداره کردن کشوری در دوران آشوب و وحشت و بلاصاحبی بنحو درخشانی یمنصه ظهور رسانید. دوره ۳۶ روزه.

دوره دویم از تاریخ ورود شاه به تهران (۲۵ مه ۱۸۹۶) (۱۲۷۰/۳/۱۸) تا ورود فرماننفرما داماد ویرادر زن شاه از کرمان به صاحبقرانیه مقر بیلاقی شاه (اویت) ۱۲۷۵/۵/۳۰ دوره ۷۵ روزه. این دوره آشنا شدن شاه است با امور دولتی و آشنا شدن تبریزیها با تهرانیها. در همین دوره معلوم گردید که هدف هریک از تبریزیان کدامیک از شاغل دولتی میباشد. به موازات این امر بین آن عده از تهرانیان که مشاغلشان در معرض مخاطره قرار گرفته بود، و رقبای آنان طبعاً روابط خصوصیت‌آمیزی برقرار گردید. و صدراعظم نیز شاه را آنچنان که باید بشناسد شناخت. دوره سوم از ۸ اویت ۱۲۷۵/۵/۳۰ یعنی روز ورود فرماننفرما بصاحبقرانیه شروع میشود تا روز ۲۱ اویت ۱۲۷۵/۶/۱۲ که حرم‌سرای شاه از تبریز به تهران وارد گردید. در رأس حرم‌سرای شاه متندترین زنان شاه و خواهر فرماننفرما با عنوان علیاًحضرت قرار گرفته بود.

حريم فرماننفرما هم در ۱۸ اوت ۱۲۷۵/۶/۹ از کرمان به تهران وارد شد . مدت اين دوره ۱۳ روز است.

در اين دوره فرماننفرما با نهايit جديت شاه راعليه صدراعظم تعريک مينماید .

باند تبريز دور فرماننفرما جمع می‌شوند... بين فرماننفرما که بجای نايبالسلطنه بعکومت تهران گماشته شد و صدراعظم نقار آشكارا توليد و آتش خصومت زبانه کشيد .

دوره چهارم از ورود خواهر فرماننفرما که زن شاه — باشد به تهران (در ۲۱ اوت ۱۸۹۶) ۱۲۷۵/۶/۱۲ دوره شانزده روزه که دوران فعالیت‌ها و زدوپندهای شدید ولی پشت پرده حساب می‌شود . بازيگران عمدۀ آن: حکیم‌الملک، عین‌الدوله ، فرماننفرما و خواهر فرماننفرما .

دوره پنجم اولین روز ورود شاه و فرماننفرما و خواهرش از سلطنت آباد به عشرت آباد (۶ سپتامبر ۱۸۹۶) ۱۲۷۵/۶/۲۸ تا روز سقوط صدراعظم از صدارت یعنی تا ۱۲ نوامبر ۱۸۹۶ (۱۲۷۵/۹/۴) اين دوره ۶۷ روز مي‌باشد .

در باره فرماننفرما

... امروز فرماننفرما تمام تلاش خود را بکار برد تا مارتيروس خان و بوسيله او و مرا متقادع کند باينکه خود شاه صمييمى ترين طرفدار روسيه است و جز اين نتواند بود و حال آنکه دوران ولايت خود را مدت طولاني در آذربايجان

بسی برد است تا جائیکه ترمذ را رها کرده این عبارت را بزبان آورد که : «آذربایجان تقریباً همان روسیه است ». ... اشخاص نزدیک بفرمانفرما میگویند فعالیت و پشتکار وی براستی شگفتانگیز است . شبانه روز سه چهار ساعت بیشتر نمیخوابد بقیه بیست ساعت را درکوشش است و کار میکند ... با همه این عقیده من اینست که او در این راه سرخود را خواهد شکاند . کاریکه بعده گرفته فزونتر از مفز او است .

۴۱ نوامبر
(۱۳۷۵) ۱۳

مارتیروس خان در حضور فرمانفرما

مارتیروس خان بفرمانفرما پیشنهاد نمود که لااقل قسمتی از مواد گزارش اینجانب را که بشاه عرضه نموده ام بنشانه دوستی انجام دهد . فرمانفرما اطمینان اشتیاق نمود و مارتیروس - قول بگیرد : موضوع اینست که عده ای از افسران قزاق چهار سال است که موفق نشدند پول خود را بمحض برواتیکه از وزارت جنگ در دست دارند وصول نمایند . لااقل از غلامحسین خان میرپنج که از گرسنگی میمیرد رضایت خاطر بعمل آید . فرمانفرما قول داد سه روزه انجام دهد فرمانفرما با تمام قوا سعی دارد اثبات نماید که عزل صدراعظم کار یکدسته از جاه طلبان نبوده است که اغراض شخصی محرك آنها بوده است . بلکه یک عمل میهن -

پرستانه بزرگی بوده است. بمنظور رهائی وطن از ظلم و ستم دوران صدارت میرزا علی اصغرخان امینالسلطان. فرمانفرما به مارتیروس خان گفت:

«خودتان قضاوت کنید. شاه شهید برای مخارج شخصی و هوسرانی‌های خود سالی دو کرور از نه کرور درآمد دولت را خرج میکرد. صدراعظم نیز بعلت ولخرجی یک کرور بمصرف مستمری‌ها و خرجهای دیگر بدون اینکه حتی برایش کاری کرده باشد نفله مینمود. و این سه کرور همان مبلغ کسر خرج است که سالی نه کرور بخزانه دولت عاید و دوازده کرور خرج می‌شود.

میگویند که صدراعظم رشوه‌گیر نبوده و تمام کثافتکاری‌ها منحصرأ بدست امین‌الملک پرادر وی صورت میگرفته است. این دروغ است. امین‌الملک شاید هم برای خود بیشتر پرداشت مینموده. ولی پرادر خود هم رشوه‌های کلانی میپرداخته است. اکنون گمرکات تمام ایران را نظم‌السلطنه فرمانده فوج قزوین که یکی از ثروتمندان شهر است باجاره گرفته است. بابت مال الاجارة چهار ساله هم اکنون یکصد هزار تومان نقداً فی‌المجلس پرداخت و تقدیم مینماید.

برای سال اول	۱۰۰ هزار تومان
سال دوم	۲۰۰ «
سال سوم	۳۰۰ «
سال چهارم	۴۰۰ «
هر ساله	پردازد.

خوب از کجا این وجهه را خواهد پرداخت؟ از جیب

خود که نمیدهد از همین گمرک در میآورد و خودش هم استفاده خواهد کرد. همه این استفاده‌ها بجیب امین‌الملک و برادرش امین‌السلطان میرفته است.»

علل پنهانی که سقوط صدراعظم را تسريع نمود
(۱۳۷۵در۹۱۵) ۴۳ نوامبر

امروز بیک سلسله اسرار پشت پرده که انجام کار را تسريع نموده است دست یافتم. اگر این تجمع بدفرجام عوامل نمیبود که میداند که شاه سست عنصر باین زودیها حاضر با انجام تغییراتی میشود یا نه. ولی امین‌الملک برادر صدراعظم در اینکار شاه کمک کرد حتی بیش آنکه در افواه شایع است ...

امین‌الملک نزدیک در واژه قزوین در خانه زیبای خود چند زن جوان نشانده است که بیش از نیمی از وقت خود را با آنها میگذراند. کمتر شبی بوده که دوستان محروم او در منزل وی جمع شوند و همراه زنان تا صبح مجلس عیش و نوشی دایر نباشد.

ضمناً بهترین دسته نوازندهان نیز بدان مجلس دعوت میشندند.

یکی از زنان شاه فقید اشعاری در هجو شاه ساخته و در آن بیشурی زن صفتی تدبیت جبن بی استعدادی دور و نوئی و خرافاتی بودن و سایر خصائیل مظفر الدین شاه را با عبارات و کلمات نیشدار و وصف الحال بیاد استهزا گرفته بود. اشعاری که در آن شاه را گاهی ملامظفر گاهی آبجی مظفر

نامیده است. این شعر بسرمهت پرندگان در تمام شهر منتشر و چند روزی نگذشت که کودکان کوچه و بازار بی ملاحظه آنرا میسر و دند. آنوقت با جدیت فرمانفرما با تهدید قطع زبان خواندن آن اشعار غدغن گردید.

امین‌الملک چندان بی ملاحظه و کوتاه‌اندیشه بود بخصوص بوفاداری دوستان خود چندان پشت‌گرم که هر بار که مهمانان آمدند بنوازنده‌گان رخصت میداد خاله مظفر را بخواهند و در این حال همه مهمانان با حفظ وافر شادمانی و مستی مینمودند. ... شخصی بنام شیخ مرتضی امین‌دیوان این قضیه را گزارش داد. . . .

... شاه امر کرد دسته نوازنده‌گان را بعنوان نوازنده‌گی بدر بار احضار کنند. وقتی نوازنده‌گان حضور بهم رساندند امر نمود آنچه در خانه امین‌الملک نواخته‌اند از ابتدا تا انتها بی‌کم و کاست تکرار نمایند. نوازنده‌گان متوجه شده و مدتی از ترس آنکه همان ساعت همه را سر خواهند برید از انجام آن امتناع نمودند. ولی شاه بقید سوگند آنها را مطمئن نموده که نه فقط به آنها کاری نخواهد داشت بلکه انعام هم خواهد داد بشرطیکه آنها از اول تا آخر بی‌کم و کاست هر آنچه در منزل امین‌الملک خوانده و نواخته‌اند عیناً تکرار نمایند... نوازنده‌گان را چاره‌ای نماینده جزاً نکه امر شاه را (که این دفعه سخت جدی مینموده) اطاعت نمایند. . .

شاه ضمن اینکه سبلت‌های خود را از راست و از چپ تیمار مینموده ترجیع بند تصنیف را که بافتخار وی سروده شده بود گوش فرا داده پس از پایان آن گفت: «پانزده روزه نشانشان خواهم داد آبجی مظفر کیست!» . . .

همان روز بود که سرنوشت صدراعظم قطعی گردید. موضوع دیگری نیز در کار بود که در جزو سایر علل شاید بی تأثیر نبوده است. یکی از آخرین زنان شاه فقید دختر با غبان باشی بوده که بقرار مشهور بسیار و چشم بوده است. پس از مدتی شاه اطلاع میابد که با غبانش دختر کوچکتر دیگری دارد بسیار زیباتر از خواهر بزرگتر خود. شاه در صدد برآمد بهر قیمتی که شده اورا هم بگیرد... بدیهی است که بالاخره دویمی را هم بدست آورده. ولی برای آنکه خواهر بزرگتر را که بوی هم بسیار علاقمند بود ناراحت نکرده باشد خواهر کوچکتر را بخفیانه ملاقات مینمود... .

ناغهان بنحویکه در افواه شایع است این دختر دویم با غبان باشی با کسی روابطی پیدا کرد آنهم با صدراعظم! میگویند که این دختر خیانتکار... .

با استفاده از سنگینی خواب شاه در دفترچه یادداشت وی که روی میز بوده این یادداشت را خوانده بود: «پنج شش روز پس از جشن پنجمین سال صدراعظم خفه گردد». و همان فردای آن شب صدراعظم را از مخاطره آگاه کرده بوده است.

صحت و سقم اینکه چنین یادداشتی در دفترچه شاه فقید وجود خارجی داشته است یا نه البته نمیتوان تضمین کرد ولی اینکه صدراعظم با دختر کوچک با غبان باشی رابطه داشته است میتوان امری ثابت شده دانست... .

فرمان نهاده که شب و روز در فکر لکه دار ساختن صدراعظم بود... برای اینکه وی را متهم بخیانت نماید

این مطلب را شایع میکند که مظفرالدین‌شاه در حین رقص -
کردن زنان اندرون شاه فقید به آنها اجازه داد هر کسی را
میخواهد بهم‌سری انتخاب کنند بغيراز نزدیکان شاه و
خدمتگذاران بلاواسطه شاه. صدراعظم که در رأس همه قرار
داشته حق بود که سرمشق دیگران باشد و حال اینکه پیش از
دیگران امر ملوکانه را تافرمانی نموده و علناً با دختر
باغبان باشی همسر شاه فقید بسر میبرد...

فرمانفرما از فرط خصومت با امین‌السلطان از اینهم
پا فراتر نهاده شایع میکند که امین‌السلطان در مقام صدارت
اعظم، میرزار ضاکرمانی را بکشتن شاه تحریک نموده
است تا خود از هلاکت نجات یابد همچنین شهرت میاندازند
که روز اعدام قاتل مظفرالدین‌شاه مایل بوده است قبل با قاتل
مذاکره نماید و بعد هنگام ظهر اورا اعدام نماید ولی
صدراعظم از ترس آنکه مبادا قاتل قبل از مرگ خود مطلب
را فاش سازد. علی‌رغم اراده شاه بسردار کل داماد خود امر
نموده است در کار اعدام تعجیل و قبل از مراجعت شاه از
صاحبقرانیه انجام نماید - از این‌رو جانی بجای ظهر در وقت
سحر اعدام گردید.

این تمہت مهمی است بدلیل اینکه اولاً جانی تمام‌مدت
را در حیاط داخلی کاخ سلطنتی دربند بوده و شاه در هر
موقعی از ساعات روز و شب میتوانسته است او را ملاقات
نماید و در ثانی بخود من شخصاً دو روز قبل از اعدام جانی
بطور رسمی اطلاع داده شد که قاتل را برای احتراز از فشار
جمعیت شاید هم از ترس انقلاب و اغتشاش آثارشیسته‌ها و
با بیهیا در سحرگاه اعدام خواهند نمود زیرا که تا ساعت آخر

بطور قطع روشن نشده بود که وی جزو کدامیک از دستجات میباشد.

بچه دلیل در ایران وزیر چنگ
نمیتواند استقلال داشته باشد

۳۴ نوامبر
(۱۳۷۵مر ۹۱)

۱- برای روشن شدن این موضوع باید قبل این مطلب توضیح داده شود که تعویض فوج‌ها^{۶۵} بچه ترتیب صورت می‌گیرد.

چه افواج پیاده و چه سواره نظام فقط مدت یکسال و بندرت دو سال واقعاً در سر خدمت و در زیر پرچم قرار میگیرند. سپس نزدیک نوروز فوج‌ها تعویض میشوند. آن افواج که در مرخصی و آزاد بودند جای افواجیرا که در خدمت بوده‌اند میگیرند.

بدینظریق در ایران هر موقع که بی‌نظمی و اغتشاش و اختلافات مرزی وجود نداشته باشد یعنی هر موقع که «ملکت امن و امان است» نیمی از افواج پیاده و نیمی از سواره رسمآ در سر خدمت و نیم دیگر از افواج پیاده و سواره آزاد و در مرخصی قرار دارند. فقط فوج «سجادکوه» از مازندران و فوج «امیریه» از آذربایجان مستثنی هستند. اولی بطور مداوم به نگهبانی و حراست کاخ سلطنتی در تهران و اقامتگاههای بیلاقی شاه در حومه، هنگامیکه شاه

۶۵- در ایران فوج بمعنی رژیمان وجود ندارد و کلیه پیاده نظام عبارت از گردان‌هائی است که فوج نامیده می‌شود.

در آنجاها اقامت میگزیند گماشته شده و دویمی بطور دائم نگهبانی مقر و لیعهد را در تبریز بعهده دارد و عین وظایفی را که فوج «سجادکوه» در تهران دارد در تبریز انجام میدهد. هردو فوج متشکل از ۸۰۰ نفر، چهارصد نفرشان در خدمت و نیمی دیگر در مرخصی بسر میبرند.

فرمانده هردو قسمت فوج (قسمت زیر پرچم و قسمت در مرخصی) چه سجادکوه و چه امیریه باید یکنفر بوده باشد ولی مالک دهاتیکه این افواج را سربازگیری نموده اند ممکن است کسان دیگر بوده باشند. بعلاوه این دهات ممکن است بمعرض بیع و شرا درآیند و دست بدست شوند و مالکین یا بعبارت اخیر اربابان آن تغییر نمایند.

۲ - طرز خدمت افواج سواره سه گانه : غلامان کشیک خانه غلامان مهدیه و غلامان منصور نیز بهمین نهض صورت گرفت.

در اداره کردن افواج نامبرده ناگزیر عیب اساسی و بزرگی رخ میدهد که عبارت از پیدا شدن دو ماقوق میباشد. نیمی از فوج که سر خدمت است تابع فرمانده فوج و نیمی که در مرخصی است در تبعیت حاکم قرار میگیرد. سرسال تعویض نفرات صورت میگیرد و بمقتضای آن تابعیت نیز تغییر مینماید. این نیمه به تابعیت فرمانده درآمده و نیمة دیگر در اختیار حاکم محل قرار میگیرد. اگر در این تغییرات ارشد فوج در عین حال مالک دهات آنان یعنی خودی بوده باشد حال و روز فوج خوب خواهد بود. هرگاه فرمانده فوج وارباب ملک و حاکم محل هر سه یکی باشد احوال فوج از آن نیز

بهرتر می‌شود^{۶۶}. ولی اگر فرمانده یکی و لی حاکم دهات موطن سر بازان کس دیگر و غریبه باشد و ارباب ده نیز غریبه باشد بخصوص هنگامیکه با فرمانده فوج هم روابط حسته نداشته باشد برای افراد بیچاره فوج مصیبت عظیمی است بخصوص برای نفراتیکه در سر خدمت میباشند: خانه‌های آنان به یقما میرود زنهاشان مورد تجاوز قرار میگیرد وقس علیهذا.

فرمانده صفوی و رئیس فوج

در ایران هر فوج همواره دارای دو رئیس است.

۱ - فرمانده صفوی که معمولاً درجه سرهنگی است و مستقیماً سرکردگی فوج را بعده دارد.
 ۲ - رئیس فوج یا (شف) ولی نه بمعنی اروپائی این واژه: (شف) در اروپا فقط عنوان افتخاری است که بهیچوجه در امور فوج مداخله نمینماید ولی در ایران (شف) علاوه بر استفاده از عنوان افتخاری، بر افواج تابعه خود حکومت مطلقه دارد. معمولاً این رئیس‌هارا از میان اشخاص عالی مقام واعیان، بدون توجه به سنین آنها (از شیرخواره تا صد ساله) بدون توجه به نوع خدمت و معلومات آنها (ممکن است اساساً

۶۶ - در ایران مشهوم واژه‌های حاکم و ارباب از آن زمان که فروختن در حقیقت بازاره و اگذارکردن حکومت‌ها باید سخت درهم آمیخته ممچنانکه در زمان ناصرالدین‌شاه مشهوم‌شاه بقنوان شاه و شاه بعنوان دولت مخلوط شد.

نظامی نبوده باشند) تعیین می‌نمایند. این گونه ریاست فوج یا بطور وراثت و یادربال رشوت با شخص میرسد. سپس بدون هیچ‌گونه کنترلی در اختیار آنها (تیول آنها) قرار می‌گیرد. فقط در مواردی که این گونه رؤسا مورد غضب واقع شوند در آنصورت بهانه گیری شروع و غالباً حساب ده دوازده پانزده ساله را از آنها مطالبه مینمایند گاهی حتی حساب دوره‌ای را که کس دیگری در ریاست فوج بوده است. دارو ندارش را از دستش می‌گیرند خانه خرابش می‌کنند گاهی هم خلع منصب می‌کنند و رئیس متفرعن روز قبل را بروز گدائی می‌اندازند).

پیداست که این اعیان و اشراف و حکام ولايات و اربابان دهات سعی می‌کنند افواجی را به تیول خود درآورند که در املاک آنان یا محل حکومتشان قرار گرفته‌اند. در این موارد این سربازان در آن واحد هم مدافعين وطن هستند و هم بندگان رئیس‌های خود که اکثرًا غیر نظامی می‌باشند. در این قبیل موارد دولت اکثراً حتی خود را ذیحق نمیداند که در روابط اربابان و رعیت آنها که تحت ملکیت مطلق آنان قرار دارند کوچکترین مداخله‌ای بنماید. بعلاوه در مواقعيکه فوج خارج از خدمت می‌باشد (یعنی متناویاً سالی یکبار مخصوص و بخانه‌های خود می‌وند) و اگر این خانه‌ها ضمناً در حوزه حکومتی رؤسای فوق واقع شده باشد در این صورت آن رؤسا حق قوای خابطه را (قوه پلیس) نیز پیدا می‌کنند. در این موارد میزان سلطه و حاکمیت هر رئیس بطور کلی وابسته به موقعیت و اهمیت آن شخص در کشور و در نظر دولت است.

با این تفصیل و با چنین سازمانیکه قوای مسلح در ایران دارند کاملاً روشن است که هیچ وزیر جنگی – حتی اگر مانند عباس میرزا صاحب نبوغ و اقتدارات مطلق هم بوده باشد در ایران نمیتواند استقلال کامل داشته باشد.

علاوه بر آن خود افواج هم، رئیس خودی آنها هر چند هم طماع و بیدادگر بوده باشد، باز هم همیشه ترجیح میدهند چه در خدمت و چه در خانه خود در تحت ریاست عالیه یکنفر قرار گیرند نه آنکه در خدمت تحت اختیار یک رئیس و در خانه در اختیار یکی دیگر باشند چه از بدیهیات است که یک زالو^{۶۷} مکنده به از دو زالو است. زیرا که اگر رئیس شخص غریبه‌ای باشد سربازان زیر پرچم از خانواده و اموال خود مقطوع و متعلقان و اموال آنها در زادگاهشان در اختیار ارباب دیگری (همچنین در اختیار شخص ثالثی یعنی حاکم) قرار گرفته وی هم میتواند بدون ترس از مجازات همه دق دل خود را بر سر خانواده آنها درآورد. رئیس غریبه فقط در فکر آنست که حقوق و جیره آنها را بخورد بدون آنکه از خانواده آنها در اوطن خود دفاع یا دغدغه‌ای بخود راه دهد زیرا که مالک آن املاک نیست و علاقه هم بکار آنها ندارد. بلکه برعکس چون با ارباب بومی روابط خوبی ندارد در مقام کینه‌توزی هم برمی‌آید... از این رو بخوبی روشن میشود که بچه جهت رؤسای

۶۷ - مؤلف و امپیر نوشته است که بعقیده خرافاتی بعضی از ملل مردگانی هستند که از گور درآمده خون زنده‌ها را می‌مکند و نیز نام یک نوع خفاش است که حتون حیوانات را شب در موقع خواب می‌مکند چون همه خوانندگان فارسی‌زبان باین اصطلاح آشنا نیستند زالو ترجمه شده است.

افواج در صورت انتصاب بعکومت ایالات سعی میکنند بهر قیمت که باشد فوج خود را هم با خود همراه ببرند.. دولت ضعیف هم معمولاً باین تقاضاها تن درمیدهد. ... امیرخان سردار^{۶۸} که یکسال و نیم قبل (در بهار سال ۱۲۷۴ هجری) بعکومت استرآباد منصوب گردید افواج تابعه خود را یعنی فوج تهران و سواران ناصر را از تهران بدانجا کشاند.

عدم رضایت افواج در موقع تغییر رؤسا و عدم تمکین از رئیس جدید

از مراتب مشروحه فوق بخوبی میتوان علت این قضیه را که در نظر اول عجیب مینماید درک نمود که چرا افواج گاهی ناراضی و گاهی علناً منقلب و نمیخواهند از رئیس جدید تمکین نمایند اولاً بسبب آنکه رئیس سابق در موقع رفتن بعنوان خداحافظی مطلقاً آنچه از دستش برآید آنها را میمکد حتی اینکه در زمان اخیر مطلقاً از پرداخت وجوده خودداری و تا آخرین دینار حقوق سربازان و افسران و جیره آنها را بجیب میریزد رئیس جدید هم بنوبه خود سعی میکند از فوج تازه خود (که باقتضای طرز فکر موجود منبع درآمد و گاوشیده خود میداند) هرچه بیشتر بهره برداری کند تا آنکه نه فقط چاله پیشکشی را که در بهای ریاست فوج بدولت پرداخته است پرکند بلکه زحمات و تلاش های خود را در ایفای وظایف فرماندهی فوج جبران نماید.

۶۸- امیرخان سردار، حاکم سابق زنجان.

در ثانی بسبب آنکه چنانکه گفته‌اند رئیس و ارباب خودی قدیمی برای حال سر بازان پمراتب بهتر از رئیس غریبه تازه است هرچند که شهرت بسیار نیکوئی داشته باشد. و سوم اینکه افواج که قربانیان تیره بخت این گونه مطامع هستند آنچنان نسبت به رؤسای خود و خصایل آدمی در آنان بی‌ایمان و نومیدند که هرگز از آنها انتظار نیکوئی نداشته فقط سعی میکنند هرچه زودتر چم آنها را بدست آورده و خود را بدان منطبق سازند.

نظر مشیرالدوله در بارهٔ صدراعظم سابق

(۱۳۷۵-۱۶ نوامبر)

... بر جسته ترین قسمت‌های اظهارات مشیرالدوله را عیناً در اینجا نقل میکنم:

«چند روز پس از فوت ناصرالدین‌شاه روزی که در باغ کاخ کنار صدراعظم ایستاده بودم بوی گفت: «حضرت اشرف من پیش هستم در بسیاری از کشورهای اروپا هم اقامت داشته چندین ده سال در ممالک بیگانه چیزهای زیادی دیده و دانسته‌ام از این پیش نصیحتی بشنوید».

صدراعظم کمال رضایت و آمادگی خود را اظهار داشت و من چنین گفتم: «شاه جدیدی می‌آید و با وی گله‌هائی لاشخوار و شغال گرسنه و طماع تشنۀ پول و ریاست و مغروف و پرمدعی و بی‌تربیت... که در عین حال با اینکه با شاه تقرب دارند غیر متسلک و در دوز و کلک‌های درباری بی‌تجربه هستند. اینست نقطه ضعف آنها که باید مورد

استفاده قرار دهید تا قبل از فوت وقت قدرتی در بر ابرقدرت ایجاد نماید.

شما باید با بعضی از اشخاص متنفذ متعدد شوید
نقارهای گذشته را فراموش و بالاتر از این حرفها باشید.
امین‌الدوله (رئیس سابق شورای سلطنتی و مدعی صدرات)
مخبر‌الدوله (وزیر سابق فرهنگ و تلگراف) و غیرهم را
درحدود ده نفر بسوی خود جلب و قبل از آنکه شاه بیاید خوب
خود را آماده و متشكل نماید که وزنه مقابله قرار دهید. در
اینصورت فتح بلاشک با شما خواهد بود. »

صدراعظم ظاهرآ تسلیم حتی بگرمی تشکر نمود و قول
داد مشورت مرا پیروی نماید.

اما بعداً چه شد؟ صدراعظم عمدآ بر مخالفت با ما قدم
برداشت. گوئی تعمد دارد که همه ما را علیه خود بشوراند.
تا امروز هم از درک علت آن بکلی عاجز هستم. مگر اینکه
بگوییم صدراعظم آنچنان باقبال خود مغروف بود که یقین
داشت که هرگونه کثافت‌کاری و اشتباهاتی مرتکب شود و
بدتر از آن اطرافیان وی بهر کاری که دست یازند سلامت
خواهد جست و همه عمر را در مقر دیکتاتوری خود باقی
خواهد بود...

اما دور و بریان صدراعظم چه بودند؟ حال بدون ورود
در جزئیات فقط این قسمت را ملاحظه کنیم که آن دور و
بری‌ها در ظرف چند سال تصدی صدراعظم چه بچنگی
اورده‌اند:

۱- برادر او امین‌الملک چندین میلیون وجه نقد دارد
ملاوه بر اموال منقول و غیر منقول که آنهم با رقم میلیون

باید حساب شود.

۲ - عمومی صدراعظم که یک دهاتی ساده و بیسواست است و رئیس گمرکات آذربایجان بود چندین میلیون ثروت گرد آورده است.

۳ - حتی خزانه‌دار کل میلیونها ثروت بهم زده است. هنگامیکه شاه فقید کوتاه زمانی قبل از مرگ خود باین خزانه‌دار و عده نمود که چند روز دیگر بمهما نی نزد او خواهد رفت پانزده روز تمام شب و روز بهترین و گرانبهرترین اشیاء خانه خود را بخارج حمل نمود تاثر و بیکرانش چشم شاه را نگیرد و هاج و واجش نکند معدلك خود شاه روز بعد از پذیرائی بشخص این جانب اظهار داشت که فلانی هیچ بخانه خزانه‌دار کل رفته‌ای؟ گفتم خیر قربان گفت: «پس برو بر فتنش می‌آرزو من در خانه خدا یان ثروت در فرنگ هم چنین ثروتی ندیده‌ام» و حال آنکه شما اطلاع دارید چه بسی بچشم خود دیده باشید که این آدم کیسه‌ای پول خرد بر کول خود می‌کشید و صبح تاشام فریاد می‌زد: «آی پول خرد، آی پول سیاه» و با این جان‌کنن روزی دو سه قرانی کاسبی می‌گرد... در صورتیکه - باور نخواهید کرد - من که وزیر عدالیه هستم یعنی عالیترین مقامیکه برای مراقبت در اجرای عدالت و اجرای قوانین در کشور گماشته شده است دو سال تمام است که حقوق حقه خود را نگرفته‌ام!

پس ببینید این مردم با این ملت بد بخت چه کرده‌اند.
چاپیدند و خانه ویران کردند آخرین شیره آن را مکیدند! ...

مثلا همین عواید گمرکات را بگیریم. امیر تومان

نظم‌السلطنه فرمانده فوج قزوین به آنچه تا این زمان سالیانه پرداخته می‌شد سالی‌سیصد هزار‌تومان اضافه نمود یعنی ماهی بیست و پنج هزار تومان و چون امسال فقط چهارماه به آخر سال مانده بود یک‌صد هزار‌تومان نقداً با بت چهارماه (ماهی بیست و پنج هزار‌تومان) فی‌المجلس پرداخت نمود. مشیر‌الدوله راعقیده براین بود که وقوع سانحه عملی بوده است. ولی درباره بی‌احترامی نسبت بشخص شاه که فرمان‌فرما زیاد تکیه می‌گرد کلمه‌ای هم بزبان نیاورد.

۴۶ نوامبر
(۱۴۷۵هـ ۱۹۹۶)

شاهزاده ملک‌آرا

ملت از شاهزاده ملک آرا وزیر جدید تجارت وعدله بعلت تند خوئی او ناراضی است. مثلاً امروز بدون هیچ موجبی و کیل عدلیه را کتک کاری کرده می‌خواست توقيفش کند. و کیل مزبور نتوانسته است ملک‌آرا را متقادع کند که هیچ کجای دنیا و کیل را در برایر تقصیر موکلین آنها کتک نمی‌زنند و موافقند نمی‌کنند.

همچنین آینده فرزندان شاه زیاد موجب نگرانی ملت است. تاکنون بهیچیک از آنان مشاغل نان و آب داری و اگذار نشده بدیمی است که دست روی دست نخواهند نشست. دیر یازود به حساب ملت فقیر کیسه خواهند انباشت و عقب‌ماندگی خود را از قافله جبران خواهند نمود.

بودگی کشاورزان

۳۴ فواهر
(۱۳۷۵مرداد)

در ایران نظام سرواژ بدان صورت که در روسیه بوده نیست و نبوده است. در ایران نوکرها و کشاورزان آزاد شناخته شده‌اند. ارباب حق ندارد آنها را بفروشد آنها آزادانه میتوانند از خدمت یک ارباب نزد ارباب دیگر بروند شغلی بسیل خود انتخاب کنند یا آنکه اصلاً خدمت نکنند. ینظر می‌اید که آزادی کاملی است. ولی این فقط بظاهر چنین است، و حقیقت امر بکلی غیر از این. نوکرها و کشاورزان ایران در عین آنکه هیچگونه قوانین رسمی درباره تعیین روابط ارباب و نوکر و وام دهنده و وام گیرنده وجود ندارد بدتر از سرفهای در حال برداشته بسیارند. ارباب بیمروت راه باز میکند که کشاورز خانه و زندگی بهم زند او را زیر بار خرج و قرض میکشاند آنگاه کشاورز یا نوکر کجا دیگر میتواند برود؟ زمین بارباد تعلق دارد. اعیانی را مالک حاضر پخریداری نیست. پولش را هم مطالبه میکند.

ربع پول هم در ایران با چنان سرعتی بالا می‌رود که برای اروپائی قابل تصور نیست. در این کشور که رباخواری نه فقط تعقیب قانونی ندارد بلکه ترویج هم می‌شود ربع ۱۸٪ نرخ کاملاً عادی بشمار می‌رود... یعنی مبلغ در مدت چهار پنجسال دو برابر می‌شود.

۴۵ نوامبر
(۱۳۷۵مر۹۱۷)

اوپاع استرآباد

دیروز فرمانفرما تمام روز را برای مذاکره با امیرخان سردار حاکم استرآباد^{۶۹} که بشاهرو دامده است در تلگرافخانه پسربرد. استرآباد شلوغ است و امیرخان سردار با وجود اصرار و تأکید فرمانفرما حاضر نیست آنجا برود. بفرمانفرما اولتیماتوم داده است که با استرآباد بر نمیگردد مگر آنکه فلان مبلغ پول فلان تعداد فوج و فلان اختیارات بوی داده شود.

۴۵ نوامبر
(۱۳۷۵مر۹۱۷)

مخبرالدوله و فرمانفرما

امروز مارتیروس خان در ورود به مدرسه نقاش باشی را ملاقات نمود که با خانواده مخبرالدوله مربوط است و تقریباً همه روزه با آنجا رفت و آمد دارد.

مارتیروس خان حقه اینطور برداشت سخن نمود:
«اینکه شنیدم راست است که مخبرالدوله استعفا نموده

است؟»

نقاش باشی که رودست خورده بود گفت:

«نه خیر استعفا که نکرده است ولی اگر بهمین و تیره ادامه پیدا کند بعید نیست که استعفا دهد. بر استقی پیر مرد را بوعده های طلائی دلخوش نموده و اکنون پیاز بر پشتیش رنده بیکنند. ایکاش رنده میکردند پیاز چیزی، آنکار را هم

نمیکنند^{۷۰} میگویند که مخبرالدوله را بفلان و فلان وزارت منصوب نموده‌اند... مردم هم گمان میکنند که اختیاراتی بوى داده شده است. کوسه ریش پهنه همین است.

بنظر من حق با مخبرالدوله است که میگوید پرای فرمان - فرما زندگی کردن یعنی تفتین نمودن . بدون آنتریک امرش نمی گذرد. در تهران بود فتنه جوئی میکرد در تبریز فتنه جوئی میکرد در کرمان هم فتنه جوئی میکرده اکنون هم بار دیگر در تهران کارش آنتریک است.»

نقاش باشی بدیمی است که گفته‌هاش صدد رصد انعکاس گفتگوی خانواده مخبرالدوله میباشد. از سخن‌ناش این طور استنباط میشود که فرمانفرما تمام اختیارات را بدست خود گرفته هرچه میکند بدون صواب‌دید مخبرالدوله است. پیرمرد را چاره‌ای نمانده جزآنکه تا مدت زمانی تماشاگر و در حال انتظار بسربرد و حرص بخورد...

...در باره صنیع‌الدوله پسر مخبرالدوله چیزی بگوشم نرسیده ولی گمان من ایست که او هم مثل پدر ناراضی است. اولا بدلیل آنکه این خانواده، خانواده‌ایست اخلاقی پدر و پسر یک روح است در دو بدن. در ثانی بین صنیع‌الدوله و فرمانفرما حساب‌خرده قدیمی نیز پرسناتیکه بالاتر از قنات فرمانفرما میخواسته است احداث کند وجود دارد که

۷۰- از مضمون کلام و توضیحی که در پرانتر نوشته است چنین بر می‌آید:
نقاش باشی گفته باشد:

«توه‌پرایش خردتمی‌کنند» و اصطلاح «بیازپریش رنسه‌کردن» روزسی نیست (متترجم).

فرماننفرما مانع آن شده و بقرار معلوم حق با صنیع الدوله بوده است: این دعوا ائیست قدیمی و بسیار شدید که حتی شاه فقید هم موفق به حل و فسخ آن نگردید.

۴۵ نوامبر (۱۴۷۵ر۹۱۲)

لجام گسیختگی سربازان

... بطور کلی در این اوخر لجام گسیختگی سربازان بطور غیرقابل مقایسه ای پیش از پیش و روز بروز رو بافزایش است. سربازان فقدان مجازات و نبودن دست مقتصدری را بر بالای خود احساس و از قید و بند آزاد شده اند.

در بازارها فضاحت های نفرت انگیزی راه می اندازند: در موقع عبور از جلوی دکاکین سبزی و میوه و کالاهای دیگر بر می دارند همین که بقال بیچاره فریاد اعتراض بلند کنند سربازان که معمولاً بدستجات دو سه نفری راه می افتنند می ایستند و زبده ترین ناسزا های چالمیدانی بسرش می بارند.. دکانداران هم هر گز در صدد شکایت بر نمی آیند چرا که میدانند با این عمل آنها را جری تر نموده و آنها هم به صورت مجازات نخواهند شد.

۴۹ نوامبر (۱۴۷۵ر۹۳۱)

کوشش فرماننفرما برای هلاکت امین‌الملک

... با غواص فرماننفرما شاه بمخبر الدوله مأموریت داده است که از امین‌الملک برادر صدراعظم تمام حسابهای دوره تصدی

را برای رسیدگی بصحت آنها مطالبه نماید. امین‌الملک در جواب مخبر‌الدوله بخونسردی و متأنت جواب میدهد که اگر میخواهید مطابق قانون و وجدان حساب و مدارک از من تحویل بگیرید من قبل باین کار مشغول شده‌ام و چهار پنج روز دیگر آماده خواهم بود. ولی اگر به نیت بهانه‌جوئی و از بین بردن من است به صحنه سازی چه حاجت؟ بهتر آنکه بگیرید و ببرید و بعنوان حساب‌کشیدن عذایم نکنید.

شاه پایا هم بتحریک همان فرمانفرما قصد داشت غیر منصفانه امین‌الملک را تحت فشار آورد ولی امین‌الملک خیلی دانا است شاه نیز نادان. اینست که شکست فاحش نصیب وی گردید. برای آنکه مطلب مفهوم باشد باید توضیحاتی اضافه نمائیم.

در ایران فهرست عبارت از چکی است که خزانه‌دار در برابر مبلغی که از وجه برات صادره از طرف شاه باقی‌مانده و پرداخت نشده است بدست معالله میدهد. زیرا که معمولاً در حین ارائه برات قسمتی ازوجه برات بگیرنده پرداخت و برای بقیه فهرستی بدست وی داده می‌شود با ذکر مواعده پرداخت مبلغ باقی‌مانده.

شاه بامین‌الملک می‌گوید:

«حال که برآته را قبول نموده‌اید و اکنون میخواهید در محاسبه بخرج منظور نمائید پس بقیه آن را مطابق فهرست‌ها پرداخت نمائید.»

امین‌الملک جواب می‌گوید:

«چگونه می‌توانیم پولی را که هنوز نگرفته‌ام پرداخت نمایم؟ من این چکها را می‌توانم بتدریج که مالیات استانها

وصول شود یا از وجود دیگر خزانه پرداخت نمایم. اگر اصرار دارید که این وجوه حتماً فوری پرداخته شود برابر مبلغ چکها وجه نقد از خزانه در اختیار من بگذارید تا فوری پرداخت نمایم. یا آنکه در حین تحویل برآتیها مبالغ پرداخت نشده را کسر و آن مبلغ را بحساب من قبول کنید که در واقع از خزانه بمن پرداخته شده است.».

با همهٔ کینه‌زهراگین فرمانفرما شاه در مقابل این دلایل محکم نتوانست که تسليم نشود.

۴۹ نوامبر
(۱۴۷۵ هجری)

اندرون یا حرم‌سرا

تصویر نمی‌رود هیچ زمانی در تاریخ ایران اندرون شاه چنان اثرات بزرگی در امور دولتی مانند دوران ناصرالدین‌شاه داشته باشد.

حرمسای ناصرالدین‌شاه متشكل از چند صد زن که اکثراً از میان متنفذ‌ترین طبقات جامعه گرفته شده بود، نه فقط باعیان و اشراف ایران که در رأس امور قرار گرفته و در خود تهران می‌زیستند بلکه حتی بادور افتاده‌ترین گوشه و کنار کشور ایران نزدیک‌ترین وابستگی خویشاوندی داشتند.

در زمان ناصرالدین‌شاه هیچ استان، هیچ شهرستان مهم هیچ ایل و طایقه، هیچ ملاک بانفوذی نبود که شهره‌ترین زیبارویان آنها نماینده‌ای در تهران در اجتماع زیباترین زیبایان نداشته باشند.

درستکاری فرمانفرما

۴ دسامبر
(۱۳۷۵مر۴۳۴)

فرمانفرما شخصی است بسیار دل نچسب و از لحاظ طرز عمل ژزوئیت^{۷۱} تمام عیار و شعار او: «هدف مجوز و سیله است». امروزها ورزشیان شاه «امانت و مبارزه بارشومخواری» است و فرمانفرما سواراین اسب میتاشد و امانت خود را برخ شاه میکشد اگرچه خود هر جاکه ممکن است اخاذی کند فرست را ازدست نمیدهد...

خود شاه نیز... زیرجلی با دو هزار و سه هزار تومان افواج را از دست یکی گرفته بدیگری میسپارد...^{۷۲}

۷۱- ژزوئیت حزبی است شب فراماسون از فرق مسیحی که بغدادی شمرد یافته‌اند بنحوی که این لغت در مجاز بمعنی مکار و غدار است.

۷۲- برای آنکه بعضی مطالب که در این دفتر خاطرات آمده برای مردمان امروز روشن پاشد پایه توضیح داده شود که در زمان سابق (قبل از قاجاریه و زمان قاجاریه تا قبل از مشروطیت) تمام درآمدها و هزینه‌ها دولت بصورت مقاطعه کاری عمل می‌شد. یعنی مثلاً چند نوع مالیات از قبیل مالیات‌های نقدی و جنسی املاک مزروعی و مالیات‌های دیگر و عوائد خالصجات و غیره مربوط باستان خراسان به حکمران استان بصورت مقاطعه واگذار و او موظف بوده مبلغ معین را وصول و پرکر پرساند. و مخارج استان مزبور هم از قبیل نگهداری قشون و غیره بطور مقاطعه بعده او بوده است که مبلغ معین از مالیات‌های وصولی را بخرج رسانده مازاد را یمنکر حواله نماید. استاندار هم در محل حکومت خود عین این عمل را تکرار و درآمدهای مالیاتی هر یک از شهرها و قراء و قصبات و دیه‌ها را بافرادی بطور مقاطعه واگذار می‌نمود ولی نه بهمان مبلغ‌ها که مطابق بنیجه باید پرکر پرستد بلکه بدو برابر آن مبالغ یعنی اگر مجموعاً دویست هزار تومان باید پرکر پرستد اقلام مالیات را به چهارصد هزار تومان بدیگران و اگذار میکرد آن‌ها مبنو به خود نوکران و کسان خود را برای وصول مالیات می‌فرستادند که هر یک سعی می‌کرد چندین برابر مبلغ تعهدی خود را وصول کنند

استواری امیر نظام

سنه ۱۸۹۶ هجری ۱۲۷۵

دسامبر ۴
(۱۲۷۵ و ۷۴۵)

... تا قبل از بلوای تنباکو و توتون پیشکار و لیعمد در آذربایجان امیر نظام بود که بنبوغ فوق العاده مدیریت و بدرایت وارade آهنین خود مشهور و قبل سفیر ایران در فرانسه بود. وقتی که ناصرالدین شاه دست بکار انحصار توتون و تنباکو شد که انگلیس‌های مکار گردنش گذاشتند

وقس علی‌هذا. مسئولیت استاندار در مقابل شاه همان بود که دویست هزار تومان را بی‌کم و کاست بمرکز بفرستد. ولی چون سلاطین هم دغل‌کاری می‌کردند و قبل از پایان سال ازکس دیگری رشوه‌ای گرفته باستانداری آن محل می‌فرستند لذا استانداران سعی می‌کردند در همان چندماه اول با اعمال حداکثر زور و اجحاف مبلغ پیشکش و

مخارج خود را تا چند سال که ممکن است بیکار بمانند درآورند. امادر باره مخراج، مخراج هر واحدی مثلاً حقوق و جبرئیه جنس فلان فوج بطور درست بشخصی سپرده می‌شد یا مجعل معینی از قبیل مالیات فلان قریبه یا عواید فلان خالصه برای خرج فوج تخصیص داده می‌شد. رئیس فوج می‌توانست از آن مرده برابر خرج فوج را برداشت تازه حقوق فوج را هم نمی‌پرداخت. بهمین دلیل همیشه افواج اعم از افسران و سربازان چندماه و چند سال طلبکار بودند.

رئیس فوج می‌توانست یقمه فلان کدخدا یا پولدار دیگری را بگیرد که فرزندش را بسربازی ببرد. آن کدخدا هم حاضر می‌شد فلان مبلغ یا همه ساله سبلنی بپردازد تاریشش را رها کند. تا نصف سربازان را با گرفتن مبلغی از هر کدام مرخص کند که پی‌کسب و کار خود بروند.

این بود که هر یک از مشاغل و پست‌ها بمانند کاکین و مقازه هاسرقفلی داشته و هر کس سعی می‌کرد با پرداختن پولی شغلی به دست آورد. اینجا فرمیده می‌شود که افواج را با دو سه هزار تومان از دست یکی گرفته بدیگری سپردن که از یادداشت کاساکوفسکی ذکر شده چه معنی دارد.

اما نگهداری این حساب با این رژیم مالیاتی و بودجه‌ای زیاد پیچیده

←

بودند امیر نظام که بسیار تیزبین و مآل‌اندیش بود فوری در کرد که اینکار بمنزله استعمار بدون جنگ ولی پایدارکشور ایران است و بنا بر این طبیعی است که با آن مخالف بود.

در سال ۱۸۹۲/۹۳^{*} که در آذر با یجان انقلابی در این زمینه تولید یافت و ملت به پیشوائی روحانیون علیه آن قیام نمود امیر نظام بشاه گزارش داد که جلوگیری از آشوب امکان‌پذیر نیست. ناصرالدین‌شاه در پاسخ امر کرد که جلوی انقلاب ملت را بگیرد و متقادع بقبول انحصار نماید.

امیر نظام که خود نیز موافق تیز باشد و آن را سبب هلاکت کشور خود میدانست با وجود همه تهدیدات و ابرام ناصرالدین‌شاه و چند روز مذاکرات تلگرافی بطور قاطع از انجام آن استنکاف نمود...

→
نبوده کافی بود حساب فلان استاندار معلوم باشد که از ابوا بجهت خود چه مبلغ پرداخته و چه مبلغ باقی است.

چه هنوز هم یافت می‌شوند اشخاصی که در تمجید و رجحان اصول حسابداری آن زمان‌ها می‌گویند بلی یک‌نفر مستوفی تمام دخل و خرج مملکت را روی چند ورق کاغذ که فرد نایده می‌شد نگه میداشته است. امروز هم اگر عواید گمرک کشور را به یک‌نفر بمقاطعه واگذار کند می‌توان تمام این دم و دستگاه عریض و طویل ادارات گمرک را مرخص نمود و یک‌نفر حساب‌دار حساب آن کنتراتچی و چند صد نفر کنتراتچی دیگر از آن قبیل را نگه دارد. (متوجه)

* بنظر اشتباه است زیرا نهضت خداحصار توتن و تباکو در سال ۱۸۹۱ صورت گرفت.

مراقبت از امین‌السلطان

۵ دسامبر
(۱۳۷۵مر ۲۷)

از امین‌السلطان بسیار واهمه دارند. در خط تهران تا قسم تمام نامه‌ها باید سر باز رو بدل شود. عمال فرمانفرما در پستخانه آنرا میخوانند پس از آن میچسبانند و بمقصص می‌فرستند.

خیانت مشیرالملک

...مشیرالملک که عمل وزیر خارجه و دست راست صدراعظم و امانتدار کلیه اسرار سیاسی وی بوده خیانتکار بی‌صفتی از آب درآمد. وی قبل از عشرت‌آباد از زمینه‌چینی سقوط صدراعظم باخبر از همان موقع بدشمنان صدراعظم ملحق و دودوزه بازی میکرده است. اکنون بین‌وی و فرمانفرما دوستی صمیمانه‌ای برقرار و فرمانفرما تقریباً همه شب شام را مهمان مشیرالملک است.

دیدار فرمانفرما از سفیرروس

۸ دسامبر
(۱۳۷۵مر ۳۰)

... فرمانفرما روترش کرده شکم‌دانده بود ولی بالاخره امروز تصمیم گرفت در دیدار سفیر روس پیش‌قدم گردید...
... سفیر روس با استفاده از موقع صعبت معلمین نظامی

روس را در ایران بمنظور درک مزءه دهان فرمانفرما بمیان آورد. وی مدح و ثنایا سرداده واظهار کرده بود که کلنل روس تعلیم قراقان ایران را بعد کمال رسانده بطوری که آرزوی بهتر از آن را نمیتوان داشت. سفیر پرسیده بود: «از این رو معلمین روس شاید کار خود را کرده‌اند و دیگر مورد احتیاج نیستند؟» فرمانفرما بدست پاچگی جواب میدهد: «خیر، خیر مایخوبی درک کرده‌ایم که بمحض آنکه روس‌ها خارج شوند انضباط دو دمیشود و بهوا میرود، برای پیاده نظام ما آئین نامه اطربیش را بهتر تشخیص داده‌ایم و دربست اختیار کرده‌ایم ولی درباره سواره نظام شکی نیست که تنها معلمین قابل قبول برای ایران روس‌ها هستند...» این سخنان فرمانفرما صادقانه بوده یا نبوده برای سفیر یکسان بود همینقدر کافی بود تضمینی بصورت جواب صریح از زبان فرمانفرما بدست آورد با تحصیل این تضمین خیالش آسوده شد...

۹ دسامبر
(۱۳۷۵) ۱۰۱

شاه گیلان

... امیر تومان نصرت‌الله خان عمید‌السلطنه... شاه گیلان بحساب میرود و عموم طوالش بی‌چون و چرا در اطاعت او ویند. حتی در غیاب وی نیز از زن او همانگونه اطاعت میورزند. حتی اگر سپاهی لااقل مهمتر از سپاه شاه در اختیار میداشت طالشیان با ولین اشاره او بلا تأمل با شاه بجنگ می‌ایستادند.

رشوه‌خواری فرمانفرما

۱۳۷۶ دسامبر
۱۴۴۰ (۱۳۷۶)

... آیا رشوه‌خواری معمول است؟ آیا فرمانفرما رشوه می‌گیرد؟ ... رئیس اصطبل توپخانه که دیگر (صدای جرق و جرق سقف بامش شنیده می‌شد^{۷۳}) برخلاف انتظار همه مردم ایران فقط درسايئه رشوه‌کلان سه‌هزار تومانی که دوهزار تومان آن‌باشه و هزارش بجیب فرمانفرما رفت برجای خود ابقا گردید.

اکنون رشوه‌خواری فرمانفرما از کثافتکاری‌های دولت گذشته هم بالاتر زده است. در روزهای اول پس از سقوط صدراعظم براستی هم انتصاباتی چند ظاهرآ بدون رشوه صورت گرفت. این کار از آن رو بودکه هرچه زودتر همان روزهای اول مهمترین مشاغل بدست اعوان و انصار سپرده شود. سپس اعصاب آرام گرفت و مغاطرات اولیه از سراین فرست طلب ردد شد. بموقعتیت جدید وغیر عادی خودخو گرفت تا اندازه‌ای زیر پای خود را محکم یافت و این عقیده مهلك در او قوت گرفت که ملت بیچاره بظلم و تعدی عادت نموده است استعداد مقاومت از اوی سلب گردیده، آنگاه طمع و ولع فرمانفرما بشدت تمام بمنصه ظهور درآمد:

مثل اینکه افسوس و پشمیانی می‌برد که آنقدر لقمه‌های چرب را ازدست داده و باشتاب تب‌آلودی در مقام آنست که جبران مافات نماید.

۱- مثلا برای حوزه ناقابل ورامین که بزور میتوان آن را محال نامید فرمانفرما دو هزار تومان از بخشدار آن گرفته است. ۷۴

۲- فوج سره بند (ولایت اهر) را در قبال دویست تومان به پسر حسام الملک (میر پنج) واگذار نموده.

اوپاچ شهربستانها

یکی از شاهزادگان بنام حسام السلطنه از فرزندان عباس میرزا بعنوان غارتگر خراسان در مدت حکومت آنسامان و بیشتر از آن بعنوان تلف کننده چهل هزار نفر از ارتش ایران که چهل سال قبل بدست ترکمانان قتل عام شدند شهرت بسزائی داشت...

۷۴- امروز صبح شصت هفتاد نفر از اهالی خار و ورامین بشهرآمدۀ تقاضای تعویض بخشدار آن جا را داشته‌اند. فرمانفرما دست پاچه میشود. او لا از ترس اینکه شاه ممکن بود بازخواست کند کمدر حکومت او آشوب آغاز گردیده، دوم اینکه تازه دو هزار تومان از شخص گرفته بود. ولی خود ورامینیان فرمانفرما را از این مخصوصه نجات دادند. در همین موقع عده هفتاد هشتاد نفری دیگر از ورامینیان از دسته مخالف سررسیده و تقاضا داشتند که بخشدار پرجای خود باقی بماند. در این وقت فرمانفرما که نمی‌خواست از دو هزار تومان تقدیمی بخشدار دل بکند سیمای جدی بخود گرفته فریاد برآورد: «ای اراذل، ای او باش! آیا شاه حق ندارد که بصواب دیده خود بخشدار معین نماید؟» سپس شخص متقارضی را که دو هزار تومان برای بدست آوردن شغل داده بود با چوب از دربیرون میکند. مثل اینست که مؤلف در اینجا اشتباه نموده می‌خواسته است بگوید که دسته مخالف را با چوب میراند). (متوجه).

پسر او مؤیدالدوله برادر زن و پسر عمومی فرمانفرما و داماد شاه فقید حاکم گیلان بود (در رشت). در همان زمان صاحب دیوان هم در خراسان حکومت میکرد. تقریباً سه سال پیش مؤیدالدوله حکومت خراسان را از چنگ صاحب دیوان بدراورد. برای حکومت خراسان صاحب دیوان بیست هزار تومان بشاه فقید پرداخته بود. مؤیدالدوله هم همیشه آرزوی حکومت خراسان را برس داشت.

باين حساب که مانند پدرش که ملیونها در چنگ بشترکمنان بچنگ آورده بود وی هم همان کار را بکند. مؤیدالدوله سالیانه هشتاد هزار تومان در قبال حکومت خراسان بشاه وعده داد. بدینه است که شاه صرف نظر کردن نتوانسته صاحب دیوان را اخراج و خراسان را بمؤیدالدوله داد. چون مؤیدالدوله پول نقد موجود نداشته بامید ملیونها هشتاد هزار تومان از ملک التجار مشهور قرض گرفت.

ولی با ورود بخراسان مؤیدالدوله بزودی متوجه شد که سخت باشتباه افتاده زمانه طور دیگری شده بنحوی که حتی هشتاد هزار تومان استقرارضی از ملک التجار را هم نتوانست در بیاورد. معلوم شد شهرستان های پر مداخل دوره پدرش از قبیل طبس (گلشن کنوئی) و قوچان و بیرجند و تون (فردوس کنوئی) اگر چه اسماً از توابع حکومت خراسان میباشند ولی در واقع و نفس الامر نه فقط خود چیزی نمی-پردازند بلکه بر عکس خود دولت بآنجاها کمک خرج میدهد. مؤیدالدوله که هنوز امید را از دست نداده و انتظار داشت که در سال بعد هم گذشته را جبران و هم جیب خود را

پرکند با هزار دوزوکلک هشتاد هزار تومن راه انداخته‌آن را وسیله ملک التجار برای یکسال دیگر حق حکومت در خراسان برای شاه فرستاد. برای جمع‌آوری هشتاد هزار تومن مؤیدالدوله دست بعمل تهورآمیزی زده تمام مالیات‌های یکساله شهرستانهای تابعه را پیش‌پیش وصول نموده بود. ملک التجار که اطلاعات دقیقی بدست آورده بود که مؤیدالدوله هرگز آن عوایدی را که پدرش حسام‌السلطنه از خراسان عاید میداشته و هزینه نگهداری ارتش را درسته بعیب میریخته است بدست تغواهده آورد و دریافت‌هه بود که مؤیدالدوله بدھکاری نیست که بتوان امید وصول از او داشت پس از دریافت وجه همه را بابت طلب خود برداشت نموده بمؤیدالدوله پیغام فرستاد که طبق قرار مدار قبلی آن پول بابت بدھی تو حساب گردید و اگر مایل هستی که من از جانب تو هشتاد هزار تومن بشاه بدهم آن را بفرست.

ناصرالدین شاه که پول بوى نرسیده بود مؤیدالدوله را احضار و بجای وی شهاب‌الملک آصف‌الدوله ایلخانی ایلات شاهسون کرد بیگلوودینانلو را بحکومت فرستاد. این شخص پس از ورود به خراسان و آشنا شدن باوضاع بوحشت آمده بشاه گزارش داد که سلف وی مؤیدالدوله از کلیه حوزه‌های ایالت خراسان مالیات یکساله را پیش‌پیش وصول نموده و اینکه هیچ نوع امکان ارسال وجه به خزانه وجود ندارد.

شهاب‌الملک سر بدیوار کوبید و کوبید تا راه حلی پیدا کرد. شروع کرد راست و چپ بفروختن مناصب و مشاغل (از آنجمله تصدی قراچخانه شهر را بچهار هزار تومن فروخت). بازهم با همه نیرنگها در آخر سال ۱۲۷۴ (۹)

مارس ۱۸۹۶) کسر محلی بمبلغ یکصد هزار تومان در بودجه
درآمد خراسان باقی بود.

۱۳ دسامبر
(۱۳۷۵ ر.۱۰۰)

بی‌بندوباری سریازان

... یک خانه اروپائی یافت نمیشود که در آنجا سر بازی
بدربانی نباشد. سر بازها علنادر کوچه ها پکارله‌گی و نوکری
می‌پردازند. سر بازها دیگر باکی ندارند که شق و رق بدن بال
خانمهای و دختر بچه های اروپائی راه بیفتند کیف و پالتلو
خانمهای و کتاب و چاشت بند کودکان را حمل نمایند.

اعتماد نظام اینطور تعریف میکرد که سالارالدوله سومین
پسرشاه بدون هیچ خجالت در دربار نعره میزند که: «این
فرمان فرمای سگ پدر سوخته همه چیزها را از این بابای
احمق من بدست خود گرفته حتی وزارت جنگ را. در صورتی که
وزارت جنگ حق من است نه این فرمان فرمای متقلب سک
گندیده».

۱۴ دسامبر
(۱۳۷۵ ر.۱۰۱)

شورای دولتی

... امین خلوت بسمت وزیر دربار تعیین گردیده است نظر
باینکه در ایران اهمیت مشاغل وابسته با شخصی است نه خود
آن شغل اینست که امین خلوت هیچ اهمیتی ندارد و مورد
توجه نمی‌باشد...

در نظر است تحت ریاست وزیر دربار شورای دولتی جدیدی تشکیل شود (!) که هیچگونه شباهتی بمفهوم شورای دولتی که اروپائیان میشناسند ندارد و از بیست و چهار نفر تشکیل می‌گردد: ۶ نفر از سفرای سابق - ۱۰ نفر از حکام مجرب سابق - ۱۰ نفر از اشخاص خبره و مطلع در رشته‌های مختلف امور دولتی از قبیل حسابداری و تجارت و نظارت و غیره منجمله چند نفر از تجار معتبر ایران...

اوپاع اندردون شاه

(۱۹۷۵، ۱۰، دسامبر ۱۴)

... بشیر حضور مطالب جالبی در باره حرم‌سرای شاه تعریف می‌کرد:

از مظفر الدین شاه هیچکس وابمه ندارد. در اندردون مدام جار و جنجال و کشمکش برپاست و حال آنکه تعداد زنان بمراتب کمتر از دوره ناصر الدین شاه است.

در زمان ناصر الدین شاه این خبرها نبود. او فقط چهار زن عقدی داشت اما زن صیغه‌اش ۱۰۶ نفر بودند که مجموعاً با خدمت کاران به ۱۲۰۰ نفر بالغ می‌گردید.

ولی چون همه این زنان تقریباً همیشه مهمان همداشتند جمعیت اندردون هیچوقت از ۱۶۰۰ نفر کمتر نمی‌شد. یک ارتش پانصد هزار نفری را آسانتر میتوان تحت فرمان نگهداشت تا ۱۵۰۰ نفر زن را آنهم از ملت‌های مختلف و طبقات مختلف و سنین مختلف. ولی ناصر الدین شاه آنها را تحت فرمان داشت آنهم چه فرمانی. همین قدر رئیس خواجگان

ندا در میداد «شاه آمد» سکوت مطلق برقرار میشد.
 شاه تمام زنها را احضار میکرد همه برای سان بیرون
 می ریختند. هرگز بهانه ای دیده نمیشد که آن یکی مریض
 است آن دیگری ناراضی است آن سومی اعصابش ناراحت
 است یا ناز میکند. مانند سواران چنگی تعلیم یافته بشپور
 حاضر باش زنها صف می بستند هریک از دیگری زیباتر
 هریک از دیگری سرو قدر ... در این موقع برای شاه فرقی
 نداشت که از زنان خود یا میهمانی باشد که برای چند دقیقه
 بدیدار خویشاوند یا دوست خود آمده است. در این موقع
 او هم بدیگران ملعق و جزو زنان حرم قرار می گرفت.

... پس از سان دیدن شاه اشاره میکرد و این دسته گل
 جاندار مانند غزالان رمیده بطرفه العین پراکنده می شد ...
 دقیقه ای بعد سلطان با عظمت در میان چنار های کهن و
 ستونهای مرمر تنها میماند.

گاهی هم زنان حرم را شاه به حیاط بیرونی احضار
 مینمود. آنوقت تنها دروازه باغ که از چوب بلوط آهن کوبیده
 شده پرنگ آبی روشن بود محکم بسته میشد خواجهگان سیاه
 با چشمان سفید و دندانهای براق شمشیر پدست برآول
 می ایستادند. زنها در باغ پراکنده میشدند و هریک بفرار خور
 سن و سال و مزاج و رسوم ایلی خود ببازی و تفریح اشتغال
 میورزیدند.

مخصوصاً شاه بسیار دوست میداشت ترسو ترین و فغان بر -
 آرتین زنان و خواجهگان را در قایق بنشاند و در استخراج
 بیندازد. زنها بهم دیگر و به خواجهها و بلبه قایق چسبیده
 جیغ میزدند بالاخره هم بباب میافتادند. ولی عمق آن استخراج

و سیع دریاچه مانند تاسینه بیشتر نبود و خطر غرق شدن وجود نداشت.

شاه قمهقهه سرمیداد دیگران نیز، شاه خوشحال بود دیگران هم. شاه انعام میداد گیرندگان عرش را سیر میکردند و معروف شدگان حсадت میورزیدند ولی جرأت نمیکردند ابراز نمایند و آنان نیز تظاهر بخوشحالی میکردند.

چنان بود که هرگز در حرمسرا صدائی علیه رفتار مستبدانه شاه بز نخیزد ولی این تقلاها همان آن ریشه بر میشدند و مقصص بمجازات خود میرسید دوباره اوضاع بحال عادی بر میگشت.

ولی مظفر الدین شاه بینوا جرأت جیک زدن جلوی زن خود حضرت علیارا ندارد.

ناصرالدین شاه هم زن عقدی داشت بسیار نامدارتر با استعدادتر بعلاوه دارای عنوان ملکه که انس الدوّله نام داشت. آن بتمام معنی پیشکار یعنی شریک سلطنت ناصرالدین شاه بود. در حالی که حضرت علیا در میان مردم بعنوان جادوگر و الله غدر و بلای جان ملت بشمار می‌آید انس الدوّله در تمام ایران نام نیک و خاطره بسیار شیرین از خود بیادگار گذاشته است. ناصرالدین شاه انس الدوّله راحتی در مسافرتها به مرآه می‌برده ولی وقتی بمسکو رسید ملاحظه کرد که مسافرت ملکه چادر پیچ باید چشم کفار بدونیفتند مشکلاتی در بردارد که از بردن او بارو پا صرف نظر و به تهران برگرداند.

... نگهداری یک چنین حرمسرا ای بزرگ و پر خرج هم از سیاست‌های ناصرالدین شاه بود... باداشتن نمایندگانی از

تمام طوایف وطبقات کشور مختلف القبائل خود بوسیله زنان
مزبور:

اولاً بادور دست ترین و سخت راه ترین گوش و کنار کشور
خود ارتباط خود را حفظ می نمود.

دویم در بسیاری از مردم ایجاد علاقه و آنها را بخود جلب
می نمود و می فهماند که هیچیک از اتباع خود کناره گیری
نمیکند. زن شاهشدن هم افتخار بزرگی است که هر کس را
بدان دسترسی نیست.

سوم بوسیله زنان خود از کلیه آنچه در سراسر کشور صورت
می گرفت اطلاع می یافت.

چهارم مکرر اتفاق میافتد که بوسیله زنان خود با
خویشاوندان متنفذ و نافرمان آنها بگفتگو می پرداخت گاهی
آنها را بمقاصد سیاست عنوان دیدار قوم و قبیله بماموریت
می فرستاد یا خویشاوندان آنها را بیهانه عیادت از فلان زن
که بیمار شده یادلش تنگی شده است احضار می نمود.
پنجم اینکه بعضی از زنان اساساً حکم گروگان را
داشتند ...

موضوع محل‌ها

عوائد دولتی در ایران از دو منبع مختلف بدست می آید:
الف) قسمتی از مالیات‌های فلان استان یا شهرستان
بموجب فهرستی که دستور العمل نامیده می شود برای مخارج
معینی که در آن دستور العمل ذکر شده اختصاص داده می شود.

یعنی هر شخص حقوق بگیری برای هرسال منبع مشخص و ثابتی دارد که آنرا در اصطلاح محل می‌گویند.

این محل‌ها بتقاضای گیرنده وجهه با موافقت دولت ممکن است از استانی باستان دیگر انتقال داده شود (البته از اول فور دین هرسال). استانی که محل حقوق شخص معینی در فهرست آن قرار می‌گیرد بهمان میزان از مالیات استان را دیگر بدلت نمی‌پردازد.

طرف مقابل هم یعنی استانی که رقم حقوق کسی از فهرست آن حذف شده باید همان مبلغ را نقداً بدلت پردازد یا بمحض حواله‌های دیگر بمصارف معین دیگر برساند. بدین طریق جمع کل عوائد دولت ثابت و برقرار می‌ماند. ولی این فقط یک قسمت از حقوقات است که از محل‌های ثابت و معین و اسمی پرداخته می‌شود.

یک موضوع خاصی که در نظر اروپائی عجیب و در بادی امر حتی نامفهوم می‌باشد.

بقیه اشخاصی که مقرری دولتی دارند حقوق خود را مستقیماً از خزانه دریافت مینمایند. استانها و شهرستانهای متعلقه خود را بخزانه عمومی دولتی پرداخت تموده و دیگر طریقه و محل مصرف آن به آنها ببطی ندارد.

بدین طریق بقیه مقرریها را که محل معینی ندارند خود دولت از خزانه‌داری پرداخت مینماید.

همین نیمه دیگر حقوقات را که مستقیماً از طرف دولت از خزانه عمومی باید پرداخت شود فرمانفرمایی خواهد تاماً و کمالاً از صاحبان حقوق قطع کند که مبلغ معنابه‌ی در

حدود دوکرور تومان میشود.^{۷۵}

اجرای این دو برنامه^{۷۶} بخصوص آن دویمی در حال حاضر مخصوصاً باین دولت ضعیف و بی اعتبار و نامشہور مطلقاً قابل تصور نمی باشد.

حتی ناصرالدینشاه بانیم قرن سلطنت که چندین بار در این زمینه تلاش های مجدانه بعمل آورده بود هر بار نه فقط مجبور بعقب نشینی شده بلکه مجبور گردیده با امتیازات جدیدی عصباتیت مردم بخصوص علم را ساخت نماید.

صدراعظم نه فقط باکسر مستمریات موجود مخالف بود بلکه بر عکس بعد از بلوای تباکو مجبور گردید برای بستن دهان آخوندها عده ای از آنان را مستمری تازه برقرار و عده ای را بمستمری های سابقشان بیفراید.

اینست که با وجود آنکه کشور ایران بابت الغاء امتیاز تباکو پانصد هزار لیره جریمه دادنی بود و هیچ محل جدیدی هم در اختیار نداشت ناصرالدینشاه مجبور شد پاز مستمری های جدیدی از خزانه عمومی دولت برقرار نماید.

۱۵ دسامبر
(۱۳۷۵، ۱۰، ۲)

عشوقه شاه

... امان‌الله‌میرزا در بسارة خواهر ذویم فرمانفرما چنین حکایت کرد:

۷۵- مالیات های مستقیم در ایران ازته کرور (۴/۵ میلیون) تومان تجاوز نمیکند و از این مبلغ لااقل سه چهارم آن بروجانیون که در ایران قدرت بزرگی را تشکیل میدهند تعلق می پذیرد.

۷۶- میلوم نیست مقصود مؤلف از برنامه ذویم چیست. (ترجم)

«خه اهر ذریعی فرماننده ما یعنی خواهر حضرت علیا با اینکه سی سال بیش ندارد سه بار شوهر کرده و شوهر سوم او وکیل‌الملک است^{۷۷} که فعلامنشی حضور مظفر الدین شاه میباشد. شاه سخت خاطر خواه او است و باوی بس میبرد.

زنی است بی‌اندازه تسلط طلب. از این جمیع هیچ تعجبی ندارد که شاه بی‌اراده و صدد رصد زیر فرمان او قرار گرفته باشد اینست که درحال حاضر زن وکیل‌الملک دایر مدارکشور ایران است: کلیه دستخطها، همه تقاضاها، تمام انتصابات خلاصه هرچه بخواهد نکول در آن راه ندارد.

بنشانه علاقه ملوکانه شاه کلیه تیول املاک و دهاتی را که در زمان ناصرالدین‌شاه تعلق بعزيز‌السلطان عزیز کرده ناصرالدین‌شاه داشت باین خانم واگذار نموده است.

۹۴ دسامبر
(۱۴۰۹-۱۴۷۵)

نارضائی فرزندان شاه

... پسران شاه ناراضی‌اند که چرا شاه مشاغل چرب و مؤثر به آنها واگذار نمیکند. شاه سالی پانزده هزار تومن مواجب برای آنها مقرر نموده است و السلام. نایب‌السلطنه در حیات شاه فقید هفتاد هزار تومن دریافت میداشت اینک فقط سالی بیست و پنج هزار تومن دارد.

۷۷- این وکیل‌الملک برادر نظام‌الدوله حکمران شیراز است که سابقاً سفیر ایران در پترزبورک بود برادر دیگر او علام‌الملک سفیر ایران در استانبول میباشد که وی هم سابقاً سفیر پترزبورک بوده است.

مدیان پست صدارت

۱۴ دسامبر
(۱۳۷۵مرد)

... هنگامی که صدراعظم سقوط نمود بعنوان کاندید صدارت

از سه نفر متنفذین وقت:

۱- فرمانفرما.

۲- عینالدوله.

۳- حکیم‌الملک اسم برده میشد.

فرمانفرما موقتاً زمام امور را بدست گرفت. عینالدوله فعلاً بمناسبت غیبت از تهران و تبعید موقت سیاسی «بجنگل مازندران» تحت الشعاع قرار گرفته است. اما مدعی سوم صدارت علی رقم انتظامات عمومی بصف مقدم بیامده و بعللی که هنوز کاملاً روشن نشده است بفرمانفرما پیوسته. چنین بنظر میرسد که هنوز دارودسته کافی بدست نیاورده و موقتاً به آنکه قویتر است ملحق گردیده. و در حال حاضر نیز حرفة مطمئن‌تری را برگزیده و مشغول پول جمع کردن است. از تاریخ ورود به تهران تاکنون چهل هزار تومان بیانک‌سپرده است. شاه‌سالی پنج‌هزار تومان حقوق و سیصد خوار ذخیره گندم (بارزش ۱۵۰۰ الی ۲۰۰۰ تومان) برای وی مقرر کرده. بعلاوه بسمت وزیر ساختمان^{۷۸} تعیین گردیده که بسته به کمیت و کیفیت بناهای دردست ساختمان است و ممکن است مداخل سالیانه‌ای از شش هزار تا بیست هزار تومان در بر داشته باشد...

۴۰ دسامبر
(۱۳۷۵ ر. ۱۰۰)

تقلب در ضرب مسکوکات

... رئیس سابق ضرابخانه حاج محمدحسن ۷۹ اولین متمول ایران متهم است باینکه چندین کرور مسکوک مسین کم عیار و تقلبی اضافه بر کنتراتیکه با دولت داشته است سکه زده است. بتا براین دوازده کرور تومنان بابت جبران مقدار زاید بر قرارداد از اومطالبه مینمایند.^{۸۰}

ضرراین کار و اثرات محسوس آن برای کسانیکه سردر این حقه بازیها ندارند چیست؟ اثرات آن اینست که نرخ پول سیاه در بازار (یعنی در مبادلات) از بیست‌شاهی برابر یکقران نقره به بیست و پنج‌شاهی تنزل نموده ...

۷۹ - کسیکه جاده آمل تامحmodآباد در کنار دریای خزر به‌وی تعلق دارد و کسی که می‌خواست بین تهران و آمل جاده شوسه بگشود.

۸۰ - فعل و افعال تقلب آمیز حاج محمدحسن بدین شرح است: وی تقبل می‌نماید که مبلغ معینی مسکوک مس ضرب کند و تحویل دهد، ولی بجای ضرب مسکوکی که ارزش اسمی آن برابر ارزش واقعی باشد مسکوک کم عیار تقلبی سکه می‌گردد است که ارزش واقعی آن کلی کمتر از ارزش اسمی مسکوک بوده فرض کنیم حاج محمد حسن خان تعهد نموده بود شصت کرور پول مس ضرب کند و همان شصت کرور را ضرب و بخزانه تحویل نموده است. روی کاغذ حساب درست است و ایرادی ندارد ولی بعداً معلوم گردید که مسکوک تحویلی او فقط چهارپنجم آن مبلغ ارزش دارد بعبارت آخری برای ضرب یک‌سکه پنج شاهی فقط چهارشاهی مس کم عیار (مخلوط با چدن) مصرف و در عین حال در وزن سکه هم تقلب می‌نموده. یعنی برای ضرب شصت کرور فقط مبلغ چهل و هشت کرور (با احتساب و دستمزد وغیره) مصرف نموده و دوازده کرور استفاده نموده است که در حال حاضر از حلقومش بیرون می‌گشند.

در ۲۳ دسامبر ۱۸۹۶ دیماه ۱۲۷۵ در تهران یک قران نقره برابر ۲۵ شاهی مسکوک مسین بود... بادر نظر گرفتن جمع مبلغ مسکوک تفاوت یک پنجم یا ۲۰ درصد آن که حاج محمدحسن خان بجیب زده است ۱۲ کرور تومان میشود.
حال میتوان مجسم نمود که در گذشته که در هر استانی خرابخانه ای دایر و قیمت پول سیاه به هفتاد هشتاد شاهی برابریک قران میرسید چه تقلبات عظیمی صورت میگرفته است.

حاج محمدحسن جدا از پرداخت پولیکه فرمانفرما مطالبه مینماید استنکاف نموده از این جهت او را توقيف کرده است. ولی پیرمرد پابرجا ایستاده میگوید یکشاهی هم نخواهم پرداخت.

بموازات این امر اقداماتی بعمل آمد که پسر حاج محمدحسن را که برای امور تجاری پدرش بار و پار رفته و پدرش او را تلگرافی با ایران خواسته بود تحت توقيف در آورند... وقتی پسر حاج محمدحسن را به تهران آوردند با او تکلیف نمودند که پدر را متقادع کند ولی او هر چه تلاش کرد در پدر مؤثر نیافتاد.

... میگویند که از دوازده کرور مورد مطالبه از حاج محمدحسن بصد هزار تومان فرود آمده است یعنی یک شخص مبلغ اولیه. ولی پیرمرد لجوچ از دادن آنهم خودداری مینماید... دوباره یقه پسر را چسبیدند که یکصد هزار تومان را او بپردازد. او جواب میدهد که با کمال میل حاضر است ولی خود او شخصاً مالک یکشاهی هم نیست. در اینجا فرمانفرما پسر حاج محمدحسن را مجبور کرد که یکصد هزار تومان را

حواله بعهدۀ تجار دیگر بنویسد که از آنها وصول کنند. وی نیز فوراً حواله را نوشته ولی در عین حال گفت که بدون امضاء پدرش کسی یکشاھی هم در برابر حواله او نخواهد پرداخت ولی حاضر است پیش پدر برود بلکه او را از سرقوز پائین آورد.

پیر مردیک دنده باز هم جواب داد: در اینجا فرمانفرما بغضب درآمده با دیگر همکاران چنین تصمیم گرفتند که چون حاج محمدحسن در اطاق مفروش و مرتب که پلو و قلیان و قهوه برایش می‌آورند و نخاری همیشه روشن است و دوستانش بلامانع اور اسرگرم می‌کنند خیلی خوش می‌گذرد لذا برای درهم شکستن یکدندگی او ویراباطا دیگری چند قدم پائین تر باید انتقال داد یعنی بد خمه‌ای سرد و تاریک که بجای قالی بحصیر مفروش شده است.

سفیر فرانسه (بالرو) و متعاقب او اکثر سفرای خارجه که نمیتوانستند مستقیماً مداخله و از این عمل جلوگیری کنند بدولت ایران اخطار کردند که بیشتر معاملات و مبادلات پولی خارجیان با ایران یا مستقیماً توسط حاج محمدحسن یا با واسطه او صورت می‌گرفته و با توقیف او معاملات متوقف و خارجی‌ها خسارات هنگفتی متحمل می‌شوند. از این‌رو سفرا از دولت ایران خواستند که یا حاج محمدحسن را فوراً آزاد یا تضمین از طرف دولت ایران داده شود.

۴۲ دسامبر
(۱۳۷۵ ر. ۱۰۰)

پاسخ شاه هنوز معلوم نیست...

... حاج محمدحسن موفق گردید بدینشکل با دولت تراضی نماید که هشتصد هزار تومان بدولت بپردازد ولی البته با اقساط و مشروط یا نوع نیرنگها و راه فرار بازگذاشتند. ها. و در باره تنزل مسکوک مس در بازار هم حاج محمدحسن تقبل نمود ترتیبی فراهم نماید که باز پرخ رسمی بیست شاهی برای بر یکقراران پرگرداند.

... این وعده‌ها را میدهد فقط برای اینکه مهلتی بددست آورده. شکی نیست که چه فرمان‌نفرما چه دیگر زمامداران روز بخوبی میدانند که تمام اینها حقه بازی جدید ورنگ کردن است.

ولی چاره ندارند جز اینکه تظاهر کنند که باوردارند تا لااقل هشتصد هزار تومان را که بی‌اندازه مورد نیاز است ناخنک بزنند.

بدیهی است که در سراسر ایران یکنفر هم یافت نشده حتی خودشاه که این اندازه ساده‌لوح و نزدیک بین باشد ونداند که همه این هشتصد هزار تومان تا آخرین دینار نه برای ثبتیت نرخ بلکه برای مصارف دیگر شاید فقط برای حوائج شخصی این تازه بدوران رسیده‌های بیشترم بکار برده خواهد شد. بالاتر از آن حتی اگر هم حاج محمدحسن همه دوازده کرور مورد مطالبه را می‌پرداخت دیناری از آن بمصرف باز خرد کرورها پول خرد تقلیبی و برقرار نرخ رسمی نمیرسید.

یادداشتی درباره نان تهران

تا قبل از قحطی عمومی سال ۷۲/۷۱ که در ایران رخ داد سهم اربابی مأخوذہ از کشاورزان (با استثنای جزئی) عبارت بود از یک پنجم مجموع محصول برداشتی از اراضی دولتی و ملاکین هم قیمت سه پنجم از محصول املاک خود را نقداً پرخ یازار دریافت مینمودند. حسوق و جیوه قشون و مستخدمین را هم دولت جنساً تأدیه مینمود. کشاورز برای پرداخت سهم اربابی مستخدمین برای تأمین حوائج زندگی گندم و جو خود را بفروش میرسانیدند نان هم ارزان بود و یکمن شش شاهی فروخته میشد.

بعد از قحطی اعقل عقلای قوم بشاه توصیه کردند که انبارهای غله دولتی تأسیس نماید و اقلاً معادل مصرف شش ماه تهران در این انبارها ذخیره نگهدارد (اگر چه قبل از اینبارهای وجود داشت ولی مقدار ناچیزی احتیاطاً در آن ذخیره میشد) برای تأمین جنسی این انبارها تصمیم گرفته شد که از کشاورزان خالصه واژ ملاکین مالیات جنسی نیز عین گندم و جو مأخوذ و همه را در این انبارها تا محصول جدید نگاهدارند. با برداشت محصول غله پارینه را بنانواهای بفروشنده و گندم تازه را انبار نمایند. بظاهر تمام این اقدامات باستی بسیار سودمند باشد ولی از عمل طور دیگر درآمد. سال اول قرارشده این گندم‌ها از قرار خرواری پنج تومان بنانوایان فروخته شود یعنی بهر نانوایی دو سه خروار

دولتی میدادند که بقیه راهم از بازار خریداری و نان را منع هشت شاهی بفروشند. از آنجاییکه متصدیان انبارها همه نوع تقلب و سوءاستفاده معمول داشته یعنی خاک و هر نوع آشغال دیگر بگندم خالص مخلوط مینمودند و از طرف دیگر حکام نانواها را باعوارض مختلف سرکیسه میکنند نانواها هم شروع کردند بفروختن نان خراب و باکسر وزن. مردم ابراز عدم رضایت مینمودند و دولت هم برای رفع عیب کار را خراب تن میکرده و بالاخره اجازه داده شد که نرخ نان را نانواها از ۸ شاهی به ۱۲-۱۴ شاهی بالا ببرند.

سال بعد مصلح خیراندیش بگوش شاه خواند که از انبارهای شاهی روزی سیصد خروار گندم بنا نواها داده میشود. اگر خرواری یک تومانی به پنج تومانی اضافه شود شاه روزی سیصد تومان اضافه درآمد خواهد داشت. به نانواها هم ممکن است اجازه داده شود منتها دوشاهی دریکمن ببهای نان بیافزا یند. شاه بوسوسه افتاد و موافقت نمود. حکام ولایات همچه از حیث و انmod کردن اینکه انبارهای دولتی تأسیس نموده اند چه از حیث فروش آن بنرخ دلخواه به شاه تأسی جستند.

دو سال بعد شاه خرواری یک تومان دیگر بقیمت گندم تحويل از انبار ویک من دوشاهی بنرخ افزود. خلاصه قیمت گندم را به هشت تومان و نان را بشانزده شاهی رسانندند. مردم شاکی بودند. شاه دستورداد از قیمت نان کسر شود ولی از خرواری هشت تومان گندم دولتی راضی نشد تخفیف دهد. نانواها بست نشستند. آنوقت رسماً اجازه پنج سیر کم فروشی

در هر یک من نان به آنها داده شد تا اسماً نرخ نان چهارده
شاھی بماند.

۲۸ دسامبر
(۱۴۷۵مر ۱۰۴۰)

آزمندی امین همايون و امین‌الملک

امین‌همايون در زمان ناصر الدین شاه متصدی آبدارخانه شاهی متصدی کلیه کاخهای مسکونی شاه و کلیه اموال موجود در آنها بود با استثنای موزه (موزه را خود شاه مهر و موم می‌کرد و تصدی آن با امین‌الملک بود) امین‌همايون علاوه بر آن تصدی مسجد سپه‌سالار و قصر سپه‌سالار (موسوم به پهارستان) و کالسکه‌خانه سلطنتی و اصطبل سلطنتی و اسبهای سلطنتی و ضرایخانه و چندین خرده مشاغل دیگر را بعهده داشت.

غار تگری بیشتر مانه این آقا براستی خیرت‌آور است باندازه که مورد اعتراض دیگر غار تگران از همقطاران خود او می‌باشد.

مثلاً بمناسبت جشن پنجمین سال سلطنت ناصر الدین شاه که در ۲۶ آوریل ۱۸۹۶ (۱۴/۶/۱۷) قرار بود بر پا شود.

بامین‌همايون بیست و پنج هزار تومان برای مخارج مهمانی واز آن‌جمله دو هزار تومان فقط برای مشروبات فرنگی اعتبار داده شده بود این جشن و همچنان مهمانی‌ها به مناسبت فاجعه ۱۹ آوریل ۱۸۹۶ (۱۴/۶/۱۲) صورت نگرفت و بنابراین همه مشروبات نیز می‌باشد. دست نخورده مانده باشد. ولی اثری از آثار آن بدست نیامدو بنظر میرسد اصولاً خریداری نشده بود. در پاسخ این سؤال که مشروبات را چه

کرده است امیر همایون جواب میدهد که بدستور صدراعظم بین سفارتخانه های خارجی تقسیم گردیده (مطلقاً دروغ): با بت دوازده روز اقامت منيف پاشا سفیر ترکیه در بهارستان امین‌السلطان صورتحسابی بمبلغ هفت هزار تومان آرائه نموده. و بت چهل روز اقامت صدراعظم در دربار (از ۱۹ آوریل تا ۲۹ سنه ۱۸۹۶ ۱۲/۳/۲۱ تا ۱۲۷۵) صورت خرجی بمیزان چهل هزار تومان یعنی درست روزی هزار تومان فقط برای شام و ناهار تسلیم نموده در صورتیکه روزانه بیش از پنجاه شصت تومان خرج نمیشد.

اینک امین‌الملک هم درانتظار نوبت خود بسر میبرد. مطابق مدارک رسمی بطوری ماهرانه حساب پس داده که نه فقط از پرداخت مبالغ درشتی که فرمانفرما انتظار داشت معاف شد بلکه پنجاه هزار تومان هم از خزانه طلبکار گردید. ولی این مهم نیست امین‌الملک از این میترسید که گریبان او را مانند حاج امین‌السلطنه^{۸۲} از راه دیگری پچسبند.

همه میدانید که امین‌الملک از هر رقم مستمری و حقوق و بطور کلی از هر پرداختی تومانی دو سه قرانی کسر مینمود. رقمی که سربجهنم میزند. مدرک کتبی ممکن است که بدبست نیاید معدله کیا فتن او دشوار نخواهد بود. هزاران نفر از خسارت دیده ها میتوانند اتهامات واردہ بامین‌الملک را به زورستانی و اختلاس و ارتشاء بقید قسم قرآن تأیید و هزاران شهود بیغرض بمحکمه بیاورند... همین است که

۸۲... بگمان حاج امین‌السلطنه اشتباه است و باید حاج امین‌الضرب باشد.
(متوجه)

امین‌الملک این اندازه بجان خود اندیشناک است. مضافاً اینکه امین‌الملک شخصاً آدمی پست و غدار و سردبیر خورد و خودخواه و خسیس و بعد جنون طماع است و همه را از خود متنفر می‌کند...

شک نیست که در آتیه نزدیک این تومانی دو سه قران را که بیلیون‌ها بالغ می‌گردد بالاخره از گلوی امین‌الملک بیرون خواهند کشید. در واقع امین‌السلطان پدر او بهیچوجه ثروت فوق العاده نداشت و پس از تقسیم مالش بین چهار فرزندش ارثیه‌ای که برای امین‌الملک، باقی گذاشت حتی بچند ده هزار تومانی هم نمیرسید. پس این خانه‌هائیکه فقط در تهران بیک ملیون تومان میرسد صرف نظر از املاک و دهات و سرمایه نقدی چندین میلیونی از کجا است؟

سال ۱۸۹۷
مذاکره با فرماننفرما

... قبل از شروع بمذاکره اظلهار داشتم که پیشاپیش اخطار می‌کنم باین نیت آمده‌ام که همه چیز را بدون مجامله و بدون کتمان روشن نمایم. ناصر‌الملک و فرماننفرما هردو تصدیق کردند که همینطور باید باشد. حتی فرماننفرما خود بمن حق داد بی‌پرده‌پوشی هرچه دارم بگویم و اینطور بیان نمود: «اگرچه پدرم کمتر از شاهزادگان دیگر بمن رومیداد ولی معذالت من خود اقرار می‌کنم که ما عادت شنیدن حرف راست و سخنان ناخوشایند نداریم و طرز حکومت بی‌بندو بارها

در ایالات مارا بکلی خراب و فاسد میکند. در حکومت‌ها
مثلا من بخواهم پنجنفر را میکشم بخواهم از پنجاه نفر دوباره
مالیات میگیرم بخواهم حشم فلان ایل را بзор میگیرم...
واینهمه نه فقط موآخذه‌ای در پس ندارد بلکه تا ما اقتدار
داریم کسی جرأت آنرا ندارد که یک کلمه در این باب زبان
بگشاید. فقط از شما است که من انتظار دارم حقیقت عربیان
و بی‌پروا بشنو. خواهش دارم ملاحظه مرا نکنید و بی‌پروا
سخن بگوئید».

منهم از این حقی که این مرد دوران یافته بی‌حیا با کمال
بی‌احتیاطی بمن داد بنحو اکمل استفاده نمودم. مذاکرات ما
 ساعت ۷ بعد از ظهر شروع و ساعت ۳ بعداز نصف شب خاتمه
یافت یعنی هشت ساعت بلا انقطاع ادامه داشت از این‌رو
میتوان حدس زد که مذاکرات ما تا چه حدی حاد و باحرارت
بوده است.

من تصمیم گرفتم قبلاز آنکه عقیده فرمانفرما را
بپرسم تمام خدماتی را که بریگاد قزاق در تحت ریاست من
توانسته است انجام دهد یادآوری نمایم سپس گوشزد نمایم
در آتیه نیز بریگاد قزاق مورد حاجت ایرانی خواهد بود
علی‌الخصوص بمناسبت مرض طاعون که احتمال بروز آن
در تهران می‌رود. پس از بیان این‌مقدمه تصمیم گرفتم با کمال
بی‌پروا ای تمام نارضایتی‌های خود را از دل بیرون بریزم...
گفتم:

«بلوای تباکو را بخاطر بیاورید بیش از چهار سال
نیست.

بمحض احساس علامت اولیه اغتشاش ناصرالدین‌شاه قبل از همه بدنبال گلنل (شنه‌اور) روسی فرستاد ولی او بجای آنکه دستور جمع‌آوری قزاقها را پدهد بجای آنکه حراس است قصر سلطنتی را که بی‌محافظ مانده بود و حفاظت خود شاه را بعیده بگیرد حتی بنزه شاه نرفته مارتیروس‌خان را بجای خود فرستاد. خودش هم بریگاد را جلو قزاقخانه جمع کرده بکار استنطاق قزاقها پرداخت که کی طرفدار شاه و دولت است کی طرفدار ملت‌ها است کی مطیع است کی مطیع نیست. (رمیزوف) در این موقع در حال مستی در حیاط قزاقخانه بنشانه‌زنی مشغول بود. آن‌دیگری نیکولکازاسیپکین دکاندار در لباس چرکسی^{۸۳} بچکه شراب را برای قزاقها از انبار بیرون کشیده و در این موقعیت وحشت و دهشت بیدمستی پرداخته بود.

در همین موقع جمعیت نایب‌السلطنه را که حکمران تهران وزیر جنگ و مقتصدرترین فتنه‌خواه فرزندان ناصرالدین‌شاه بود از اسب پائین کشیده و در میدان توپخانه خرکشش میکردند.

اگر در این موقع کرم‌نام راهزن افسانه‌ای قفقاز مانند قرقی سرنریزیده بود که به مرادی دار و دسته‌اش نایب‌السلطنه

۸۳- لباس چرکسی عبارت از فرم مخصوص قزاقها در ایران بود و در روسیه لباس ملی تعدادی طوایف و ایلات جنگی و سوارکار و بزن‌بهادر. از اینرو قرم چرکسی لباس بهادران و موردن احترام شمرده میشد و مقصود نویسنده از عبارت دکانداری در لباس چرکسی اینست که وی لیاقت پوشیدن آنرا نداشت. اسمی دیگری که بدون ذکر مشاغل آن‌باذکر نموده است افسران روسی میباشند که قبل از مؤلف دائم تعليمات قزاقخانه بوده‌اند. (متترجم)

را بر روی زین اسب خود آنداخته و بدر بار پرساند جمعیت او را همانجا قطعه قطعه کرده بودند.

قزاقها در این موقع چه میکردند؟ آنها هم اشتغالهای جدی داشتند. یساول رمیزوف به تیراندازی اشتغال داشت که در پایتخت ایجاد وحشت و هراس نموده و مردم که صدای تیراندازی از داخل قزاقخانه میشنیدند گمان میکردند الان است که توپخانه هم به شلیک خواهد پرداخت.

نیکولکاز اسپیکین با جدیت تمام شراب مفت میخورد و میخورانید. خود کلنل شنه اور فرمانده هم که دیگر کسی اطاعت نمیکرد همه را رها کرده بنزدزنش (مگر امدو زودنا) رفت. زنیکه در همه ایران مشهور بود.

آن زن هم آن قهرمان مردانه را خوب شپلک کاری نمود که چرا در این موقع بحرانی زنش را تنها گذاشته است سپس درها را قفل نمود دیگر همسر متهم را تا پایان بلوای اجازه خروج نداد. قزاقخانه را بعهده یساول^{۸۴} رمیزوف واگذار کرد...

از این بلاصاحبی و کیل الدوّله پررو و نالایق محبوب نایب‌السلطنه که تا آن تاریخ منفور شاه بود و او را بخود راه نمیداد خوب استفاده نمود که از این خوبتر نمیشد. عده‌ای از او باش مثل خود بی‌ناموس را دور خود جمع کرده بهم‌دستی نایب‌السلطنه رل منجی شاه و منجی و طرز را بازی کرد. توده جماعت بی‌نظم و بی‌شعور نیمی دست خالی

^{۸۴} یساول منصب نظامی معمول در میان قزاقهای روسیه بود تقریباً در ردیف سروان. (متترجم)

نیمی چوب بdest آماده بود که بدربار بریزد نایب‌السلطنه لباس و صورت بگل آغشته نیمه جان افتاده جرأت حرکت کردن نداشت خود ناصرالدین‌شاه هراسان و سرگردان بر عرب از قزاقخانه که آنهمه امید بدان بسته بود استمداد مینمود. جمعیت تهدید کننده نعره میزد و در قصر را میشکست... وکیل‌الدوله بکسان خود فرمان شلیک داد اجساد شصت کشته سوای زخمی شدگان زینت‌افزاری خیابان مجاور قصر گردید. منصب امیر‌تومانی و تمثال همایونی الماس‌نشان باین دلاور نجات دهنده شاهان مزددست داده شد.

حال ببینیم لشکر تبریز که حضرت‌اشرف از اکثر نقاط آذربایجان احضار فرموده بودید تحت فرماندهی ژنرال واگنر هنرمند شما در همین موقع چه هنرنمائی کردند. او خود با خودستائی از نفوذ خود در لشکریان شخصاً بمن‌حکایت کرد که: «همینکه شورش شروع شد من همه سربازان را بمیدان راندم درها را بستم و دو هفته تمام آنها را در آنجا نگاه‌داشتم بدون اینکه بیکنفر اجازه خروج بدهم. نفوذ قدرت را ببین که حتی یکنفر هم نافرمانی نکرد و همینطور گله‌وار در تمام مدت اغتشاشات تبریز در میدان ماندند». براستی که سرمشق درخور ستایش است!

بزرگترین ترس شما از خود قشون بود. با این احوال نگهداری این‌گله او باش اساساً چه ارزش دارد؟ بنظر من اگر اینها سپاهیان واقعی بودند می‌بایست تمام شهر را بوسیله آنها اشغال و سکنه را از چپاول و شورش و عصیان حفظ نمایند نه اینکه مانند گوسفند بداخل چهاردیواری برآیند.

... نگفتم ولی همینطور در تمام مدت مذاکرات بربزبانم سنگینی میکرد که مدت قلیلی قبل از بلوا فرمانفرما تمام نفرات توپخانه را بلا استثنای مرخص واز آن با بت از هرنفری سه تومان گرفته بود. وقتی که فرمانفرما افراد را قبل از اتمام مرخصی که بازخریدکرده بودند پس از اطلاع از اینکه چه منظور آنها را احضار کرده‌اند گفتند که ما حاضر نیستیم با علماء بجنگیم. بعلاوه تو حق نداشته‌ای مارا قبل از سرسید احضار کنی ما پول دادیم. در عوض چه بما میدهی؟ یک قبضه شمشیر. آنرا باستان. با این سخن شمشیرهای خود را جلو فرمانفرما گذاشته خارج میشدند. فرمانفرما هیچ اقدامی علیه آنها جرأت نکرد مظفرالدین‌شاه جای خود دارد.

بعد به سخنان خود ادمه دادم: «من هرگز در این فکر نبودم که در اداره امور مملکتی دخالتی کرده باشم واز این کارکناره‌جوئی میکرم. ولی وقتی مجبورم کردن که حفاظت نظم و ترتیب شهر را بعهده بگیرم ناگزیر بامسائلی از قبیل نان و گوشت شهر تماس پیداکردم و دربرابر اصرار صدراعظم مجبورشدم موقتاً امر اقبت این دورشته مهم بهداشتی و معیشتی را بعهده بگیرم نتیجه چه بود؟ قبل از هر چیز بهمه ثابت نمودم که بزرگترین بدختی وجود صدیق‌الدوله حاکم وقت بزرگترین رشوه‌خوار جهان و همچنین نایب‌السلطنه و از آن بالاتر مادر طماع او هستند. و درثانی در موضوع مسئله گوشت ثابت نمودم که علت اصلی ترقی گوشت دلالها هستند که تا مسافت‌های دوری از شهرگاهی چندین فرسخ

خارج گوسفندها را بین راه خریداری مینمایند. این دلالهای بودند؟ سربازها اکثراً از فوج مخصوص و همچنین از سایر افواج. نتیجه مساعی من کاملاً مشهود و محسوس بود.

در حکومت نایب‌السلطنه قیمت‌گوشت با مالیاتیکه بمبلغ بیست و پنج هزار تومان در سال از قصابه‌اگرفته میشد هر منی ۲۵ شاهی بود. هم ملت هم روحانیون از گرانی آن شکایت داشتند. وقتی من مراقبت کار را بدست گرفتم و مالیات برداشته شد قیمت‌گوشت به شانزده شاهی و پانزده شاهی رسید.

اما الان وضع چیست؟ یکمن‌گوشت بدون مالیات سی شاهی است، این وحشت‌آور است. این وضع قابل دوام نیست!

اکنون هم از طاعون وحشت دارند که بزودی ممکن است در تهران نیز بروز کند. ولی چه تدبیری برای احتراز از آن اتخاذ شود. در کوچه‌ها لاشه مرده ریخته است بین منزل من و قراقرخانه قبرستانی از لاشه‌های سگهای مسموم شده و حیوانات دیگر احداث نموده‌اند. کثافتات دیگر شهر را هم به آنجا حمل میکنند. بدتر از همه کشتارگاه عمومی خارج شهر تعطیل و حیوانات را داخل شهر هر که هرجایی دارد ذبح میکند. هرجا نگاه کنی خون است و امعاء واحشا در حال عفونت».

فرمانفرما گفت: نمیشود مردم را از کشتار گوسفند در کوچه و خانه‌های خود منع نمود(؟) من فقط تبسم طعن‌آمیزی نمودم... و ادامه دادم:

«اکنون شما دست روی دست گذاشته و تماشا میکنید و نتایج فلاکت بار این مآل نیندیشی و بی تجربگی را پیش‌بینی نمیکنید. ولی قول میدهم طاعون بیاید و بسرعت شهر را فرا بگیرد و جهانیان شما فرمانفرما را مقصراً خواهد شناخت و

کاملاً حق خواهند داشت...»

«...سه بار به ییلاقهای سلطنتی صاحبقرانیه و سلطنت آباد و عشرت آباد رفتم و باصرار از صدراعظم تقاضا نمودم که وعده‌ای را که شاه داده است بوى يادآورى نماید و هر دفعه جواب یاسآوری برای من آورد. بالاخره طاقتمن لبریز شده با لباس سلام بحضور صدراعظم رفتم و اظهار نمودم که با این وضع من دیگر قصد ادامه خدمت در ایران را ندارم و یقین هم دارم که صدراعظم تقاضاهای مرا بعرض شاه نمیرساند. صدراعظم برافروخت. اگر خود را این اندازه رهین من نمیدانست و اگر شخصاً آن اندازه محبت نسبت بمن نمیداشت این پیشآمد پایان تأسفآوری برای هردو طرف پیدا میکرد. ولی صدراعظم تسلط برخود را از دست نداده گفت: «بامن بیائید».

ما یکسره بحضور شاه رفتیم. با ورود بدفتر شاه صدر— اعظم بعرض رسانید: «رئیس قراقخانه کلتل روسی میل دارد در باره عطاییکه به قراقخانه وعده فرموده اید با اعلیحضرت گفتگو نماید». قبل از آنکه من لب بسخن پگشایم شاه گفت: «بلی بلی صدراعظم سه چهار بار در اینخصوص بمن يادآوری نموده است ولی من تصمیم گرفته ام فعلاً چیزی پکسی ندهم و زمانیکه آئین نامه نظامی را با تمام رسانده ام که کامل و شامل و همچنین مقررات اعطای جوايز در آن ذکر خواهد شد آنوقت قراقهاهم که خدمت آنها ورد تقدیر (۶) میباشد خواهند گرفت». در حالیکه از فرط غضب داشتم خفه میشدم گفتم: «ولی اعلیحضرتا هیچ قانونی را عطف بمسابق نمیکنند. اعلیحضرت بتمام افسران قراقخانه وعده انعام فرموده و قیتكه از آئین نامه

شما سخنی هم در میان نبود. وعده سلطان باید یکی باشد». ولی شاه تجاهل نمود مثل اینکه هیچ نمی فهمد دیگر پی حرف خود را تکرار نمود. عرض کرد:

«دراین صورت من خود را در این حمل تمثال ذیحق نمیدانم اگرچه در نزد من بسیار عزیز است چرا که روی آن تمثال شاه فقید نقش است. من همانقدر خدمت کردم که سایر افراد بریگاد. اگر دیگران را هیچ پس مرا هم هیچ!».

دراینجا مثل اینکه شاه از یک منگی بیدار شد مثل اینکه درک نموده(؟) که اینچنین رفتار تاجداران را زیبینده نیست. آنوقت بقید قسم بمن تول داد که پس از مراجعت از عشرت آباد تمام صورت و نامهای که من پیشنهاد کنم امضا خواهد کرد و حتی از خود نیز بدان خواهد افزوود زیرا که بی نهایت از خدمت قزاقها راضی است!

بالاخره شاه در اکتبر ۱۸۹۶ (در آبان ۱۲۷۵) به تهران مراجعت نمود. بر حسب احضار خود وی بخدمت رسیدم ولی نه سلامی نه علیکی حتی اظهار عدم رضایت فرمود که من زیاد مو دماغ می شوم! این دیگر مافوق طاقت بود من هم بطور قطع بصدراعظم اخطار نمودم که ادامه خدمت در ایران را دیگر در شان افسر روسی نمی بینم. فقط قول شرف صدراعظم مبنی براینکه ترجیح خواهد داد از خدمت خود دست پکشد تا اینکه بگذارد چنان ببعدالتی ادامه یابد مرا مجبور ساخت که ترک خدمت را بتأخیر اندازم. درست است که آنچه صدراعظم می گفت بوقوع پیوست او از خدمت دست کشید. پس او بقول خود وفا کرد فقط اعلیحضرت بقول وقسم خود وفا ننمود! فرمانفرما مانند آن بود که بر روی ذغال گداخته نشسته

باشد. مارتیروس خان از وحشت قریب بموت بود مأیوسانه
بمن اشاره میکرد که جلو خود را بگیرم. ولی من که از فرط
غضب بخفغان آمده بودم با عبارات زهرآگین و ملعنه آمیزی
گفتم: «امر و زفر داست که در تهران انتظار پروز طاعون میرود.
سر بازان شما برای حفظ قرنطینه قادر نخواهند بود نه
دیسپلین سرشان میشود نه مسائل بهداشت.
خواهی نخواهی مجبور خواهید بود باز بمن مراجعه
کنید...»

دیگر اگر شاه پیشنهاد مرا ترتیب اثر ندهد و بقول خود
در باره پاداش قزاقها وفا ننماید من تمثال اعطائی را در
سینی میگذارم و در اولین روز سلام با فر و شکوه در حضور
همه شخصیت‌های پرجسته داخلی و خارجی آنرا بشاه پس
میدهم.

من از ایران خارج می‌شوم ولی هرگز آنچه را که
مصطفی‌الدین‌شاه وندیم او فرماننفرما با من کردند فراموش
نخواهم نمود. من تمام تاریخچه روابط خود را از روز سوم
۱۹ آوریل ۱۸۹۶ (قتل ناصر الدین‌شاه) ببعد نه موافق نه
مخالف بلکه با کمال صداقت و عین حقیقت نوشته و آن را بتمام
زبان‌های اروپائی منتشر می‌نمایم»...
چند دقیقه سکوت مرگبار دقایق بی‌حد سنگین بی‌نهایت
طولانی برقرار گردید...

و من چنین ادامه دادم:

«حال که من تمام آنچه را که در سینه‌ام سنگینی میکرد چه
بعنوان رئیسی که در غم زیر دستان است و چه برای خودم بیرون
ریخته بالصراحه این سؤال را مطرح می‌کنم: «آیا وجود بریگاد

قزاق بریاست معلمین روس برای ایران لازم شناخته میشود یا نه... و اگر هر آینه وجود بریگاد قزاق را دولت ایران لازم میداند هم اکنون صریحاً معین نماید از او چه میخواهد و چه انتظاری دارد:

- ۱- یک واحد جنگی که در موقع انقلاب و آشوب ملت، نتواند خدمتی انجام دهد؟
- ۲- یک ژاندارمری یا پلیس سوار برای موارد شلوغی؟
- ۳- قوه سورانی که مقریبلاقی سفارتخانه های خارجی را در شمیران و نقاط دیگر اطراف تهران حراست نماید؟
- ۴- یک دستگاه قرنطینه در صورت نزدیک شدن طاعون به تهران؟
- ۵- گارد احترام برای پیشواز سفرای خارجی بعنوان تنها قسمت منظم ازارتشر ایران تادر برای اجانب آبروریزی نشود؟
- ۶- فقط برای تفریح شاه و وزیر جنگ در موقع سرکشی پسر بازخانه ها و حین تعليمات نظامی در میدان مشق؟
- ۷- یا بالاخره بعنوان تربیت کننده معلم برای تعليم سایر دسته های سواره نظام؟

وقتی تمام این سوالات را بیان کردم فرمانفرما فوری درک نمودکه تا چه اندازه من موقعیت خودمان را در ایران عمیقانه مطالعه نموده ام. بکلی سردرگم شده تقاضا نمود چند روز بُوی مهلت دهم تا جواب کافی و وافی تهیه نماید...

یادداشت تاریخی راجع به ایران

مرگ ناصرالدین شاه (۱۶ آوریل ۱۸۹۶ / ۲/۱۶) برای ایران یک پیش‌آمد ناگهانی بود. ولیعهد که پدرش با دقت فراوان از امور سلطنتی دورش نگه میداشت، پس از رسیدن به سلطنت بکلی از اداره امور مملکت بی‌اطلاع بود. مظفرالدین شاه که نسبت به پدرش بکلی بیگانه و حتی عداوت داشت طبیعی است که در مدت سی سال اقامت خود در آذربایجان (که الان ۴۷ سال دارد) باندی در اطراف خود جمع‌آوری نموده بود. باندی بیگانه و مخالف نظامات دوره حیات ناصرالدین شاه و دشمن جدی صدراعظم علی‌اصغر خان که در رأس امور قرار گرفته بود. نتیجه معلوم است: هنوز شاه جدید پیاپی تخت نیامده جنگ توران و ایران (تبریز و تهران) آغاز شده بفتح و ظفر توران خاتمه یافت.

در ۲۷ نوامبر ۱۸۹۶ (۹/۱۶/۱۲۷۵) صدراعظم سقوط نمود و جای او را فرمانفرمای بدوران آمده امروز گرفت که دختر شاه را دارد پسرعموی شاه است و دخترش حضرت علیا بنی زن عقدی منحصر بفرد شاه است. (حرامزد) آذر با یجانی‌های زیاد انتظار کشیده و با اشتمای تحریک شده در اثر دهها سال چشم انتظاری، سعی داشتند بشتاب اشتمای سیر نشدنی و جیب‌های فوج خود را تأمین نمایند (که پدیده‌ای است کاملاً طبیعی در ایران بخصوص که شاه قبلی نیم قرن تمام تکیه بر اریکه سلطنت داشته است). با وجود از بین بردن سرای سابق متشكل از هزار و پانصد نفر زن و خواجه و با وجود صرفه‌جوئی‌های دیگر باز هم مخارج سلطنت

جدید بعلت مبالغه هنگفت اضافات و بخشش‌ها بدر باریان جدید نه فقط تقلیل نیافت بلکه از دوره سلطنت سابق هم تجاوز نمود.

در این میان از طرف حکومت جدید کوچکترین جوانمردی و احترام نسبت بخدمتگذاران سابق ابراز نگردید. شاه شاید که قلب‌اش خص بدطینتی هم بدون شک نباشد ولی مطلقاً بی‌اراده است: پس از سوگند غلام و شداد بقرآن بصدراعظم، که در تمام مدت سلطنتش اورا تغییر نخواهد داد...

شاه تحت تأثیر تهمت‌های زن و برادرزنش فرمانفرما فراموش کرده همه چیزش را رهین صدراعظم است نقض سوگند نموده اورا بقم تبعید کرد. (که زیارتگاه مسلمانان و آرامگاه سلاطین سلسله قاجار است) و زن و دختران اورا در تهران نگهداشت. ولی فرمانفرما بسر نگون ساختن دشمن خود اکتفا ننموده و تاکنون چند بار آدم‌کشانی را روانه کرده است که اورا مسموم یا آشکارا دفع شر نماید. اگر بیست نفر قزاق از بیباکترین او باش یکه چین شده توسط کلنل و ملیس بلباس نوکران زوار نمی‌بودکه بقرآن قسم خورده‌اند قبل از صدراعظم کشته شوند – این رنج‌دیده مدتها پیش کلکش‌کنده شده بود.

بی‌آنکه هیچگونه برنامه اداری یا سیاسی داشته باشد فرمانفرما اسماء وزیر جنگ و رسماء دیکتاتور و برتمام وجود مظفرالدین‌شاه مسلط گردیده و فقط از این نظر که هرچه یادگار گذشته بوده برای شخص خود آنرا خطرناک میدانست، شروع بخرابکاری و از بین بردن نمود همه را رانده از همه پول میخواست، فقط پول...

در همین حال نه فقط خزانه خالی بود بلکه مالیاتها هم قسمتی برای مصرف جشن‌هائیکه بمناسبت پنجمین سال سلطنت ناصرالدین‌شاه در ۲۳ آوریل ۱۸۹۶ (۱۲۷۵/۶/۱۶) قرار بود برپاشود بطور مساعد وصول شده بود... فرمانفرما بسرعت کارها را همه درهم ریخته روز بروز بر تعداد دشمنان خود می‌افزاید. آخوند‌ها کمتر به رجزگوئی‌های او اعتماد دارند، سربازها و افسران (باستثنای قراقوخانه) شاکیند که از هشت ماه تا ۲۵ ماه حقوق نگرفته‌اند سایر ادارات که دیگر جای خود دارند...

بدیهی است که با این اوضاع اظهار تأسف از سقوط صدراعظم یوم بیوم زیادتر و بلندتر بگوش میرسد. حتی انگلیس‌ها نیز که فرمانفرما بجان و دل بدانها ارادت می‌ورزد کمتر از دیگران از رفتتن صدراعظم متأسف نمی‌باشند.

فرمانفرما با مشاهده اینکه چگونه همه مفتون قراقوخانه شده و در موقع پیش‌آمد دهشت‌زای ۱۹ آوریل ۱۸۹۶ (۱۲۷۵/۲/۱۲) (فوت ناصرالدین‌شاه) چه محبت عمیق نسبت بآنها بوجود آمده در صدد این آزمایش برآمده بود که این موقعیت آنها را تضعیف و برکلنل روسی فرمانده بریگاد قراق قدرست اندازی کند ولی در این امر توفیق حاصل نکرد و علی‌رغم انتظار فرمانفرما تمايل مردم و روحانیون و قراقوخانها بود که در روزهای سخت محکم و بی‌صدا حفظ نظم و آرامش نموده بودند.

با وجود عدم موفقیت فرمانفرما از نیت خود که تضعیف موقعیت قراقوخانها باشد منصرف نگردیده و از راه دیگر وارد شد. با داشتن یقین باینکه در هر تغییرات و تبدلاتی قراقوخانها

دارای رول مهم خواهند بود، فرمانفرما تصمیم گرفت بهر قیمتی که شده باشد اهمیت قزاقها را تضعیف یا بکلی ازبین ببرد. اعزام یکصد و سی نفر قزاق پغراسان برای احداث خط زنجیر قرنطین در مرز افغان و ایران برای جلوگیری از سرایت طاعون کاملاً با نظریات فرمانفرما منطبق است.

از پانصد نفر قزاق سوار فقط ۳۷۰ نفر در اختیار کلمل باقی میماند. اگر در نظر آوریم که بیست نفر از قزاقان زاید هم بعنوان محافظ نزد صدراعظم میباشند و بیش از صد نفر در مأموریت‌های کوچک و مريض وغیره در اینصورت حین حاجت مشکل بیش از ۲۰۰ الى ۲۵۰ نفر قزاق در دسترس وجود خواهد داشت. با شروع تابستان هم بیش از صد نفر از قزاقها برای نگهبانی سفارتخانه‌های خارجی در اطراف شهر برده خواهند شد با این احوال در موقع نیاز چه چیزی در اختیار کلمل روس خواهد ماند؟ حیثیت قزاقها فعلایپایه‌ای است که اکثر سفارتخانه‌های خارجی تلاش میکنند نه فقط حفاظت مقر تابستانی آنها بلکه در تمام سال به قزاقها سپرده شود نه بسر بازان افسار گسیخته.

گذشته از آن فرمانفرما یک تلاش دیگر هم بعمل آورد: به بیهانه‌ها و تعت عنوان‌های مختلف سعی کرد پرداخت مرتب مخارج قزاقخانه را توسط بازک مختل نماید تا بدینوسیله در افراد قزاق نسبت بروسمها تولید عدم رضایت کند بدون پرداخت مرتب وجوه هم بقزاقان که بصورت داوطلب استخدام شده‌اند با مردمیکه از میان او باش از مسلمانان برچیده شده‌اند. در حالیکه در ایران مطلقاً نه گذرنامه وجود دارد نه شناسنامه نه بطور کلی هیچگونه تعهد و مسئولیت در پر ابر مافوق در عین

اینکه از طرف خود دولت هم مخالفت علني در میان باشد من
چه کارمی توانم کرد؟ فقط با جد و جهد زیاد و در قبال پشتیبانی
افکار عمومی موفق شدیم حواله تا ماه ژانویه ۱۸۹۸ (دیماه
۱۲۷۷) را از فرمانفرما عمهده بانک انگلیسی بدست آوریم.
عدم اعتماد فرمانفرما نسبت بقراراقان باندازه ایست که

وقتی در ماه دسامبر ۱۸۹۶ (دیماه ۱۲۷۵) چهار عراده توپ
اهدائی امپراتور روسی بشاه ایرانی^{۸۰} به تهران رسید
فرمانفرما شاه را مقاعد کرد که توپخانه جدید در دست کلنل
روسی در قلب ایران بسیار خطرناک است. شاه هم نزدیک
بود دستور دهد که توپهای اهدائی بقورخانه تحويل گردد و
فقط توضیعات خصوصی بوسیله نصرالملک سفیر کبیر ایران
(که اخیراً از راه پترزبورگ عبور نمود و هم او رئیس
قورخانه میباشد) درباره بیرونیه بودن و خوشایند نبودن این
عمل مجبور نمود که موقتاً توپها را در اختیار کلنل بگذارند
آنهم بدون گلوله «تحت عنوان باصطلاح فقدان وجهه». در عین
حال همان فرمانفرما در اوآخر همان سال ۱۸۹۶ (اواسط
۱۲۷۵) بسر تیپ علیخان مأموریت سری داد که سی دستگاه
توپ و ده هزار تفنگ (مانلیکر) خریداری نماید. بعلاوه سه
تفن را بهمراهی (هروات) استاد فشنگ سازی در تهران به
وین اعزام داشت که در آنجا فنون فشنگ ریزی و اسبابهای
موزیک بادی را فراگیرند.

^{۸۰} مؤلف که در همهجا شاه ایران را فقط شاه نامیده در اینجا که پارسال چهار
توپ لکنتی میرسد با عباراتی از قبیل عطیه اعلیحضرت امپراتوری...
یعنی عیناً عبارتهای که در مرور بخشش‌هایی که با تبعاع زیر دست تزار
متداول بوده است بیان میکند. (متترجم)

او صلاح قعلی ایرانی مخاطره‌آمیز است: شاه علاوه بر نقرس و بواسیر و مرض سنگ^{۸۶} بیش از همه بمرض بدگمانی مبتلا میباشد که با افزوده شدن چشم ترس‌های پزشکان مخصوص حکیم‌الملک ایرانی و (آتكوک) انگلیسی که لاينقطع بر بالین او حضور دارند انتظار امید بخش نمیتوان داشت.

چون امکان فوت شاه را در همین زودی‌ها میتوان انتظار داشت آنچه در درجه اول اهمیت قرار میگیرد موضوع ولیعهد و همکارکشورداری یا صدراعظم او میباشد. ولیعهد فعلی از شاهزاده خانمی است که فاحشه شده و مدتی است از شاه جدا شده و نمیخواهد با وی زندگی کند. اگرچه شاه از او دست نکشیده و پیغام میفرستد که دوباره بعقد وی درآید. ولیعهد کم سواد و کودن و طماع رشوه‌هایی میستاند که افتضاح آور است و در اثر شهو ترانیهای غیر طبیعی بطوریکه برادرهای خودش میگویند مبتلا بسفلیس شده است. علاوه برآن ولیعهد با دختر نایب‌السلطنه (برادر شاه و وزیر جنگ و حکمرانی سابق تهران) ازدواج نموده که از آن هم اثرات امید بخش برای آینده نمیتوان انتظار داشت. زیرا که نایب‌السلطنه با بتخت نشستن ولیعهد فعلی امکان دارد که دوباره رو بیاید. نایب‌السلطنه که متظاهر بدوستی با روسيه است در زیر ماسک مهر باشی وارد تمندی نه وجدان دارد نه قلب نه حس حق‌شناسی و مانند یک قجر تمام عیار و یک جبار مطلق العنان مشرق— زمینی در روز بیچارگی بزدل و چکمه بوس و برعکس هنگامیکه بر مرکب قدرت سوار است بیرحم و پیمان شکن است. از حيث

۸۶— علوم نشد مقصود سنگ کلیه یا چه سنگی است. (متترجم)

خواص اخلاقی مگر فقط فرماننفرمای فرصت جسته امروز با او برابری تواند نمود.

در عوض مادر شعاع‌السلطنه فرزند دویم شاه، شاهزاده خانم میباشد... شعاع‌السلطنه ۱۸-۱۹ سال بیش ندارد ولی بحدی مستعد است که همه را هر که یکبار با او طرف مکالمه واقع گردد بشگفتی و امیدارد. و تسلط او بیان فرانسه اورا قادر میسازد که با تمایندگان سیاسی مستقیماً مکالمه نماید. ظاهراً اخلاقی است از اعمال برادرش عاردارد و متفرق است. مورد علاقه افکار عمومی در ایران و استحقاق او بر تخت سلطنت بعنوان فرزند شاهزاده خانم قابل بحث نیست. هر چند شاه حاکم مطلق کشور شناخته میشود ولی بنا بر سن و رسوم کشور و لیمهدی حق فرزندانی است که از پدر و مادر شاهزاده باشند. فتحعلی‌شاه، عباس میرزا، محمد شاه ناصرالدین شاه فعلى همه از طرف مادر شاهزاده بوده اگر فرزند ارشد ناصرالدین شاه ظل‌السلطان که از حیث ستمگری واستعدادهای درخشان خود شهرت بسزائی دارد (و سالی چند بزرگتر از مظفرالدین شاه است) بولیعهدی برگزیده نشد فقط برای آن بوده که از شاهزاده خانم نبوده بلکه از دختر امیر توپخانه است (اما و لیعهد فعلی از زن فاحشه است). حتی خود ناصرالدین شاه وقتی میغواست پسر جیران خانم (غیر شاهزاده) را که بعداً مسموم شد نمودند بولایت عهد انتخاب نماید بلا مقدمه چرات اینکار نکرد بلکه قبل شجره‌نامه مجعلی برای جیران خانم که اورا به نادر شاه منتبه میساخت تدارک نمود. بنابراین کاملار وشن است که ظل‌السلطان فوق العاده ثروتمند و آنگلوفیل دوآتشه (سرمایه اش هم در بانگهای انگلستان است) در صورت

بخت نشستن و لیعهد فعلی مشکل از وی تمکین نماید.
در حال حاضر جان شاعر السلطنه (فرزند دویم شاه) در خطر است و او بحتمیت روسها پناهنده شده قصد دارد با مشاهده اولین علام خطر بروسیه فرار کند. شاعر السلطنه دوست صدراعظم سابق است و اگر بولایت عهد منصوب میشد صدراعظم بلاشک از تبعید بیرون آمده بود. ولی با اوضاع فعلی میتوان گفت که صدراعظم درجهان تنها فردی است که میتواند ایرانی را از فاجعه که احتمالاً ایران در آتیه نزدیک تهدید مینماید نجات بخشد.

خطر جدید و شدیدیکه از جانب دیگری آرامش داخلی ایران را تهدید میکند وجود دوازده قبیله وحشی سرکش کوهستانی نیمه کوچ نشین بختیاری میباشد که پقدرت نبوغ حسینعلی خان ایلخانی پیشوای سابق آن ایل که در سال ۱۸۸۶ (۱۲۶۵ قمری) بدستور ناصرالدین شاه بdest ظل السلطان خفه گردید) متعدد شده اند و حالیه تحت فرمان پسر او اسفندیارخان ایلخانی میباشد که هم استعداد و هم پشت کار و هم جاه طلبی پدر را بارث برده است.

انگلیسها کوشش دارند لرستان و بختیاری را بوسیله یک راه شوسه حلقوی قم - شوشتر - اصفهان - قم محصور و در سراسر آن حلقه انبار های مستحکم احداث نمایند که در آتیه تکیه گاههای نظامی تواند بود. بعبارة اخري همان کاری را انجام دهند که در زمان استیلا بر هند توسط کمپانی هند شرقی اعمال شده بود ولی اسفندیارخان ایلخانی، فریبکاری انگلیسها را درک نموده ظاهراً موفق شده است که فرمانفرما را از دادن امتیاز راه شوشتر اصفهان با

انگلیس‌ها که تقریباً خاتمه یافته محسوب میشد جلوگیری کند. خط بختیاری عبارت از سلسله‌ای کامل از استحکامات طبیعی کوهستانی میباشد...

در صورت اطاعت از اسفندیارخان ایلغانی فعلی بختیاریها قادرند تا چهل هزار سوار - از بهترین دستجات سوار جهان را مجهز به تفنگ‌های تندکار بسیج نمایند... با این ضعف و ناتوانی دولت مرکزی و عدم لیاقت ارتش (که روی کاغذ هشتاد هزار پیاده نظام است ولی نصف آنهم که در استانها متفرق شده) که حکام آنها از قبیل ظل‌السلطان و ولی‌عهد و امیر نظام (حکمران کرمانشاه وزیر جنگ را حاکمیت در تهران حاضر بشناسائی نیستند) بختیاری ظاهرا میتواند مرکز ثقل جنگی قرار گیرد.

در حال حاضر دولت ایران بنظر میرسد که آنجنان از مآل‌اندیشی پدور بوده که با تعیین اسفندیارخان به منصب سرداری فرماندهی و علاوه بر آن اعطای حکومت غربستان (خوزستان فعلی که چسبیده به خاک بختیاری است) بدست خود اهمیت بختیاری را دو چندان نموده است.

مرکز ثقل دیگر - مرکز ثقل مذهبی بابیها هستند که ظاهراً درحدود نیمی (?) از جمیعت ایران را تشکیل میدهند. اگر بعداز درگذشت ناصرالدین‌شاه صدراعظم کلنل روسی را مأمور نکرده بود که باطلاع رؤسای بابیها برساند که (یعنی صدراعظم) از طرف شاه تازه امنیت بابیها را تأمین مینماید، احتمال آن بود که در صورت بروز اغتشاش میان بابیان که بسیار سهل‌الامکان مینمود سیل خون ایران را فرآگیرد.

با احتمال قوی میتوان گفت که هر که در دراز کردن دست دوستی بسوی با بیان تقدم جوید بدون خونریزی با یک کلمه بلاشک قلوب بیش از نیمی از جمیعت ایران را بسوی خود جلب خواهد نمود «آنها نه فقط با با بیان ماوراء قفقاز و ماوراء خزر بلکه با عثمانی نیز روابط نزدیک و مستقیم دارند»^{۸۷}

امین‌الدوله که فعلا برای تصدی شغل وزارت داخله دعوت شده است با آنکه رنگ و جلای اروپائی دارد در حقیقت شخصیتی است کم استعداد فاقد ابتکار و استقلال و کم شهرت که فرمانفرمای دوران یافته روز هم همانرا میخواهد که اهمیت درجه یک خود را از دست نداده باشد. بدینختانه امین‌الدوله هم علاوه بر همه چیز دوست نزدیک نایب‌السلطنه و دشمن قدیمی صدراعظم سابق میباشد. حیثیت فرمانفرما ضعیف است. امین‌الدوله از آن ضعیف‌تر... با اوضاع فعلی فقط صدراعظم سابق قادر میبود که با دست قوی و پر تجربه اش نظمی در ایران برقرار و حفظ نماید. باطاعت علی اصغرخان صدراعظم در همان دوران سلطنت ناصرالدین—شاه عادت‌کرده بودند. اگر چنانچه در عین حال شعاع‌السلطنه هم بولایت عهد برگزیده شود میتوان امیدوار بود که ایران از خونریزی نجات یافته است.

شهرت صدراعظم با همه تلاش فرمانفرما که او را در

۸۷— مؤلف هم‌جا در اثر بی‌اطلاعی یا بغمدجنبش‌های ازادی‌خواهان را که در آن تاریخ نصیح میگرفت بانهضت با بیان اشتباه و مخلوط بیکند.

نظر ایرانیان و بیگانگان مجرم دولتی قلمداد کند بظاهر رو بازدید است.

چه ملت و چه روحانیون شریفتر از قاجارها یند و خدمت بزرگ دولت صدراعظم را حقاً تشخیص و تقدیس مینمایند که ایران را بعداز فوت ناصرالدین‌شاه حفظ نموده؛ این جلوس بدون خونریزی مظفرالدین‌شاه در تاریخ ایران بی‌نظیر است زیرا که به تخت نشستن همه سلاطین قاجار هر دفعه با جریان خون همراه بوده است. بهمین جهت است که فرمانفرما تا زمانیکه صدراعظم سابق علی‌اصغر خان زنده است دقیقه‌ای نمیتواند آرام و قرار داشته باشد.

مستخرج از رونوشت‌نامه کفیل باقث استقرار اخی
ایران بتأریخ

(درباره روحانیان)

۳۱ آوت ۱۸۹۷ (۱۴۷۵ هجری)

... برای تشریح رسالت مهمی که روحانیون در ایران ایفا می‌نمایند نمیتوان از ذکر این مطلب درگذشت بطوریکه در بالا تذکردادم در همان ابتدای بحران^{۸۸} سادات نیز که نفوذ بسیاری در مملکت دارند بجنیش ضدبانک‌شاهی ملعق شده بودند. اینک سردسته این سادات بنام نایب‌السادات در ساعت اداری درسالن کاربانک شاهنشاهی جلوس مینمایند و بدینسان همان حضور وی در محوطه تأمین مؤثری است در

.۸۸- صحبت از بحران پولی ایران در سال ۹۷ و ۱۸۹۶ میباشد (۱۲۷۵ هجری).

برابر فشاری از ناحیه سادات ویا از ناحیه مردم. پر واضح است که بانک شاهی چنین حامی متنفذی را در برابر رشوة قابل توجهی بدست آورده است.

علل تنزل قیمت اسکناسهای
بانک شاهی)

مستخرجه از رونوشت نامه و. باراووی (۸۹)
بهیئت مدیره بانک استقراری ایران بناریخ
۳۶ آوت ۱۸۹۷ (۱۳۷۵ آذر ۱۳۷۵)

اما درخصوص موجبات بی ارزش شدن مطلق اسکناسهای بانک شاهنشاهی، مهمترین آنها بشرح زیراست:

۱ - حمل و صدور قران نقره به نقاط ماوراء بحر خزر.
این عمل بدان منظور انجام میگیرد که تجار خریدار کالاهای ایران و آسیای میانه (پنبه، پوست بره، پشم وغیره) در برابر پرداخت روبل کاغذی قران نقره بدست آورند تابتوانند بهای کاغذهای خریداری را به تجار محل پیردازند. رقم صحیح قران نقره که بماوراء خزر حمل میشود نمیتوانم تعیین کنم زیرا که این معاملات را بشدت مخفی نگه میدارند ولی به صورت بچندین صدهزار تومان بالغ میگردد. سوای بانک شاهنشاهی عده‌ای از صرافان محلی نیز به حمل قرانهای نقره اشتغال دارند. قران نقره محموله به ماوراء خزر یا در همان محل باقی میماند یاد رمحال مجاور پخش میگردد بهر صورت دوباره به تهران بر نمیگردد.

- باراووی (Borovoy) یکی از مدیران و رهبران بانک استقراری در تهران بوده است.

۲ - تعطیل موقت ضرب سکه نقره در ضرابخانه. بعلت خرابی ماشین‌های ضرابخانه ضرب مسکوکات مدتی مت加وز از یک‌ماه تعطیل و در این مدت بانک شاهی نمیتوانست مصرف معنی به مسکوک نقره را برای انواع معاملات خود تأمین نماید. ترتیب ضرب مسکوکات نقره متداول در ایران چنین است که چه اشخاص و مؤسسات مختلف و چه خود دولت (یعنی ضرابخانه) از روسیه یا سایر کشورها شمش نقره وارد نموده و ضرابخانه در مقابل اجرت معینی آنرا بپول مسکوک تبدیل مینماید. درحال حاضر مقدار شمش نقره که تنها توسط بانک شاهی وارد گردیده از یکهزار پود^۹ مجاوز است که ۶۰ پود از آن در انبارهای بانک استقراری باقی نماند گذارده شده، اکنون که ضرابخانه دوباره پراه افتاده ضرب مسکوک بصورت عادی درآمده است.

۳ - تجمع بی‌اندازه اسکناس در تهران. موضوع مقدار اسکناسیکه بانک شاهی منتشر نموده است روشن نمیباشد. در مذاکره‌ایکه من با مدیر بانک (رابینو) بعمل آوردم مشارالیه اظهار داشت که در تهران قبل از وقوع بعران در حدود هفتصد هزار تومان اسکناس در جریان بوده و در ایام اخیر بانک چهارصد هزار تومان آنرا جمع‌آوری کرده و بپول نقره تبدیل نموده است. با اینکه هیچنوع مدارکی برای تعیین مقدار اسکناس منتشره توسط بانک (حتی بطور تقریب) در دست نیست مدلک بنظر من مبلغ واقعی باقیمانده

۹ - پود واحد وزن روسی است معادل ۱۷ کیلو میباشد.

اسکناس در دست مردم خیلی بیش از سیصد هزار تومانی باشد که آقای رابینو اظهار میدارد. بنابراین بعقیده من و بعقیده مؤسسات دیگر بانکی که در ایران فعالیت دارند و بعقیده صراف‌های بزرگ بازار که بسیار معتبر و در عملیات انتشار اسکناس با بانک شاهنشاهی تماس نزدیک دارند مقدار اسکناس باقیمانده در دست مردم بهیچ وجهی کمتر از یک میلیون تومان نمیباشد. واژ اینرو میتوان نتیجه گرفت که انتشار بیقادعه اسکناس توسط بانک شاهی یکی از علل مهم پغران اخیر پرداخت است.

۴- همدست شدن سرمایه‌داران و صرافان. بانک شاهی که بهترین و پر منفعت‌ترین معاملات ایران را در دست گرفته است (از قبیل نشر اسکناس و دادن وام بدولت^{۹۱} و اشخاص متفرقه و تنزیل بروات صدور مسکوک نقره وغیره) طبیعی است که برای صرافان بزرگ داخلی و بعضی مؤسسات بانکی (مثل برادران طومانیاس) رقیب و دشمن بزرگی است لذا بادقت تمام مراقب فعالیت بانک شاهی میباشد تا آنکه اعتبار آن را متزلزل و خود در رأس معاملات مالی قرار گیرند. این بود که وقتی پشتوانه پول نقره بانک به حداقل کاهش یافت و رقبا از این امر آگاهی یافتند که یک اتحادیه‌ای بنام شعبه سندیکا از صرافان و بانکداران متنفذ: برادران طومانیاس

۹۱- وام دولت ایران ببانک شاهنشاهی بابت قرضه‌های مختلف در مقابل صدور برات در حال حاضر مبلغ یک میلیون تومان بالغ میباشد.

و حاج لطفعلی، اتحادیه، حاج باقر صراف و ملک التجار وغیره تشکیل گردید.

بوسیله این سندیکا و همچنین عمال بیشمار آنها مبالغ بزرگی اسکناس برای تبدیل بپول نقره ببانک شاهی ارائه گردید. این قضیه اولین آثری هیجان عمومی بود که بطرفة العین همه جا را فراگرفته و برای مدتی سرنوشت اسکناس را متزلزل نمود.

در این پورش شدید ببانک شاهی، شدیدترین فعالیت وجود و جهاد از طرف ملک التجار یکی از اعضای سندیکای مزبور بروزداده شد بنحویکه دولت را بداخله وادر و حکم توقيف او صادر شد. ملک التجار که بموضع مسبوق شده بود درخانه یکی از مجتهدین پنهان گردید.

در خاتمه نظریات خود را درباره این وقایع که ممکن بود بیک انقلاب واقعی منجر گردد باطلاع میرساند.

شکی نیست که بزرگترین مسبب این پیشآمدتها خود بانک شاهی میباشد که در نشر اسکناس بمقادیر زیاد و بجزیان گذاشتن آن برای تبدیل بقرآن نقره بمنظور صدور بیلاد ماوراءخرز و تأمین سرمایه شعب خود در شهرهای معتبر ایران سوءاستفاده نموده است. ولی دولت ایران نیز همان اندازه تقصیرکار است که بموضع تدبیر لازم برای فعالیت بلاوقفه ضرابخانه دولتی ایجاد ننموده و چنانکه گفته شد متجاوز از یک ماه تعطیل بوده است بخصوص در موقعیکه در بازار تهران کمبود مسکوک نقره کاملاً محسوس بوده است.

این کمبود را بانک شاهی بوسیله اندوخته شمش نقره خود که در روز ظهرور بحران متجاوز از هزار پود در اختیار داشت بخوبی میتوانست جبران نماید البته در صورتیکه در کار ضرب سکه وقفه‌ای حاصل نشود.

اما بطورکلی اگر پیش‌آمد‌هائیرا که در همین چندروزه در میان اهالی تهران آنچنان وحشت شدید تولید نموده بود بیطرفانه مورد مطالعه قراردهیم میتوان یقین حاصل نمود که نه در بعبوحه بحران و نه در حال حاضر بیم ورشکستگی بانک شاهی بوجود نیامد و دلیل آن اینکه بانک شاهی داوطلبانه پیشنهاد کرده است پول اسکناس‌ها را بمسکوک طلای ایرانی (اشرفی)^{۹۲} که ذخیره هنگفتی از آن در اختیار دارد پردازد با تعهد اینکه در پایان مهلت معینی آنها را مسترد و معادل آن وجه نقره تحویل نماید. یکی دیگر از دلایل ثبات موقعیت بانک شاهی اینکه این پیمان فقط شهر تهران را در برابر گرفته و در مرکز عمده دیگر که شعب بانک شاهی دایر است (تبریز، اصفهان، مشهد و رشت وغیره) بهیچوجه انعکاس مشاهده نگردید.

بدينقرار میتوان یقین حاصل نمود که بحران فعلی قران نقره مطلقاً دارای جنبه محلی و موقتی است و کوچکترین احتمال در هم شکستگی بانک شاهی مطلقاً وجود ندارد.

- اشرفی در ایران رایج نیست چون تمام معاملات بلاستنا به قران نقره صورت میگیرد که در تمام ایران تنها واحد رایج میباشد. بعلاوه ایرانیان بسبب اینکه نرخ اشرفی نسبتاً زیادتر در معرض ترقی و تنزل است از دریافت آن امتناع میورزند.

راست است که این بعran برای مدت طولانی اسکناس های بانک را بی اعتبار و خسارات عمده ای وارد ساخته و بانک یقین حاصل نموده است که لااقل در حال حاضر این اسکناسها در بازار قابل مصرف نبوده و باید از جریان خارج شوند، و فعلا بانک نیز توجهش معطوف بهمین است.

دشمنان بانک شاهی مخصوصاً صرافهای بازار از این اغتشاشات استفاده نموده و بحاج ملک التجار که سردسته تجار تمام تهران و سراسر آذربایجان میباشد و خود نیز آذربایجانی است مراجعته نمودند.

حاج ملک التجار شخصی است بسیار مشهور و پارتی های کلانی عبارت از تجار معتبر (اکثراً آذربایجانی) و بسیاری از مجتهدهین بزرگ منجمله حاج میرزا حسن آشتیانی که مقتصدر ترین مجتهد زمان میباشد در اختیار دارد. این همان حاج ملک التجار است که با حاج میرزا حسن آشتیانی مجتهد نامبرده در سال ۱۸۹۳ (۱۲۷۰ هجری) بلوای توتون و تباکو را برپا نمود و شرح آن از اینقرار است: مجتهد ارشد تمام شیعیان روی زمین که در نجف مسکن داشته حاج میرزا حسن شیرازی که در میان مردم بنام ساده جناب میرزا مشهور و عنوان امام عصر یعنی جانشین پیغمبر را دارد از حاج- ملک التجار نامبرده اطلاعات مهم درباره مقاصد انگلیس ها و قصد تصرف تمام ایران بوسیله امتیاز تباکو دریافت.

فورآ بوسیله چند کلمه مسطور بزبان عربی استعمال توتون و تنباکو را برای تمام شیعیان جهان تحریرم و آنرا برای حاج ملک التجار ارسال نمود. حاج ملک التجار اصل حکم را بحاج میرزا حسن آشتیانی ارائه داده و رونوشت آنرا با سرعت عجیبی تمام نقاط ایران فرستاد. و ضمناً حاج ملک التجار روز و ساعت معینی را برای اعلام حکم مجتهد نامبرده در تمام ایران معلوم نمود.

برگردیم پرس مطلب: صرافان با تشریح موقعیت بحرانی بانک انگلیس از ملک التجار تقاضا نمودند با آنها همکاری و یک آبروریزی برای بانک برپا کنند. و در این موقع بانک انگلیس براستی موقعیت اسفانگیزی داشت زیرا در ظرف پانزده روز مسکونی نقره‌ای دریافت ننموده و همه موجودی را بمصرف رسانده بود. در یک‌چنین موقعیت خطیر برای بانک حاج ملک التجار عده‌ای از تجار سید (سبز عمامه) را که در انتظار دارای اهمیت بیشتر بوده و بنا بر این وقاحت بیشتری میتوانستند بخر ج دهنده اخطار و اسکناس‌های درشت بمبلغ بیش از ده هزار تومان بدست آنها داده و همه را دسته جمعی بشعبه بانک درسرای امیر روانه نمود. در همان زمان ملک- التجار جماعت دیگری را ایضاً با مبالغ هنگفتی اسکناس‌های درشت بیانک مرکزی در میدان توپخانه روانه ساخت. تمام این طلبکاران با کمال سماحت تقاضا نمودند فوراً اسکناس‌های آنها پول نقره تبدیل شود. نه بانک توائی آنرا داشت که همه پول نقره مورد مطالبه را بپردازد و نه کارکنان بانک مجال شمردن و تحويل پول را بمدعيان و قبیح.

اغتشاش از اینجا آغاز گردید.

(از نامه و. ا. کاساکوفسکی بهی. ک. بیوتوف
علل انصراف شاه از مسافت) Biutsov در وزارت امور خارجه
۳۶ آوت (۱۴۷۵ ر. ۱۱۷) (۱۳۷۵)

مشکل بتوان تمام علل انصراف شاه را از مسافت باروپا در حال حاضر بطور دقیق روشن نمود. اولین و مهمترین علت البته اشکالات مالی میباشد. دویم — مسئله یهودیان است. یکی از مجتمهدین بنام سید ریحان الله از شاه طلب نموده است که برای کلیه یهودیان علائم مشخصه‌ای تعیین نماید. بعداز مباحثات طولانی بالآخره یهودیان را باینکار وادر نمودند و آنها اینک با برچسب‌های مخصوص «جماعت یهود» بیرون می‌آیند.

در این زمینه جداً شهرت یافته بود که گویا دولت ایران قصد دارد ارامنه و کلدانیها بطور کلی همه غیر مسلمانان را وادر به نصب چنین علائمی بنماید. این شایعات در میان مردم ایجاد هیجان نموده و ممکن بود کار را بعواقب و خیمی بشاند علی‌الخصوص با تزلزل و ناتوانی دولت ایران در حال حاضر ولذا جداً موجب تشویش شاه گردیده است.

ولی من علاوه بر دلایل فوق شخصاً اینطور فکر میکنم: مشوق شاه بمسافت اروپا فرماننفرما بود که قطع و یقین داشت در غیبت شاه حاکم مطلق گردد. وقتیکه شاه ظاهرأ بدین منظور و لیعمدرا برای مدت غیبت خود از تبریز احضار

نمود فرمانفرما فوری تغییر رویه داده و بتمام قوا شروع کرد بگوش شاه خواندن و منصرف نمودن وی از مسافرت باروپا و تقبیح هرچه اروپائی است و تمجید آبهای گرم دماوند...

۴۸ اوت
(۱۳۷۵ ر. ۱۹)

(اقدامات جدید فرمانفرما در قشون)

امسال فرمانفرما هوس کرد بالاتر از ضرایخانه درآفتاب سوزان سر بازخانه‌ای تأسیس نماید. نتیجه معلوم است: در میان سر بازان گرسنه و ینکرده و بر هنر و غیر معتمد بزودی مرض حصبه شیوع یافت. شب‌های زمهریر پشت سر روزهای سوزان همه روزه لااقل دو سه نفر قربانی از سر بازخانه می‌برد. عباس‌خان نامی را، از تربیت شدگان میسیون سابق اطربیش که بکله‌اش زده بود سر بازان پابر هنر را روزی هفت‌هشت ساعت صبح و عصر بمشق و اداره و روی سنگها بدواند، سر بازان کتک‌مفصلی زده و چادرش را تکه‌تکه کردند. این آقای ژنرال را فرمانفرما هنوز هم از ترس سر بازان خشمگین آذربایجانی در خفاگاهی پنهان داشته است.

نامه کاساکوفسکی به شچگلوف
(درباره قرضه)
از تهران به زرگنده
(۱۳۷۵ روز ۱۷) ۳۶ سپتامبر

اگرچه مطمئن هستم که شما در جریان وارد هستید معدله ک وظیفه خود میدانم با استحضار پرسانم که دولت ایران تصمیم گرفته است هشت میلیون تومان با شرایط زیر استقرار نماید: قرضه بیست ساله است که در این مدت اصل وام و منافع آن باید مستحکم گردد. تصمین آن عبارت از چهارصد و پنجاه هزار تومان است که بعد از برکناری صدراعظم بدرآمد سالیانه گمرک اضافه شده است.

دولت ایران مقید داشت قرارداد قرضه را با آلمان منعقد کند ولی باید کی ها مدعی هستند که آنها آنقدر سرمایه بدون سود در ایران بمصرف رسانده اند (چراغگاز، کارخانه قند و راه آهن شاه عبدالعظیم) که بعکم انصاف دولت ایران باید از آنها استقرار نماید.

در مدتیکه مذکورات دولت بی تصمیم ادامه داشت عده‌ای از اشراف درجه یک پیشنهاد مینمود که قرضه از رو سیه گرفته شود...

... همه هشت میلیون درحال حاضر مورد نیاز ایران نیست ولی دولت تصمیم گرفته است آن مبلغ را دریافت نماید: بامیداینکه:

۱- قرض امتیاز تنباکو را تصفیه نماید. ۲- بابانک شاهی تصفیه حساب نماید. ۳- وجه بر اتهای معوقه (بابت نگهداری قشون و بطور کلی همه حقوقات و مستمریات)

بابت سنت اخیر را پیردازد.

۴ اکتبر
(۱۴۷۵/۷/۳۴)

اقدامات جدید امین‌الدوله

برگشت دادن کلیه محل‌ها به مرکز. تردیدی نیست که فکری است بسیار عالی و صحیح ولی مشکل در ایران قابل اجرا است. تاکتون برای اینکه در ایران کسی بتواند حقوق خود را دریافت نماید بایستی محل مناسبی پیدا کند. بعد از پیدا شدن محل آنرا میتوان بهره‌یک از استانها منتقل نمود. آنوقت استانداریکه محل یکان خرجی قرار گرفته است مبلغ مزبور را در حساب خود منظور و از جمیع عوایدیکه باید تحويل مرکز نماید کسر نیکند.

ولی ضمناً باید بتزگترین بلیه‌ای را هم که ایران را تیاه می‌سازد در نظر گرفت و آن عبارت از سیستم باجارت و اگذار کردن مالیات‌ها می‌باشد. مثلاً اگر صد تومان محل در خراسان بمن و اگذار واز تهران بدانجا حواله شود این مبلغ را بمن نقداً از صندوق محل نغواهند پرداخت بلکه یک‌رشته‌ای از عواید را بمیزان سالی یک‌صد تومان با اختیار من می‌گذارند باقی‌دیگر بسته بزرگی و بی‌رحمی و میزان طمع و موقعیت اجتماعی خود من و دیگر پیش‌آمد‌ها است تاچه میزان بیش از صد تومان بتوانم از آن همه عایدی و اگذاری بهره‌برداری نمایم. بعضی با برقراری پیشکشی معینی برای استاندار و عمال او میتوانند دو برابر و سه برابر آن را برداشت نمایند

قطع نظر از اینکه در تمام این مدت مرغ و روغن مجانی و محصولات دیگر بدست می آورند و از آن گذران خود را تأمین مینمایند. بخصوص اگر خود مأمور دولت یا دارای وزنى باشند دیگر هم خود او وهم گلهای از نزدیکان و نوکرانش آن ده را که محل قرارداده شده از بیخ و بن ویران می سازند. ولی در بعضی موارد عکس آن قضیه هم صورت وقوع می یابد. بعضی بامصرف سرمایه و پشت کار ده را آباد و عواید آنرا بالا می بردند.

خلاصه اینکه چنین سیستمی برقرار بوده و همه حتی خود شاه میدانست و عقیده داشت که بجزاین راهی نیست. اینک امین‌الدوله رجل پشت میزی و هرگز حکومت نکرده باین خیال افتاده است که سیستم کهنه رادرهم شکسته و بصورت اروپائی درآورد که همه درآمدهای دولت باید بعای آنکه محل مصارف معینی قرار گیرد مستقیماً وارد خزانه عمومی دولت گردد همه کارکنان دولت هم حقوق خود را باید مستقیماً از خزانه داری دریافت نمایند...

بدینوسیله امین‌الدوله امیدوار است باج بگیرهای غیر قانونی و ویران‌کننده را از بین ببرد. حتی افواج پادگان تهران همچنین خود را در محل بلکه از خزانه داری کل دریافت نمایند... در حال حاضر امین‌الدوله تصمیم گرفته است برای ولایات دفاتر نرخ تنظیم نماید که مطابق نرخ-های واقعی بازار هر محلی بوده باشد(؟) تصمیمی گرفته است بسیاری از مستمری‌ها و انعامات را تقلیل و بعضی را یکسره قطع نماید. تصمیم گرفته است مستمری‌های موروثی

و حقوقات موروثی را که تابحال مرسوم بوده منسوخ نماید.
با این اقدامات امین‌الدوله امیدوار است عواید دولت را طوری منظم کند و ترقی دهد که نه فقط کسر بودجه را از بین برده بلکه اضافه درآمدی هم در سال بمیزان ۲۵۰ هزار تومان تأمین نماید. ولی همه اینها جز خیال‌بافی پشت‌میزی و روی کاغذی نیست که شاید بروی کاغذ یا بیان آن از زبان پروفسور علم اقتصاد خوش بوده باشد...

مثلًا کارکاشانیان را مثال می‌آوریم: برای کاریکه حق نیز با آنها است رسیده شدند به تهران نزد امین‌الدوله وزیر اعظم تعیین کننده مقررات ملت ایران آمدند. چه شد؟ چهل روز این‌بیچاره کشاورزان گندم کار را که بزمدت توانائی آن را دارند که قوت لایموت خود را تحصیل نمایند در تهران معطل نموده این بدخت‌ها در مدت این چهل روز می‌بایستی چیزی بخورند زندگی کنند جائی بیتوه کنند... هی امروز هی فردا آخرش هم: «من کارهای مهمتر از کارشما را در دست حل و فصل دارم شما می‌توانید بنظام‌السلطنه وزیر عدلیه مراجعه کنید».

هنگامی هم که کاشانیان در مقام اعتراض عليه این رفتار غیرعادلانه بر آمدند آنها را توطئه گر و او باش نامیدند حتی نمیدانم بچه مناسبت نمک نشناس خواندند.
با این وضع از ملت‌چه می‌شود انتظار داشت؟ آخر کامه صبر را هم ظرفیتی است.

در انتظار روزی باشد که خواهد رسید!

۳ اکتبر
(۱۳۷۵۰۴۴۳)

(تقلب در تغییر جنس)

... درآمدها و مالیاتهای تعهدی حکام ولایات بدو نوع

تقسیم میشود:

۱ - نقدی.

۲ - جنسی.

ولی از آنجاییکه حمل و نقل در ایران منحصرأ بوسیله چهارپایان انجام میشود رساندن عین کالاهای از نقاط دوردست غیرممکن بوده بعلاوه تهران احتیاجی بهمه آن ندارد و حال آنکه در محل موردنیاز است، لذا بجای اخذ مالیات بصورت جنس تسعیر آن به نرخ روز دریافت میشود. مثلا فرض میکنیم فرماندار ارومیه (شهر رضائیه کنوی) تعهد دارد پنجهزار تومان نقد و هزار خروار گندم بفرستد. چون حمل گندم از ارومیه غیر مقدور است لذا فرماندار مزبور را ملزم میکنند که بهای یکهزار خروار را به نقد پردازد. مأمورینی که از تهران برای تعیین نرخ تسعیر اعزام میشوند با دریافت رشوه‌ای از حاکم نرخ نازلی معادل نصف و ثلث بهای واقعی تعیین مینمایند. مثلا اگر گندم خرواری نه تومان باشد و مأمورین اعزامی سه تومان نرخ معین کنند حاکم مطابق نرخ فوق سه هزار تومان بابت یکهزار خروار بمرکز میفرستد ولی از مؤیدیان عین گندم را مأخذ و در انبارهای خود ذخیره مینماید. سپس در فصل زمستان که راهها بند می‌آید یا در موسوم کشت خلاصه هنگامیکه حد اعلای ترقی قیمت گندم است آنرا به خودشان

از قرار خرواری نه تومان میفروشد و ششهزار تومان استفاده میبرد.

اخطال عاتقی است که یک نفر مسلمان شیعی درباره افتخارش گردها و ارامنه از مرزهای ایران آورده است.

(علام حضرت)

۳ اکتبر (۱۲۷۵ ر ۴۳)

اکنون قدرت شاه بقول سرتیب مرتضی قلیخان تا چهار فرسخی تهران بیشتر نفوذ ندارد. در ماوراء آن حاکمیت شاه را کسی نمیشناسد.

در کشور علامی نگران کننده و مخاطره‌آمیز مشاهده میگردد. ملت توسری خورده و بیرمق شده که تاکنون پنده وار سر باطاعت بوده کاسه صبرش لبریز و گاهگاه زمزمه‌هایی شنیده میشود که ادامه این اوضاع دیگر قابل تحمل و امکان پذیر نیست...

۲ اکتبر (۱۲۷۵ ر ۴۳)

در این اواخر ارامنه که در ترکیه سوره تعقیب و ستم قرار گرفته‌اند با ایران کوچ میکنند. تاکنون قریب هفت هشت هزار نفر به ارومیه و خوی پناهنده شده‌اند. این مهاجرت‌ها بین دولت ایران و ترکیه گفتگوهای تولید مینماید. دولت ترکیه حتی در بعضی نقاط مرزی اردوگاه‌های دایر کرده است. شاهزاده ظفر السلطنه حاکم ارومیه نیز در مرز اردوگاه ایجاد نموده. ترکها تقاضا دارند که دولت ایران ارامنه پناهنده را اخراج و بعداً هم آنها را بخاک خود راه ندهد.

ولی امیر نظام حکمران آذربایجان و ظفرالسلطنه حاکم ارومیه که از شهرستانهای تابع آذربایجان است از انجام این تقاضا استنکاف میورزند. اخیراً دسته‌ای ۷۰۰-۸۰۰ نفری از ارامنه بطایفه محمدآقا فرزند علی آقا شکاکی از طوايف کرد حمله نموده قریب سیصد نفر را بقتل رسانده و دارائی آنها را غارت نمودند. شیخ صادق پسر شیخ عبدالله و محمدآقا مدتها از شاهزاده ظفرالسلطنه تقاضای تلافی داشتند و چون این تقاضای آنها مورد اجابت قرار نگرفت شخصاً تصمیم بانتقام گرفته و روزی در سحرگاهان به ده (وار) واقع در یک فرسخی شهر خوی که قسمت اعظم سکنه آن ارامنه مهاجر بودند غافلگیر حمله نموده پس از کشتار تمام اهل دیه از مرد وزن و کودک و نهپ کلیه اموال مراجعت نمودند.^{۹۳}

۷ اکتبر
(۱۲۷۵/۷/۲۸)

(وقاحت و ظمیکاری شعاع السلطنه)

میر پنج قاسم آقا اطلاعات کاملتری آورده است:

۹۳ - تا قبل از جنگ بین‌المللی اول در دوران سلطنت سلاطین آل عثمان در ترکیه موضوع تعقیب وایداء ارامنه ساکن ترکیه از مسائلی بود که همیشه در ایالات هم‌مرز ایران سبب سلب آرامش بود. علت این امر در درجه اول اختلاف و تقصیبات دینی بین اکراد و ارامنه که حکومت و قوای انتظامی نیز همواره از اکراد طرفداری مینمودند و فجایعی در این زمینه صورت گرفته است از قتل و غارت و آتش زدن دهات و قراء از منی تخفین که تاریخ آن خواندنی است (ترجم).

شاعالسلطنه دو فقره دسته گل به آب داده و تمام اهالی گیلان را علیه خود شورانیده است:

۱- بیشرمی و طمعکاری این ستمگر از حد و حصر بدر شده. حکومت طوالش بطور موروثی دردست نصرت‌الله عمیدالسلطنه طالش است که در حقیقت امروز هم فئودال نیمه مستقلی است. نه فقط تمام طوالش مطیع اویند بلکه در سراسر گیلان نفوذ بسزائی دارد. فرمانبرداری طالشیها نسبت باو بیعد و حصر است که نسبت بهیچیک از سلاطین قاجار به آن حد نبوده در غیاب او هم عموم طالشیان این حرمت و مقام در حق ذن او قائل و بدون اطلاع و اجازه وی هیچ‌کاری انجام نمی‌شود.

در حال حاضر نصرت‌الله‌خان در تهران محترمانه زندانی و شدیداً تحت نظر پلیس است در طالش که خودرا نیمه سلطان می‌شمارد باهیچیک از حکام سازش نداشته و تصادم دائمی رخ میدهد، ویا اینکه با حکمران محل متعدد می‌گردد ولی غایت این اتحاد صرفاً بر علیه سایر متنفذین گیلان و طوالش است.

این فئودال معاونی دارد بنام شیرخان که در عین حال از منسوبان او است و در غیاب وی اداره امور بعهده وی می‌باشد.

شاعالسلطنه طماع باین فکر می‌افتد که این شیرخان را

سرکیسه کند. این ساتراپ^{۹۴} آسیائی تصریح^{۹۵} را نزد خود دعوت و صاف و پوست کنده سی هزار تومان از وی مطالبه مینماید فقط بدلیل اینکه مشارالیه ثروتمند است. ضمناً اخطار میکند که چنانکه این پول فی الفور پرداخته نشود او را بفلک خواهد بست. شیرخان هاج و واج شده میخواهد اعتراض کند که پایش را بفلک بسته و شروع بزدن مینمایند. آنوقت شیرخان کسی را بخانه نزدیکانش میفرستد که درشت هرمبلغ میتواند جمع آوری کند و بفرستد که باین ستمگر جوان داده شود. ده هزار تومان جمع آوری شد که بدانوسیله جانش را خریدند.

علوم نیست تحت تأثیر چه عواملی کاساکوفسکی در باره شعاع السلطنه ضد و نقیض میگوید (به صفحات قبل مراجعه شود).

۱۴ اکتبر
(۱۳۷۵ هجری)

(ترتیب انتصاب حکام)

آصف الدوّله شهاب الملک^{۹۶} حکمران سابق خراسان تلاش میکرد بعد از تعیین فرمانفرما بحکومت فارس و خالی شدن محل حکومت کرمان حکومت آنجا را بدبست آورد. شاه از وی

۹۴ - ساتراپ گه محرف شتره پان میباشد و درادوار باستانی یعنی استاندار بوده درالسنّة اروپائی یعنی مجازی (حاکم متعلق العنان و ستمگر) نیز استعمال میشود که در اینجا به آن معنی آمده است.

۹۵ - اینکه یکنفر را بدوقب اسم برده بر من روشن نشد. (مترجم)

میپرسد که چه مبلغ در عوض این مأموریت حاضراست بپردازد. آصفالدوله پنجاه هزار تومان و عده میدهد. شاه قبول میکند مشروط باینکه این وجه را نقداً برای پرداخت مطالبات ارتش بپردازد. آصفالدوله پنجاه و چهار هزار تومان نقداً حاضر و تأدیه مینماید که عیناً بلا فاصله بقشون میپردازند. آنوقت شاه به آصفالدوله میگوید: «خیلی متشرکرم ولی بحکومت کرمان مدتی است کس دیگری راتعیین نموده‌ام». آصفالدوله از مدت‌ها بدولت مدیون بود که بسیچوچه قادر تمیشد آنرا وصول کند. حالا دیگر تصفیه حساب شد. دزد بدرزد میزند وای بدرزد آخر.

مجازات سرتیپ رئیس ستاد توپخانه توسط وزیر جنگ

۱۴۳۱ اکتبر
(۱۳۷۵/۸/۳)

چیره توپخانه قزوین را میپرداختند. بمناسبت چنین واقعه نادر و مهمی خود امیرخان سردار نیز حضور به مرسانده بوده. امیرخان سردار دستور داد طبق صورت پرداخت بعمل آید.

از همان اولین ده نفری که اسامیشان خوانده شد هفت نفر حاضر و سه نفر دیگر حضور نداشتند. امیرخان سردار گفت: «بقيه نفرات لابد ساختگيند. بدانيد من از آنها نیستم که بشود تقلب کرد. چون اصولاً قسمت اعظم نفرات فقط اسماء در خدمت محسوب ولی رسمي در مرخصی بودند. رئیس ستاد توپخانه اسماعیلخان امیر تومان آجودان

باشی برآشت و گفت: بعقیده شماکی متقلب است؟

امیرخان سردار فریاد برآورد:

— اولیش تو!

— متقلب خودت نیستی؟

امیرخان سردار مردی است خوش سیما قد بلند و تنومند از جای جسته چنان سیلی به بناگوش رئیس ستاد نواخت که وی مانند فرفه چرخید. سپس امیرخان سردار امر کرد رئیس ستاد را از اطاق بیرون و توقیف کنند او هم بغيظ آمده رو به تو پچیان نموده فریاد زد:

— تو پچی‌ها! تماشا میکنید و نمی‌بینید که خان شما را کتک میزنند!

تو پچی‌ها شمشیرها کشیدند. امیر توپخانه امین نظام (رئیس توپخانه) نیز در مجلس حضور داشت. (رئیس سابق کمیسیون سرزی ایران و روسی).

افسران حاضر در این حومه که غضبناک شده بودند امین نظام را تعریک میکردند که از رئیس ستاد خود دفاع و ضمناً چنان جوش و خروش بخراج دادند که شلوار سرتیپ خود را پاره کردند. امین نظام وقتی که توپچی‌ها سلاح از نیام کشیدند و متوجه شد که کار بصورت بسیار خطرناکی درمی‌اید پیش دویده فریاد برآورد:

— مگر دیوانه شده‌اید؟ شمشیرها را غلاف کنید! آیا وزیر جنگ حق ندارد با یکنفر مرئوس خود هر طور دلش میخواهد صحبت کند؟...

این کلمات امین نظام حتی در نظر خود ایرانیان تاریخی

شده و طرز فکری را میرساند.

توپچیان آرام گرفتند و شمشیرها را غلاف کردند و بحدی متغیر شده بودند که نتوانستند در مقابل تحقیر رئیس خود جلوی خشم خودرا بگیرند و پولهای دریافتی را با همه تنگدستی پرتاب نموده از عمارت وزارت جنگ خارج شدند. ولی رئیس ستاد آرام نمیگرفت... به امر امیرخان سردار هم اورا هم برادرش محمد ابراهیم خان را گرفتند و توقيف کردند خود امیرخان سردار سوارکالسکه اش شده بنزد شاه رفت (فاصله دربار تا وزارت جنگ یک کوچه باریک است).

چند دقیقه بعد شاه ده نفر از خاصان خودرا بوزارت جنگ فرستاد. فراشان بخشونت تمام هردو برادر را بیرون کشیده زنجیر بسته و مانند سگ کشان کشان با خود بردن. صد و پنجاه قدمی بیشتر راه نبود ولی در همین فاصله کم فراشان هنرمند مجرب فرست یافتند همه لباس نظام را از تنشان بیرون کنند و جیبشان را خالی کنند. در ظرف چند ثانیه پیراهن کرباس و کلاه کهنه‌ای پرسرشان بود.

هردو برادر را زنجیر بگردن بعیاط تخت مرمر کشانند. چون اینجا مردم از دحام نموده بودند برادران را از آنجا هم بعیاط مجاور که بوسیله نرده چوبی مشبك جدا شده است برده بزمین انداختند. در این موقع حاجب‌الدوله فراشباشی رئیس فراشان و جلادان با خشم فراوان آمده دستور داد چوب فلک حاضر کنند. چون ترکه خیسانده آماده نبود خشم حاجب‌الدوله بعد جنون رسیده با چوب‌دستی گره‌دار خود

فراشان حاضر را ببادکتک گرفت که از زیر سنگ هم شده
باید چوب تر حاضر کنند درجه توخش او بعدی بود که با چوب
و چماق مانند شلاق چند ضربت هم بسر و روی رئیس ستاد
فرو آورد.

رئیس ستاد را به پشت خوابانده پاهای لختش را به فلك
بستند و هشت نفر جلادشاهی با یک بغل چوب هریک به کلفتی
انگشت آماده کار شدند.

امارئیس ستاد زیر چوب لیاقتی بروز نداد. بجای آنکه در
چنین مراسم پرنگی دندان روی جگر گذاشته خاموش باشد
از همان ابتدای امر شروع به عجز ولا به و استرحام از رئیس
فراشان نمود. ولی وی بامشاهده خون مانند حیوان در نده
ساعت پساعت خشمگین تر میشد.

البته کنار گود ایستادن و عیب جوئی کردن آسان است
ولی نمیتوان گمان کرد که مجازات چوب فلك وقتی با چنان
سرعت اعمال شود واقعاً وحشتناک است. پا از پاشنه تا زانو
مجريوح و پاره پاره شده. خون جاری و پوست خون آلوده با
قطعات گوشت گرم از بدن کنده شده اینطرف آنطرف گاهی هم
تصورت حاضرین میپردازد. غالباً بعد از این مجازات ناخنها
میافتدند و گاهی هم در همان حین، در فلك کنده میشوند.

در اروپا در ازمنه قدیم که مجازات شلاق زدن اعمال
میشد لااقل شخص مورد مجازات را برو میخواهند ولی در
اینجا شخص را به پشت میخواهند و چوب های بلند علاوه بر
پاهای بهمه جای بدن و صورت میخورند. گاهی لب گاهی چشم
از جا کنده میشود. مخصوصاً وقتیکه چوب ها خیلی خورده یا

له بیهار بریده شده و جواثه‌های درشت آنرا پوشانده است. معمولاً برای اختراز از این پیش‌آمد، خودجلادان برح می‌آیند و عبائی بصورت شخص می‌اندازند. ولی حاجب‌الدوله وحشی این کار را نگذشت بلکن و این بدیخت را با صورت باز عذاب میداردند.

هر یک از فراشان دست‌کم پنجاه شخص ضربه وارد نمودند که مجموعاً چهارصد پانصد ضربه می‌شود... و این اسماعیل‌خان امیر‌تومبان شخصی است که دارای نشان امپراتوری (آن) ^{۹۶} درجه ۲ می‌باشد که این معامله را با وی نمودند.

بدن نیمه‌جانشله شده رئیس ستاد را بظرفی پرتاب نموده جladان بجان برادر کوچک او میر پنج محمد ابراهیم خان (دارای نشان و حمایل سبز شیر و خورشید درجه ۱) افتاده مثل سگ زنجیر کش کرده می‌خواستند شروع بچوب کاری نمایند.

در این موقع امیر‌خان سردار ازنزد شاه بیرون آمده دستور داد چوبکاری را بس نمایند. ولی حاجب‌الدوله که بخشش آمده بود فریاد می‌زد: «برای این سگ کم بود زیر چوب فلك هم نمی‌خواست تسلیم شود و جسارت می‌ورزید. بیزید هردو را به انبار!»

هردو را کشان کشان با نیار بردن. ولی برادر کوچک را که خود نمی‌توانست برود مانند جوال کاه با زنجیر کشیدند...

۹۶- از نشان‌های روسیه تزاری است که ریاست کمیسیون مرزی از طرف امپراتور روس بوس اعطای شده بود.

انبار عبارت از زندانیست که مجرمین خیلی سخت را در آن قرار میدهند. زیرزمین کشیف و متعفن است. همانجا میخورند و قصای حاجت میکنند. هرگز آن دخمه را تمیز نمیکنند اگر زندانی در آنجا بمیرد لاشه اورا مانند مردار از آنجا بیرون میکشند. کسیکه در این سیاهچال افتاد دیگر روی خورشید نخواهد دید.

من خودم را میتوانم خیلی خوشبخت و نیمی از گناهانم را آمرزیده بدانم که توفیق داشتم سه نفر را از این سیاهچال نجات دهم.

ولی کار باین هم پایان نیافت. شاه دستور دادگوش و بینی هردو برادر را ببرند و افسارشان کنند. یعنی از باقیمانده غضروف بینی ریسمانی بدرکنند و در بازارها بگردانند. این ریسمان را از چند دانه موی بز میرسند و با جوالدوز از بینی میگذرانند.^{۹۷}

امین‌الدوله پیش شاه شتافت که از این عمل جنون‌آمیز تازه جلوگیری کند.

هردو برادر بدبغت از خوانین اصل و نصب دار و با خوانین سلماس و خوی و ارومیه قرابت نزدیک دارند. توپچیان حتی بعضی از سر بازان آرام نیستند، اغتشاشاتی را باید انتظار داشت.

... خان طالش در تمام مدته که میرزا اسماعیل‌خان در

۹۷ - برای فهم اینکه چنین افساری چه اندازه در دنیاست توجه باین مطلب کافی است شترهار که با هیچ تدبیری نمیتوان رامش نمود پس از آنکه بدین طریق افسارش میکنند، مثل برهای رام میشود.

انبار معبوس بود (از ۲۲ تا غروب ۲۵ اکتبر) برای وی غذا و دارو برای مداوای زخم‌هایش میفرستاد. تعجب آنجا است که میرزا اسماعیل‌خان در ۲۵ اکتبر شب را قادر بود راه برود. یادواهای ایرانی اثرات اعجاز‌آمیزدارد یا آنکه فراشان با توجه باین امر که با شخص ثروتمندی سروکار دارند فرصت آنرا یافتنند که اشاراتی ردوبدل نمایند. ولذا با وجود اوامر فراشباشی حاجب‌الدوله که از فرط خشم دیوانه شده بود و بامید دریافت انعام ملاحظه‌اش کرده‌اند... در ۲۵ اکتبر (۱۲۸۵ ر. ۱۶)

بعد از غروب میرزا اسماعیل و برادرش را دوباره بوزارت چنگ آورده و ایندفعه با نهایت احترام و بدون زنجیر از آنها نگاهداری میکنند. حتی میگویند امروز فردا با آنها خلعت اعطای خواهد شد. نمونه بر جسته‌ای است از عدم ثبات و بی‌ارادگی دولت‌کنونی. هیچ‌چیز دوام و ثبات ندارد نه غضب و نه عنایت...

۳۶ اکتبر
(۱۳۷۵ ر. ۱۷)

لشکریان سوار غیر منظم

در شهر سبزوار از استان خراسان طبق صورت ۲۵۰ نفر سوار بریاست شخصی بنام شجاع‌السلطان نگهداری میشود. این سواران میباشند برای وصول مالیات و سرکوبی شورشیان و تعقیب راهزنان در اختیار حاکم بوده باشند. ۱۲۵ نفر از این عده بایستی سرخدمت و نیم دیگر درخانه‌های خود باشند. در حقیقت تمام عده درخانشان میزیستند ولی

در صورت احتیاج حاکم میتوانست ۱۲۵ نفر را از رئیس سواران سلطالبه نماید. رئیس سواران نیز بینویه خود یکروزه هم نشود در ظرف چند روز و اگر بتعداد کامل نباشد تقریباً در حدود مورد تقاضای حاکم آماده مینماید. بدیهی است که ضمن وصول مالیات و انجام مأموریت‌های دیگر دولتی این سواران بی‌رحمانه مردم را میچاپیدند.

چنانکه گفته شد ازین عده ۱۲۵ نفر به حاضریراق و ۱۲۵ نفر عاطل منحصری نگهداری میشود که باید سال‌بیان متناوباً تعویض شوند. آنهم با نظر رئیس سواران که حسب‌المعمول از ملاکین محل بوده و سواران نیز اکثراً از رعایای خود اویند.

در قبال این خدمت چه خود خان مالک و چه سواران او اگرچه از کشاورزان خود اوهم نباشند حقوق و مزایای زیر را از دولت دریافت میدارند:

۱ - چه رئیس سواران و چه افراد سوار از پرداخت مالیات معاف میباشند.

۲ - حقوقی معادل ۲۲ تومان در سال برای هر یکنفر سوار یعنی ۵۰۰ تومان بابت ۲۵۰ نفر. این حقوق متأسفانه بدست رئیس سواران داده میشود. بنابراین ندرتاً آنهم نه تمام مبلغ بدست خود افراد ممکن است برسد. ولی بیشتر فرماندهان لطائف العیل تمام حقوق دیوانی را بنفع خود برداشت مینمایند. حتی آنها ایکه زرنگترند بوسیله خرد و گیری‌های خود کار را بجایی میرسانند که خود نفرات برای آنکه از بهانه گیری رهائی یابند بطیب خاطر از حقوق خود

صرف نظر مینماید که همان منظور رئیس سواران میباشد. در ضمن اخذ مالیاتها و مأموریت‌های دیگر قسمتی از آنچه سربازان بعنف و ستم از مردم میگیرند بر رئیس سواران تعلق میگیرد. و هرگاه چنانچه سواری وجوه مأخوذه از مردم را خرج کرده باشد یا آنکه بخواهد پاپشاری نماید و سهم رئیس را ندهد زنجیرش میکنند و در حضور منسوبان خودش شکنجه میکنند تا آنکه آنها بر وی رحم آورده جورش را بکشند.

۳- چیره سربازان نیز از ساکنین محل بحساب مالیات مأخوذ میشود ولی مسلم است که نه بمیزان و مقداریکه حقاً باید مأخوذگردد. اگر رئیس سواران شخص نسبتاً منصفی باشد^{۹۸} و مهار سواران را در دست داشته باشد تقریباً آنچه مقرر است از مردم گرفته میشود. ولی اگر رئیس شخص ضعیف و افسارش دست سربازان باشد یا اینکه سربازان خود دندان‌گرد باشند دیگر اجحاف و گوش بری آنها حد و حصر نخواهد داشت.

نقل مکان

مأمورین و حکام علی‌الخصوص در مواردیکه مأموریت برخلاف میل آنها باشد باین زودیها برآه نمیافتدند. حضرت اجل مقدمتاً بچند فرسخی شهر میروند و کنار یکی از باغهای بیرون شهر اردوگاهی تشکیل میدهند یک

۹۸- واین امر در ایران بقدری نادر است که اگر چنین رئیسی اتفاقاً پیدا شود خودی و بیگانه آنرا معجزی میشمارند.

هفته دو هفته در آنجا اتراق مینمایند تا ملازمین همه رنگ و قوانیکه باید آن را مشایعت کند برسند و اثاثیه شخصی اش جمع آوری گردد. ولی بیشتر اوقات معطلی برای آنست که اوضاع سیاسی روش گردد. همینقدر که یکی از اشراف پا از دروازه شهر بیرون بگذارد دیگر کسی نمیتواند پیش شاه سعایت کند که از امر ملوکانه تمرد نموده و حرکت نکرده است. صورت ظاهر رعایت شده و رضایت خاطر شاه فراهم گردیده است...

گاهی پس از مدتی توقف به تهران مراجعت و سفری اصولاً انجام نمیشود و گاهی نیز بجای خود پیشکارشان را به محل مأموریت روانه میکنند. گاهی هم اگر شخص مأمور موفق گردد چندان صبر کند تا مأموریت دیگری موافق دلخواه بوی محول گردد دیگر بهیچیه از این اقدامات حاجت نمیافتد.

قوای مسلح برای مشایعت حکام

حکام جدید الانتساب هرگاه در مأموریت سابق قسمت‌های قشونی در اختیار داشته‌اند سعی میکنند آنرا با خود به محل مأموریت جدید بکشند. بین خود حساب‌کتسابی، روابطی، علاقه‌هایی و تا حدودی اعتماد متقابل دارند. فرمانفرما قلب‌با آذر با یگان علاوه‌تر است در صورتیکه کرمان علاوه بر این‌که دور دست است علناً هم نسبت بیوی اظهار نفرت مینمایند. بهمین جهت توپیچیان خوی را که از آذر با یگان آمده‌اند برای مشایعت خود انتخاب نمود. چراکه قبل از فرمانده

سپاه آذربایجان من جمله اردبیل بوده و ظاهراً به آنها بیشتر اطمینان می‌کند تا افواج دیگر، اگرچه فوج در اردبیل از صمیم قلب نسبت بوی تنفس دارد. چنانکه این بیان از قول یکی از افراد فوج اردبیل است که گفته بود: «فرمانفرما با دهانش می‌بیند نه با چشم».

سال ۱۸۹۶ (۱۴۷۵ ر ۱۰۶۴)
۲۸ فوریه (۱۴۷۵ ر ۱۴۳۴)

عصیان افسران مشاق بعلت
عدم پرداخت حقوق آنها

افسران مشاق شاگردان میسیون نظامی سابق اطربیشی و گل سر سبد ارتشد ایرانی نه ده ماه است که حقوق نگرفته‌اند. سه ماه است این بیچارگان همه روزه در عمارت وزارت جنگ که در گذشته حقوق می‌پرداختند و همچنین در خانه خود امیرخان سردار سرگردان هستند ولی هر روز جمله آشنای انشاء الله فردا انشاء الله پس فردا را شنیده‌اند.

بالاخره پیمانه صبرشان بسرا آمده در ۲۲ فوریه ۱۶/۱۲/۱۴۷۵، ۴۳ نفر از افسران مزبور دسته جمعی به خانه امیرخان سردار آمده و یکی از آنها بنام میرزا عابدین خان سرتیپ سوم بنمایندگی جمیعت بحضور سردار رسید گفت: «چند روز دیگر عید نوروز است ما نه فقط مغارج عید بلکه برای خرید نان یومیه هم پول نداریم. بما صراحتاً بگوئید اگر دولت به ما احتیاج ندارد حساب ما را تا امروز پرداخت و مرخصمان فرماید تا جای دیگر دنبال کسب روزی برویم».

امیرخان سردار مطابق معمول و عده فردا را داد آنوقت این افسران در حد اعلای نومیدی تصمیم گرفتند اگر فردا هم حقوق آنها داده نشود دسته جمعی درسفارت انگلیس بست بنشینند.

روز بعد که افسران مزبور طبق و عده بخانه امیرخان سردار آمدند حتی خود امیرخان هم درخانه نبود. آنوقت ۴۳ نفر افسران مزبور بادادو فریاد به مارک امیر تومان سیف الملک پسر امیرخان سردار که جوان بیست ساله است ریخته واژه هار کردند تا حقوق نگیرند از آینجا نخواهند رفت. پسر وزیر جنگ که خود را باخته بود برای اثبات آنان قسم یاد نمود که پدرش مخصوصاً برای کار آنها به دوشان تپه نزد شاه رفته است انشاء الله کارشان را درست خواهد کرد.

ولی افسران که از هرگونه و عده و سوگندی عقیده شان سلب شده بود گفتند اگر مارا تیرباران هم بکنند قبل از دریافت پول از آینجا نخواهیم رفت.

در این موقع مشیر الملک وزیر لشگر (بازرسی و زارت جنگ) سررسید. پسر وزیر جنگ دست بدامن وی شد که او را از این مخصوصه نجات دهد.

مشیر الملک نیز برای آرام ساختن افسرانی که بشدت عصبانی شده بودند به قسم و آیه متousel شد که یک روز دیگر صبر کنند. ضمناً اشاره نمود که استقراض از انگلیس صورت خواهد گرفت و ترضیه خاطر همه ادارات و سپاهیان بعمل خواهد آمد. یکی از افسران گفت:

«بسیار خوب ما تا فردا صبر می کنیم ولی اگر فردا هم

حقوق ما داده نشود ما به پرچم انگلیس پناهنده خواهیم شد. شاید شماند ایند که مقصید داشتیم که حضور صدراعظم برویم ولی از ۴۳ نفر فقط ده نفر لباس رسمی داشتند مابقی آنرا گروگذاشتند زیرا نان شب نداشته‌اند. بخانه هر کدام از ما می‌خواهید آدم بفرستید اگر در تمام خانه بمبلغ ده تومان اثاث یافتید سر ما را ببرید. نه چیزی داریم بفروشیم نه دیگر چیزی برای گروگذاشتن.

۲۵ فوریه (۱۲/۱۹/۱۲۷۵) افسران بار دیگر نزد امیرخان سردار رفته پافشاری نموده و جواب شنیدند که فردا (۹) مواجب و چیره شش ماهه آنها یکجا داده خواهد شد هر کس هم قبل از آن با بت چیزی گرفته باشد کسر خواهد شد. روز ۲۶ فوریه (۱۲/۲۰/۱۲۷۵) هم آنها را با وعده الان و یک ساعت دیگر از اندرون پول خواهند آورد معطل کردند تا آفتاب غروب نمود. آنگاه به افسران گرسنه گفتند که امروز دیگر دیر شد ولی قرضه انگلیس میرسد دوشنبه اول مارس طلب همگی تا آخرین نیاز پرداخته می‌شود... امیرخان سردار وزیر جنگ استعفا داد...

۴۰ مارس
(۱۳۷۶/۱۳۷۷)

«استفاده‌های فرماننفرما در دوره نخست وزیری»

فرماننفرما در دوران نخست وزیری خود از ۲۷ اکتبر ۱۸۹۶ (۱۲۷۵/۸/۱۸) توانسته است ۸۰۰ هزار تومان بچاپد. اگر پنجاه هزار تومان هم خرد پیشکش داده باشد ۷۵ هزار

تومان خالص برايش باقی مانده است.

۱۴ ذوق
(۱۳۷۶، ۳۵)

عادات و رسوم اعيان

پسر فلان اعيان باکودکاني نه ساله و ده ساله در کالسکه چهار نفره از شمیران به تهران می آيد. در صندلی عریض کالسکه اطريشی کودکی قرار گرفته و نشان سرتیپی بر کلاه دارد. منصب ژنرالی را بوراثت دارا است.

روبروی او لله باشی با ریش سفید دراز بزحمت روی نیمکت باریک خود را نگه داشته است. کنار پنجره کالسکه مردک تنومندی با نشان افسری روی کلاه، پای کالسکه میدود. بر صندلی راننده کسی ننشسته است. برابر سمت چپی یک نفر تاتار فراری اهل قازان روی زین نشسته است. جلو کالسکه نوکران ملبس به سرداری های سورمه با تکمه های سفید درشت و پوتین بی جوراب و شلوار های چارخانه تا بستانی بدون بندکه تا زانو بالا جسته و ساق های سیاه سوخته پشمaloشان نمایان است عرق ریزان تک و دو می زند.

۲۱ ذوق
(۱۳۷۶، ۱۴)

بول راه انداختن وزرا برای
نقل مکان شاه به شمیران

در اواسط ماه مه شاه از عین الدوله (که در آنوقت هنوز صدراعظم بود و در ۲۴ مه ۱۸۹۸ کابینه اش سقوط کرد)

خواست که از هر جا بهر قیمت باشد سیصد هزار تومان راه بیندازد تا با نصف آن دم دهان ارتشیان را بینند که دو سه سال حقوق دریافت نداشته و از اول نوروز حتی جیره هم نگرفته اند (افراد توپخانه حتی علناً سرو صدا راه انداخته اند) و نیمی دیگر هم بطور پیشکی به درباریان و اندرون داده شود تا آنها بتوانند باشکوه و جلال به بیلاق نقل مکان نمایند. در اینجا امین‌الدوله که از جا بدر رفته بود بخشنودت جواب می‌دهد که دولت بد بخت حتی برای یک ماه هم قادر نیست دهان این جماعت طماع بی‌شرم مفتخار را بینند. (این پاسخ نیز یکی از علل سقوط وی بود).

وقتی اورا از صدارت معزول نمود وزرای جدید بریاست نظام‌السلطنه (وزیر دارائی جدید) برای جلب رضایت خاطر اطرافیان و خود شاه و برای آنکه اورا بسلامت به شمیران روانه کنند دسته جمعی پولی جمع‌آوری و بخاک پای مبارک مثلاً بعنوان قرضه برای مصارف فوری دولتی تقدیم نمودند. مجموعاً ۱۵۰ هزار تومان بشرح زیر جمع‌آوری گردید:

نظام‌السلطنه	۳۰۰۰۰	تومان	۳۰۰۰۰
امین‌الملک	»	۳۰۰۰۰	»
مشیر‌الدوله	»	۱۰۰۰۰	»
نظام‌الدوله	»	۱۰۰۰۰	»
و سایرین جمماً	۷۰۰۰۰		۱۵۰۰۰۰
جمع کل			

ضمناً از روی انصاف اینهطور تصمیم گرفته شد که تمام ۱۵۰ هزار تومان بشاه و اطرافیان و اندرون پرداخته شود. به نظامیان بازهم یکشاھی نپرداختند و کماکان گرسته ماندند.

۴۱ زوئن
(۱۲۷۶/۱۴)

(وضعیت مالیه)

نظام‌السلطنه وزیر دارائی جدید حاکم سابق عربستان (خوزستان) و وزیر عدلیه اخیر از ۲۵ مه ۱۸۹۸ (۱۲۷۶/۳/۱۷) بوزارت دارائی منصوب گردیده است. با اینکه هشتاد سال دارد هوای صدارت برسر دارد و برای رسیدن به این مقصد و اغراض شخصی از هیچ اقدامی حتی ورشکستگی و ویرانی کامل وطن خود نیز روگردان نیست. بنا بگفته متصدی کل گمرک ایران بقیه عوائد گمرکی سال ۹۹ و ۱۸۹۸ (۱۲۷۷) هجری توسط وزیر دارائی یکجا بین مقر بین و اندرون شاه تقسیم شد و اکنون از این مالیات فقط ۱۴ تومان باقی است.

بنابراین بقیه مخارج دولت اعم از داخلی و خارجی و یک هزاری قشون فقط از محل مالیات‌های شهرستان‌ها باید تأمین شود. ولی کلیه مالیات‌های شهرستان‌ها که امین‌الدوله قصد داشت آنها را در تهران درخزانه‌داری کل متصرف نماید دوباره در شهرستان‌ها برای محل‌های معین تخصیص داده شده همانجا هم یکسره خرج خواهد شد.

صحیح است که طبق دستورالعمل‌ها قسمتی از وجوه باید به تهران فرستاده شود ولی قسمت اعظم این وجوه بطور مساعدۀ قبل از حکام گرفته شده مابقی را هم حکام نه فقط صورت خروج ارائه خواهند داد بلکه کسانی هم یافت خواهند شد مانند فرمانفرماکه به بهانه قحطی و ملغ و خشکی و اعزام قوا به پلوچستان وغیره ادعای طلب هم خواهند نمود. ایالاتی هم مانند استرآباد(گرگان کنونی) هست که مالیات محل کفاف مخارج آن را نمی‌کند بلکه باید از خراسان کمک خروج دریافت نماید. اگر هم بعضی از حکام منصف یافت شوند که وجهی به تهران بفرستند قطره‌ای خواهد بود در مقابل دریسا. بدین طریق برای مخارج قشون و سایر حوائج دولت در سال ۱۸۹۹ و ۱۸۹۸ (۱۲۷۷) خزانه‌داری هیچ‌گونه وجهی در اختیار نخواهد داشت.

چگونه دولت از این وضعیت بیرون خواهد آمد و سال ۹۹ و ۱۸۹۸ (سنه ۱۲۷۷ هجری) را چگونه بپایان خواهد برد تصورش آسان نیست. گمان می‌کنم بالاخره حتی یک‌چنین ملت توسری خورده و تحریر شده‌ای انقلاب خواهد کرد.

... هرگز خزانه دولت چنین حال زاری را نداشته است: علاوه بر مطالب مندرجۀ درگزارش‌های قبلی حکام ولایات با مشاهده بی‌عنصری و مهملی شاه صاف و پوست‌کننده از پرداخت مالیات بچنین شاهی استنکاف می‌ورزیدند. این بی‌بند و باری به همه جا سرایت کرده ملاکین و ریش‌سفیدان محل هم با مشاهده بی‌حسابی کشور به حکام مالیات نمی –

پردازند و کشاورزان و مستأجرين هم به ملاکین چیزی
نمی‌پردازند.

سوء قصد نسبت به مظفرالدین‌شاه در صاحبقرانیه

در شب ۲۲-۲۱ ژوئن ۱۸۹۸ (شب قبل از ۱۴/۴/۱۲۷۶) به شاه به این صورت گزارش شده است:

«شخصی ناشناس درست همان نقطه که چاتمه فوج امیریه قرار دارد از دیوار باغ گذشته وارد باغ می‌شود. یکی از غلامان نگهبان داخلی با مشاهده شخص خارجی مراتب را به رئیس خود امیر بهادر جنگ گزارش می‌دهد. امیر بهادر هم فوری وی را که تا نزدیک خوابگاه شاه راه یافته بود دستگیر می‌نماید. وقتی او را دستگیر می‌نمایند با زرنگی فوق العاده رولور خود را دور می‌اندازد بطوری که هیچکس ملتفت نمی‌شود لذا نزد او غیر از قلمتراش چیز دیگری بدست نمی‌آورند.

شاه حسب المعمول بدون اینکه رسیدگی کند غلام را از پائین بدرجۀ سرهنگی ارتقا داده و علاوه بر آن سالی صد-تومان مستمری مقرر می‌دارد.

شخص مجرم را صبح تا شام عرق و شراب خوراندند شاید در حال مستی مطلبی بدمست آورند ولی مطلقاً چیزی نتوانستند بدمست آورند.

۹۹ مذاکرات در باره قرضه

۵ زویه ۱۳۷۹/۴/۳۷

مارتیروس خان در حضور امین‌السلطان

مالیات و تغییرات در باره قرضه تازه از انگلستان بمبلغ چند میلیون و نامعین بودن وضع خود امین‌السلطان بی‌اندازه سبب نگرانی شده بود. پنحوی که بالاخره تصمیم گرفتم امشب مارتیروس‌خان را به نزد امین‌السلطان بفرستم... قبل از حرکت مارتیروس‌خان خلاصه‌ای از مسائلی که باید در نزد امین‌السلطان مطرح نماید تنظیم و بدست وی سپردم... مطالب زیر در این ملاقات روشن‌گردید:

دولت ایران پول ندارد و امیدی هم باینکه مالیاتی از استانها برسد ندارد. باین جهت شاه می‌خواهد به هر قیمتی و از هر راهی که باشد پول تحصیل نماید.

انگلیس بخوبی این مطلب را درک نموده وسعي و کوشش دارد که این فرصلت درخشنان را از دست نداده دست و پائی‌کشور ایران را بی‌رحمانه در تارهای وام خود بپیچد.

خونسردی و سستی روسیه در چنین موقعیتی واقعاً حیرت... آور است...

مذاکرات قرضه بسرعت پیش می‌رود ولی سفارت روس

۹۹ در این فاصله امین‌السلطان مورده غفو قرار گرفته و اجازه یافت که به تهران برگردد. چون دریاداشت‌های کلنل کاساکوفسکی قسمتی که بچاپ رسیده باین مطلب اشاره نشده است برای روشن‌شدن ذهن خوانندگان متذکر گردید که مطالب بعدی نامفهوم نباشد. (مترجم)

تمام این مدت را در کوهها و پیک نیک ها وقت گذرانی می- فرماید...

شرایط عمدۀ این قرارداد استعماری که به جرأت میتوان آن را «آغاز پایان ایران» نامید از این قرار است: انگلستان قرضه‌ای به ایران می‌پردازد بمبلغ یک میلیون- و دویست و پنجاه هزار لیره با سود ۵٪ پمدت پنج سال، ولی این مبلغ تمام و کمال پرداخته نخواهد شد، بلکه قرضه‌های زیر از آن کسر می‌گردد:

۱) ۴۵۰ هزار لیره قرض انحصار تباکو (۲) در حدود ۳۰۰ هزار لیره بدھی دولت بیانک شاهی (۳) و یک مبلغ جزئی که بانک استقراری روس طلبکار است. مضافاً اینکه انگلیس مبلغ ۲۲۵ هزار لیره با بت مخارج و رشوه‌های پرداختی از کل مبلغ وام کسر و بجای ۱۲۵۰ هزار لیره فقط ۱۰۲۵ هزار لیره می‌پردازد و دولت ایران باید سالی هفتاد هزار لیره با بت استهلاک وام بدولت انگلیس پردازد.

با بت تضمین قرضه کلیه گمرک جنوب ایران را بگرومیگیرد. ۸ ژوئیه (۳۰/۴/۱۲۷۶) امین‌السلطان تقاضا نمود که من هم امروز با سفیر ملاقات نمایم. امین‌السلطان تصمیم مذبوحانه‌ای گرفته است که قرضه انگلیس را بهم بزند آن هم در موقعی که خود در رأس امور نیست و بعلوه بر حیث علاقمندی بروسیه سوء ظن است.

بالاخره چون با او گفته بودم که روسیه نیز حاضراست این قرضه را ضمناً با شرایط منصفانه تری پردازد امین-

السلطان آماده شد را است و یسک پکند. پول هم باید فوراً بدولت ایران بر سر زیرا که انگلستان بلا فاصله فشار خواهد آورد که قرضه انحصار تباکو و طلب بانک شاهی و سایر مطالبات انگلستان فوراً مستهلك گردد.

بدین جهت امین‌السلطان اصرار دارد که سفیر روس هم امروز جواب قطعی بدهد که آیاروسیه حاضر است برای آنکه بتوان یکسره از انگلیس خلاصی یافت بلادرنگ و چه مورد نیاز را پردازد یانه.

... ظاهراً در پترزبورک اهمیت این قرضه را درک نمودند زیرا که از طرف وظیه وزیر دارائی بسفیر دستور رسید که بادولت ایران درباره قرارداد قرضه‌ای تحت شرایط کلی زین وارد مذاکره شود:

بانک بین‌المللی روس چهل میلیون فرانک می‌پردازد در مقابل نشر سهام با $8\frac{1}{2}\%$ قیمت طبیعی سهام با سود 5% بمدت چهل سال که منافع آن سال بسال پرداخته شود باضافه یک میلیون فرانک بابت استهلاک اصل سرمایه.

تفصیل عبارت خواهد بود:

- ۱- درآمد تمامی گمرک ایران اعم از شمال و جنوب. یک نفر بازرس تعیین خواهد شد برای مراقبت در اینکه وجه گمرکی بطور منظم بابت استهلاک قرضه پرداخته شود. هر گاه دولت ایران اقساط وام را مرتب نپردازد بانک بین‌المللی حق خواهد داشت کمیسیونی از اعضای خود برای کنترل عوائد

گمرک تعیین و مأمور نماید.

۲- درآمد کلیه شیلات بعرخز (که در حال حاضر وحشیانه از طرف لیانا زوف بهره برداری می‌شود).

امین‌السلطان برای اینکه نزد شاه و اطرافیانش زیاد بطرفداری از روسیه مظنون نشود، بیشتر متمایل بود که این‌وام در فرانسه صورت گیرد ولی با تضمین روسیه، بدین مناسبت سفیر روس به من‌دستور داد که در ۲۲ ژوئیه (۱۴/۶/۱۲۷۶) شخصاً بدون مارتیروس‌خان نزد امین-

السلطان رفته و مطالب زیر را باطلاع وی برسانم.

اصولاً سفیر هیچ‌گونه مخالفتی با اینکه قرض در پاریس صورت گیرد ندارد. ولی وظیفه خود می‌داند متذکر گردد که قرض در فرانسه برای ایران اشکالات زیاد در برخواهد داشت.

در روسیه پول حاضر است و تشریفات آن ممکن است در ظرف سه چهار هفت‌هفته بتوسط میرزارضاخان ارفع‌الدوله سفیر ایران در پترزبورک انجام شود.

در صورتی که در پاریس باید شرکتی تشکیل گردد، اعضاًی برای شرکت پیدا شود سهامی منتشر گردد وغیره وغیره که لااقل شش‌ماه وقت خواهد گرفت و حال آنکه پول بفوریت مورد نیاز است. گذشته از آن در پترزبورک تمام کارها را می‌توان تنها بوسیله ارفع‌الدوله بانجام رسانید. در صورتی که اگر در پاریس باشد مداخله عده زیادی را ایجاب خواهد نمود. بعلاوه پر واضح است که فقط با دولت روس سروکار داشتن بمراتب آسان‌تر است تا با دولت روس و فرانسه.

امین‌السلطان پس از استماع توضیحات فوق گفت:
 «همه اینها درست ولی اگر انگلیس‌ها شاه را سخت تاخت
 فشار قرار دهند یا آنها چکنم؟»

—گفتم:

اولاً انگلستان حق اعتراض نخواهد داشت زیرا که این
 وجه را دولت نمی‌دهد بلکه پرداخت کننده «بانک بین‌المللی»
 یک شرکت خصوصی است.

ثانیاً روس‌ها پیشنهاد می‌کنند سهمام را از قرار ۸۵٪
 منتشر نمایند. ممکن بود بالاتر از آن حتی تا ۹۰٪ هم صادر
 نمایند و اگر این کار را نمی‌کنند برای اینست که مبالغی هم
 باابت‌رشوه در نظر می‌گیرند. و اگر شما از رشوه صرف نظر
 کنید شاید روس‌ها به ۹۰٪ یا بیشتر هم رضایت دهند.

و تازه همان ۸۵٪ هم بهتر از قرضه انگلیس‌ها است
 زیرا که آنها حد اکثر ۸۲٪ – ۸۳٪ پیشنهاد می‌نمایند.

روسیه تعهد می‌کند وجه را در چند قسط پردازد در
 ضمن قسط اول ممکن است مبلغ بزرگتری باشد.
 روسیه قرضه را چهل سال پیشنهاد می‌کند ولی ممکن
 است باشست سال یا لاقل پنجاه سال موافقت نماید.

...سفیر به من می‌گفت که انگلیس‌ها آنقدر مایوس
 شده‌اند که بامشاهده علاقه‌آشکار امین‌السلطان نسبت به
 روسیه خودشان حاضر شده و بروسیه پیشنهاد کرده‌اند که
 آشکارا وارد معامله و برادروار با روسیه قسمت نمایند.
 انگلیس بیست میلیون بددهد و جنوب را بردارد روسیه هم

بیست میلیون بدهد شمال ایران را بردارد. ولی سفیر روس در جواب صریح طفره رفته است.

قطعی و بی نظمی در تبریز

۱۵ آوت
(۱۲۷۶ هجری)

چند محتکر بیرحم تمام غله را به قیمت‌های ارزان خریداری نموده‌اند که وقتی ذخیره مردم بکلی تمام شد به بهای گران بفروشند. این محتکرین بدینختانه همگی متنفذ واکثراً از اشراف و روحانیون بزرگ هستند. امیر نظام مشهور پیشکار آذربایجان از دست ولی‌عهد خبیث بتنگ آمده بشاه تلگراف کرده که اجازه دهد انبارهای بزرگترین و بیرحمترین محتکرین را باز و غله را ببهای عادله بفروش برسانند. پر واضح است که عاقلانه‌تر و مفیدتر از این پیشنهاد فکر دیگری نمی‌شود. ولی در عمل مشکلات لاینحلی بروز نمود. و معلوم شد که محتکرین عمدۀ عبارت از مقرین فعلی شاه یا از کله‌گندهای سابق تبریز و یا از عددادکسانی هستند که در ظرف این دو سال سلطنت مظفر الدین شاه تمول بهم زده وalan دست پاچه‌آنند که از وحشتناکترین بلیه اجتماعی یعنی قحطی استفاده و پول‌های غارتی را بهتر بکار اندازند.

همین است دلیل تلگراف عجیب غریب شاه در جواب امیر— نظام که اجازه شکستن انبارهای محتکرین داده می‌شود باستثنای فلانی و فلاپی. اتفاقاً بزرگترین انبارها در اختیار همان فلانی و فلاپی بود و لی چاره نبود. امیر نظام تصمیم

گرفت فعلاً این فلانی‌ها را کاری نداشتند و گریبان سایرین را بگیرد. ولی در اینجا هم مانع خوشمزه‌تازه‌ای بروز نمود، معلوم شد ولیعهد نیز مانند شاه فلانی‌هائی دارد که بسیار مورد علاقهٔ وی میباشند. بنابراین وقتی امیر نظام از ولیعهد تقاضا و اصرار نمود که مراتب را صریحاً بشاه تلگراف کند او شروع به طفره و تعلل نمود. بالاخره امیر نظام با مشاهده هیجان شدید مردم و هجوم آنها بسرکنسولگری روسی تصمیم گرفت شدیداً اقدام نماید. بنابراین کسان خود را بخانه بزرگترین و طماعترین و مقتندرترین از محتکران یعنی نظام‌العلماء مجتمه‌اول تبریز که قریب هفتادهزار خوارگندم در انبارش داشت فرستاد ۱۰۰ آدم‌های نظام‌العلماء شروع به تیراندازی نموده زدوخورد خوینین درگرفت و در نتیجه ۱۵-۱۶ نفر کشته شدند.

در اینوقت امیر نظام بسر بازان دستور حمله دادس و بازان تمام خانه نظام‌العلماء را غارت کردند. منجمله گندم هم بغارت رفت. آنچه هم باقی بود آتش زدند. برادر نظام‌العلماء علاء‌الدوله (سفیر سابق ایران در پترزبورک سفیر فعلی استانبول و برادر نظام‌الدوله حاکم فعلی تهران) نیز خانه‌اش بغارت رفت. منجمله مبل‌گران بهای روسی که پژوهش زیاد از پترزبورک به تبریز آورده بود همه را غارت کردند.

۱۰۰ - صحبت اینجا است که چه نظام‌العلماء و چه سایر محتکرین از شاه اجازه گرفته بودند که گندم خود را به نانواها نفوذند بدقتداشنه هر وقت بعدهاکثر قیمت رسید و فروش بر ساتند.

محركين اصلی این آشوب‌ها معلوم شد که سه نفر از زنان اشراف تبريز بوده‌اند.

ولیعهد که از این قضايا اطلاع حاصل نمود امیر نظام را احضار و با دهان کفکرده او را مورد عتاب و خطاب قرار داد. امیر نظام سالخورده (۹۰-۸۰ ساله) با کمال متانت سخنان ولیعهد را گوش کرده وقتی وی نفسش بند آمد با نهایت آرامش گفت: « من خوب میدام و می‌فهم که آنچه والاحضرت فرمودند تحت تأثیر تلقینات یکنفر از بادنجان دور قابچین‌های شما است که از حمایت شما برخوردار و سبب بسیاری از بدبختی‌های ملت می‌باشد. ولی من حساب این فتنه گر پلیدرا میرسم » سپس همانجا امر نمود یکی از نزدیکان ولیعهد را که محرك اصلی بود دستگیر و بدون توجه به مقام و تقرب با ولیعهد پايش را بفلک بستند و آن سخن‌چین‌گذاب را در همان دربار آنقدر زدند تا دیگر از صدا افتاد. سپس تن نیمه جانش را پشت یابو انداخته در شهر گردانند. ... برای چلوگیری از تکرار شورش تصمیم گرفته شده است نزدیک تبريز اردوی قشون نگهداری شود.

۹ سپتامبر (۱۴۷۹-۱۹۳۱)

مجتبه‌دی که حکم صادر می‌کند

حاج آقا محسن مجتبه سلطان آباد در عالم خود نیمه پادشاهی است. در شهرستان عراق بیش از یکصد و ده قشون مسلح دارد. علاوه بر سیصد چهار صد نفر مستحفظ دائمی، در آن قادر

است از دهات بیشمار خود چریکی بسیج کند که با وجود تنفس شدیدی که از او دارند معدالت همگی بدعوت وی حاضر خواهند گردید.

حاج آقا محسن مجتبی بتدربی مقدر است که اگر از فرماندار محل ناراضی باشد و فرماندار تملق‌گر و متواضع نباشد ششماه هم در عراق دوام نیاورده و بافتضاح اخراج و شخص دیگری بجاویش خواهد آمد. اگر در دوران سلطنت ناصرالدین‌شاه قدرتش چنین بوده در سلطنت مظفرالدین‌شاه ضعیف‌النفس، دیگر خودسری او حدود حصر نخواهد داشت. این برجسته‌ترین نماینده روحانیت قسمت‌اعظم املاک خود را با استفاده از قوانین کشدار تملک در ایران از راه ناچق بدست آورده است.

در ایران هر خانه و هر ملک بطور کلی هر مال غیر منقول به شش دانک قسمت می‌شود. در هین معامله در قبله‌ها باید حتماً ذکر شود که تمام شش دانک مورد معامله قرار گرفته است والا فروشنده اگر منصف نباشد در هر آنی می‌تواند بر قسمتی از مال سابق خود ادعا نماید.

باین اوضاع حاج آقا محسن همیشه کوشش می‌کند:

- ۱ - در ده مورد نظر یک دانک دو دانک را بدست آورده و مابقی دیگر بنحو معجزآسا خود بخود بچنگال وی در می‌آید.
- ۲ - یا اینکه سعی می‌کند اراضی یک در میان بدست آورده و این یک در میانی هم بنحو معجزآسا از بین می‌رود.
- ۳ - بالاخره اراضی و املاک متنازع فیه بطور کلی همه دعواهای و اختلافات در پایان بنفع او حمل می‌شوند.